

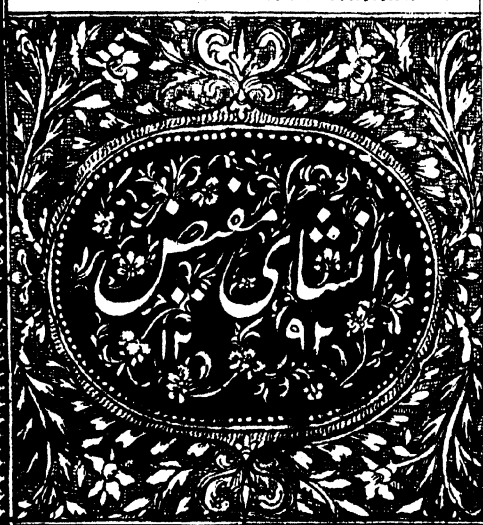
UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228418

UNIVERSAL
LIBRARY

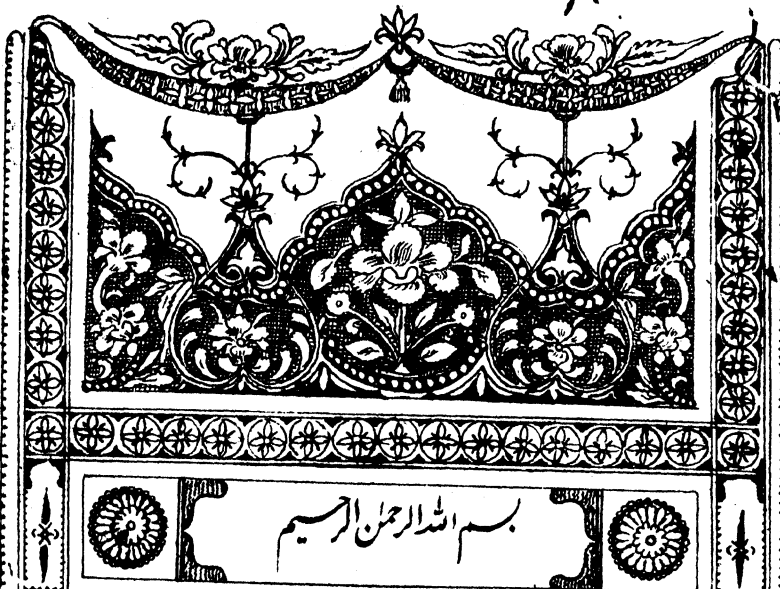
سبحان الله انما انت الله
 بغير شريك في الملك
 و لا اله الا انت
 سبحان الله انما انت الله
 بغير شريك في الملك
 و لا اله الا انت

كتاب الاموال و الحساب و الميزان
 و ما يتعلق به من الامور
 و ما يتعلق به من الامور



مصنفه جليله الامام
 و المصنف جليله الامام
 و المصنف جليله الامام

مصنفه جليله الامام
 و المصنف جليله الامام
 و المصنف جليله الامام



حمد بی پایان شایان منشی پذیریت که در انشای عالم شش جبت محتاج بفکر و مشاوت
 نبوده هر فرد خلقت را با کمال صور حکمت پیدا نمود و انسان خاکی را با حسن تقویم و فرمان
 شرف و تکریم بسالار دیدار آنکه خاص اختصاص بخشیده مهبط انوار و منظر اسرار خویش
 فرمود جل جلاله و هم نواله جائیکه بادیان سبل عینه کرده انبیاء و رسل سیمای خاتمهم و افضلهم
 علیه علیهم اکمل الصلوة و التسلیما و هم با و پا طلاق را در بیدار ناپیدا کنار محبت پی
 معترف بلا احصی ثناء علیک گردیده اند و دیگر کس لب عوی چه تواند کشود و نعت شایگان
 و در خجابت سالت آبی که بمصدق رحمة للعالمین از فیض عیم و لطف جسم خود هم در دنیا شکر
 با منون ضلالت را بشا هر ره رشاد و هدایت با بشارت کفالت رسانیده و هم و عینی گرفتار
 اقسام اسقام خاص نامجو را بدار انشای مقام محمود از جاندار و شفاعت کبری یاد او فرمود

بعد غسل صحت اثر بر لب کوثر فایز نزهتگاه جنت الماوی کردانیده صلوة الله وسلامه
 علیه علی آله و صحبه و من تابعه و انتهی الیه هرگاه که خالق کیتا بتعظیم و توصیف آن محبوب
 بے همتا در آیات قرآنی و احادیث قدسی ذات تقدس آیات را مقصود آفرینش هر دو عالم
 و منظر صفات کبرائی و خلق عظم فرموده که اجمال که حرفی از دفتر مراتب کمال نبوی رقم نواندزد
 تا با حصص آن چه رسد و مبتی فرموده مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که تا وسیع امکان بشر
 حق نفی مصطفوی ادا کرده بسند و کافی است **س** یا صاحب الجلال یا سید البشر چه حکم
 المنیر لقد نور القمرب لا یکدن الشارکماکان حقّه بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر
 و درود فراوان سزاوار حضرت آل اطهار و صحاب اختیارش که بسند احادیث بسیار در اوقات
 ایشان بای صلاح و فلاح هر دو جهان و جزو لاینفک امیان آمده رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 اما بعد سگیویر بنده آثم ناچیز محمد عبد العزیز غفر له الله العزیز ابن مولوی
 حاجی غلام زین العابدین المعروف بسلطان میان ابن قاری غلام حسین المخاطب ^{چنان} فی الزمان
 اسکنا الله تعالی بمجوده الجنان که حضرت قبله گاهی هر حرم چنانکه در تحقیق زبان فاروق مدقق لطافت
 شعری و انشا و کمال انشا و حسن تدوین تفهیم و آموزش گامی ماهر و متبحر مشهور و مدوخر نزدیک
 و دور بودند که الشمس نصف النهار محتاج بشریح و اظهار نیست جایکه گننه مشتاتان این فن
 که در کتب سخن ایجاد منصب نهادی داشتند و هر وقت کلمه طراز و قدرت انشا پرداز
 آن زینت افزا سندی پرور سر بگرمایان اعتراف خابره باشند من ثرو لیده بیایا بصیرت
 چه طاق که قدر قیمت آن گنجینه جواهر ثنات و نصاحت شناسم و ناآشنا با غم غواشی آن

بخلاف خوارزانت و بلاغت پردازم و ای حسرت بر او اثری نداشت که با وجود اصرار و شفقت
 او عجب ممتده آنحضرت که نعمت بی بدل بود عمر عزیز و قابوی فرصت در غفلت و بطالت
 از دست رفت چنانکه نه از راه مردم این بلده حیدرآباد و هم مدراس که همنوی قاید شوق و ثوق
 اساسن با میردی سابق تر بهست آن مصداق خیر الناس من ینفع الناس بشهرستان
 فضل کمال بی قیاس فرسیدند من گریخته بخت گم کرده راه رخت یک بخت در تیره جهالت
 سخت در مانده هنوز بخمال باطل سعادت روزگار جفا کار و غفلت پرور و خواب غفلت سراسر
 مد هوش و بخت پروردم که بیک ناگاه آن سایه هما پایگاه در ماه رمضان المبارک سال پار
 بعارضه سوره تنفس و استمقا و غیره بیمار شسته بتاریخ هشتم شهر شوال المکرم ۱۲۹۰ هجری
 صلیه الله علیه و سلم بابر تکه کمال استقلال حسن ایقان و نور ایمان سازم ریاض جنان و حریم وصال
 محبوب حقیقی جاودان گردیدند ان الله وانا الیه راجعون در ماتم این مصیبت عظمی جان گسل که
 من سدارت قمار مدرسه دارالعلوم و محفل فاضلت و افادت این مرز بوم را به رونق و سر
 نمود آنقدر دست تاسف طالبان و شایقان بل سائر سنی پروران زیر دندان تافت
 به پایان فرسود که همدوم خون آلودیاس و حرمان حصون مبود و فستیکه احوال و دستان شاگردان
 چنین بوده باشد که گوئی اکثری البرک ناگوار بیدان جان بقدر خوشگوار آمده تباهی این گریخته
 روزگار ناچار چه پرسیدن دارد تا بگویم کوتاهی قسمت ازلی از سعادت ظل عا آن های امج
 سایه گستره که در کمالات ظاهری و باطنی مصداق اشفاق پدری بر تران بابا و هر دواعطاف
 بتعارف و مقرر بود و عنفوان شباب محروم و دل کباب گردیده ام در چنگل با الام و حوادث فلکی

که کشیده نمیشوم و در چه احزان و مصائب نبوی که گرفتار نیم روزی نیست که خون جگر روزی
 نیست و شبی فی که از دود آه بر سرم منت و کسوز نیست بمصدان خسر الدنیا و الآخرة نه غمغمی
 توقع بخاتی و کرامتی و نه در دنیا سرمایه سعادت یا سامان راحتی و بهر انتقام آن کشد
 اکنون زین که دشت به آسوده چند روز به پشت پدر مراد، و چنین حالت سرسرمی که از
 دست بیدار گاهی کار نمی کشد و باری نعمتاً صورت یک گونه ربائی ازین دل گرفتگی بسیار
 مواهب سبب غمی جلوه نموده و دعای شفق محسنی سر دفتر عالی بهتان منظر لطیف و احسان
حاجی کرمان محمد قاسم صاحب لعل الله الواهب از غایت عطوفت و علومیت و خلوص
 مودت باین عزت زین محمول و سکنت فرمودند که مفاد حضرت مغفور چنانکه در مقام نصیحت
 منشور منشور ادب آموزی و نکته اندوزی نزدیک دورست برابر باب انش و پیش محجب مستور
 نیست تا کی چنین لالی کتای معانی را با نر زوای اختصار و او شستن و چرا در بازار سخن پردی
 هدیه انظار او و الوابصار نیا و رون تافیه عا و نفع تائی حجت استفیضان مکتب فضل و کمال
 طوریکه و حیات آن زنده و خلجسته فال سیریع و علی الاتصال بود از ترویج و تشهیر آنها
 جاری ماند و تاقیام قیامت یاد از دستگاه و حسن نیت آن فارس ضمیر بلاغت و داند و صورت
 امکان اگر خود کمر همت بر میان جان بسته متوجه طبع آن شوند عین احسان شایقان
 جهان خواهد بود و الا اجازت دهند که در مطیع لوطح فرزند خود بحسن اهتمام کار پردازان
 تجربه کار سلیقه شعار که بتلاش بسیار گیر آمده اند تمنا و تبرکات با ختام این کار پردازم
 و علم اعتبار در بنا روزگار بر فرازم باستماع این نثره غیبی ممنون و شکر می و با بامردی

آن کرامت پایگاہ ہے گردیدہ جبین نیاز را با دای شکر جناب باری تعالی سجدہ ریز
 ساختم و این اسنیت دیرینہ را کہ نظر بردر ماندگے حال امر محال مینمود و همچو نعمت
 غیر مترقب قبل از ترد و طلب از پردہ غیب بر سننہ شہود اقدام فرمود و نعمت عظمی
 و فریہ اذ خاسعات آخری دانستہ با وصف قلت بضاعت و کثرت ندامت بحکم
 ضرورت بتحریر این دیباچہ سقیم العبارت پرداختم و سؤدات مرقومہ را کہ بعد تلف
 و تحلیل از دستغنا و بی اعتنائے طبع مبارک آن شہسوار میدان براءت و بلاغت
 محض از اصرار و ساعی این ہوسمند قدر دانی و حفاظت آن خزینہ نکتہ پرداز سے
 بشاہدہ و رفتی از دفترے مصنون و موجود ماندہ بود فی الجملہ بحسب وقت و سلاست
 عبارت ترتیب دادہ بمناسب تاریخ و فیضان مرحوم : الشہامی فیض موسوم کردم
 و تفویض آن فیاض بے عدیل نمودہ سعادت جنیل اندو ختم و جبرہ شاہد بہبود نیازہ
 حصول مقصود و افرو ختم خداوند کریم این کار نامہ دیوان تدوین و ترقیم را همچو حیات
 آن حشر شہ فیض عمیم در حق مستفیدان مدرسہ تعلیم و تعلیم مصداق اسم کرامت
 تسمیم گرداناد بالنون والصاد و بحر مہ النبی وآلہ الامجاد۔

قطبہ تاریخ رحلت از بندہ مستہام ناچہر محمد عبد الغریز غفرلہ اللہ الغریز

چون صنوبر نالہ روید از زمین
 رفت از دنیا چو زین العابدین

اندرین آدان ماتم آسیرین
 شد مکہ رخاظر اہل صفای

اعنی حاجی کرتان محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ الواہب

مولوی و حاج زین العابدین	عرف او سلطان سیاف صاحب یقین
چارشنبه ہشتم شوال بود	شد بوقت عصر با رحمت قرین
چون زوال آفتاب فصل بود	در زوال روز ثانی شد و فین
بود با فیض و درع استاد عصر	عالمے زان گشته از فوٹش حزین
غوطہ در بحر نفک گر چون دم	سال فوٹش آمد از ہاتف جنین

حیف از وارفتن ما پدر شید

وارث فرودس زین العابدین

من طبعزاد سخنور سید عبداللہ حسین صاحب المتخلص افتر

منشی دفتر خزائن عامرہ سرکار عالی

واصل حق گشت سلطان علوم

بود ذات او بگیۃ منتخب

سال وصالش افسر مجبور گفت

گشتہ زین العابدین و اصل رب

دیگر

استاد می زین العابدین ذی شان	نیز عالم شد بجالم قدس روان
افسر سن رعیتش گفت از بہر آہ	سلطان مدرسین برفت از گہان

آغاز مکتوبات

رقعه بذروه عرض اقدس علی میرساند که فدوی رسیده به دستک رسالت
وارد این محال شد الحال بدولت منکوحه ارگی تصدق فرق مبارک کار خیر فدوی زاده بست و نجیباً
که همدانجا اقامت دارد منجمله واجبات وقت آمده اورا طلب داشته امیدوارم مراحم خداوند
است که بر خضت یکماه و پانزده روز دیگر هم معزز و منمحر گردد و تا از ادای رسم کتخدا
فارغ بایلی یافت شادان شادان بعد از عید قربان بقربان کام جان قربان آستان
ملایک پاسبان گزیده سعادت سرمد حاصل کند زیاده حد ادب - **رقعه**
مرزا صاحب گرامی قدر سعادت مناقب بسیار مهربان مرزا محمدی الدین صاحب الرحمن
بعد از سلام و دعا و تحیت و ثنا که اخصد عاست الاما اینکه احوال داعی قرین خیریت
و صحت است و نوید عافیت آن حوالی مطلوب از حضرت ایزدی بتاریخ بست و به مقم
رمضان المبارک خطه بنام آن صاحب متضمن اینکه پیش موسی خان صاحب لبهارش واقفی
پرداخته این عاصی را رخصت ماه ذی قعدة هم بدانند تحریک کرده بتلفیف خط بر خوردار
فرستاده بودم و تا حال منتظر جواب شسته چون خبری از وصول و عدم وصول آن چه
از بر خوردار و چه از ان مهربان معلوم نشد این رقمیه را مع دیگر لافاها بر جبهی ارسال
نموده ام باید که فوراً جواب با صواب بر خوردار شنو اند تا مبنی اطلاع و دهر زیاده چه گفته
رقعه خان صاحب شفیق شفیق بسیار مهربان کرم قربان مخلصان مولوی محمد علی رضا
فایز علیه الله الرحمن - حکایت اشتیاق و شکایت فراق ابتداء روز بازار مر اسلات

براختیار این شمع دست فرسوده هست نمیگمارد غنچ و دلال ناظور دنیا به دنی
 که آزمایش صدق عبودیت و بندگی است بهم محل چون و چرا نیست چاره سوا تسلیم
 و رضا بر امرضا چیست فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ربما تکره
 النفوس من الامر بانه فرجه کحل العقال به باری شکر ایزد باری که اگر انبار سه
 دیوئی و قرصنداری صورت ربانی بجای پیدا آمد دل منحل از خود رسیده و خاطر آزرده
 پژمرده و حواس حشت اقتباس بهم خورده اندکی بر جا آمد عمده مدرسی مدرسه
 دارالعلوم بخصوص کتب فقه بعد از ورود این حدود و بهفت ماه راه کشایش در مقصود
 و انمود و تا بهفت ماه و غیر تعمید فو کرمی با ابهام تعین مشا هره علی الاتصال جاری بود
 مصداق فحوائص الامور سر هونته با دقا تا پس از چارده ماه یکباره نقاب چهره
 مدعا باز انداختند و باستماع استقرار ماهوار صدر و سپه جلینی بطمانیت و جمعیت مذنب
 و مضطرب پرداختند چنانچه در راه پانزدهم مع بقایا تمام و کمال واصل شد و خلیه
 سبکدوشی و خاطر جمعی با داکسبیکار از قرض حاصل شد اگرچه حوصله این ذره کم ارز
 ازین قدر هم کمتر است اما در اینجا علاوه گر اینهای اشیا التزام صرف بجا در تکلیف
 ظاهر و در خود نمائی بیشتر از بیشتر است و بدین رگدز فرخ دستی متعذر و بیسر
 خاطر خواهی متعسر از کتاب گلستان بخواست و دبیت شیخ سعد زبان دعا صبی
 سه اسی قناعت تو نگرم گردان به که و را که تو هیچ نعمت نیست به گنج صبر ختیا
 لقمان است به هرگز صبر نیست حکمت نیست به هر چند که بار سال فرج بعد الشده

از دست مولوی حمید الدین صاحب با مور بودم مگر چون ایشان اراده رکوب از بند زنجی
 دارند بدست یک از اعزّه که وار و آن بلدانه ارسال نمودم خواهد رسید البتّه که از و
 اطلاع خواهند بخشید والسلام علیکم وعلیٰ سمن لدیکم **رقعه** بعرض عالی میسند
 که بنده پریشان حال الحال از وبال و نکال محسرت تا تشکیب ندارد آنچه از جناب والا
 بالتجایم خواهد یک از سته چیز بیش نیست اولاً اینکه موافق معروضه سابق و ایفا و عدّه
 معقوله لاحق از حق صریح اجرا مشا هره فوقی جدّه خویش حسب اقتضا قانون سمنه
 سرافراز یا بدنا ثانیاً اینکه در صورت محرومی این ممتن بر عده خدمتیکه مستلزم حوصله
 اینکس باشد نامزد شود ثالثاً اینکه اگر رنگونی تمت موجب عدم اجابت این سکت هم گردد
 از انجا که فیض عمیم خداوند با صناف طرق و انواع وجوه جاری است چیزی حسیّه بشد باین
 فدوی عطا شود تا آنرا سر مایه زاد و راحله کرده راهی حرمین شریفین و شاهر مقدسه و کاظمین
 گردیده سعادت سرید و از ذلت و خواری امی ربائی یابد و اجر عظیم این امر عاید روزگار
 بنای نواب صاحب بلی القاب گردد که **الدّالّ علی الخیر کفّار علیّه و تانفس و الپسین بدعا**
 از یاد عمر و دولت ابدیت شتغل باشد زیاده چه التماس نماید **رقعه** بعرض عالی
 میسند بعد از تقدیم لوازم آداب عبودیت و مراسم کورنشات فدویت که این بنده کمتر
 بسعی وافر در اصناف هنر بکلی ماهر و پیش اصاغ و اکابر و در و نزد یک بصیغه هنر وری
 و صنایع معروف و شته گردیده الحال بعلت فلک زدگی کلفت مصیبت می کشد که سخوا
 مع سایر عیال و عشایر خود را بکشد از یک جانب آفت فائده کشی شبار روز و از یک سو

مخالفت آبروریزی بزیادتی قرضداری و از یک جهت داعیه ضرورت شادی و خست
 که نامزد و مقرر گشته مدتی گذشت و اکنون بشدت تقاضا مردم سمت دیگر رنگ امکان درنگ
 و مقرر مقرر ادای رسم بنظر تخمین تفکر و دیده نامل و تدبیر منتقش و مقصود نمی شود جز ظلال
 از یال افضل جناب نرحم باب که هزار بار مردم ناکام را بغیض عالم نوال از خاک برداشته
 زیاده از آنچه میخواستند و حوصله داشتند بهره مند مقاصد و مطالب گردانیده اند جایی نپایه
 خود ندیده بعد التماس و زاری النجا میکنند که بتصدق فیض بخشی و قدر دانی ذات ملکی صفات عالی
 هر گونه که ممکن باشد از مملکت جان کنی نجات در پناه یابد و قدوسی بخود و در ادای شکرانه نوازش
 و عطا والا و سرفرازی خود بهر کار یک حکم سامی نافذ و جاری گردد و از روی قناری کافی
 بتقدیم لوازم پرستش و خدمتگذاری دانی قاصر و بسایر نخواهد بود زیاده حداد و رقصه
 خالص صاحب الامتاق فیضایل نپایه بلند با بگاه مفار و معالی و دستگاه جناب موسی خان حصار
 دامت مکارم و بعد از اهدا اسلام سنون الاسلام کشف رای حصار انجلیای بهیضاضیا
 باد که آنچه تدلیس کتب امتحانیه موقوف علیه اعطا لیاقت نامه تعین بایسته مثل اخلاق جلالت
 و ناصری و وقایع لغت خان کا و رسائل طغرای مشهدی روشن خدمت ذی کرامت خواهد بود
 که بدون استعداد کامل علوم ادبیه فارسی خوانان را احتیاط و التذاف و ابرسیدن بدلت
 مستح آن صورت امکان نمی بندد و بعد ماکه فی الجمله سواد طالب علمی از معقول و منقول بیاید
 آمد احتیاج درس گرفتن اینها اصلا باقی نمی ماند و تکلیف خواندن چندین کتب زبیه تکمله
 فارسی بر تلامذه گماشتن در نظر خاص رحمت لطایل مینماید در صورت رعایت خاطر ملازمان

اگر بر سایل ملاحظه می ترشیزی و رقتات بیدل در نشرو دیوان ناصر علی یا شوکت بخاری
 در شعر قرار گیرد احسن اولی می نماید که هر ازمینه بواسطه این کتب بر سایر کتب فارسی عبور کلی
 دست مبدی به انچه مناسب پنداشتم برنگاشتم و زمام اختیار بقبضه اقتدار آن فرد منتخب
 جریده روزگار است و دل هوا منزل از بهر جواب با صواب این کتاب در اضطراب انتظار
 والسلام علیکم علی این کدیکم **رقعه** لوازم تسلیمات و مراسم کورنشآت بحد ادب
 فدویان عبودیت سمات بجا آورده معروض ملازمان حضور لامع النور میدارد که این سید
 دعاگو از روی مراحم خسروانه و مکارم خداوندانه بعد از جلوس سمیت مانوس لمبشاهره
 پنج ریال کشفه کمرست خدمت و کالت مدینه منوره و سرگرم تقدیم اسوره عمده مفوضه
 بالتزام دوام دعا عمر و اقبال ملازمان خداوند در مآثر مقدسه و امان و اوقات استجابه
 الدعوات حرمین شریفین زاد بها الله شرفاً و تعظیماً از سر خلوص قلبی و رسوخ باطنی میباش
 و تصدق معینه سرکار فیض آثار را باندختنای فتوا حسن ادب تسلیم و رضا و اذعان
 و انقیاد فرمان قضا جریان ملازمان والا در حق خود از مات والوفت فایز تر و وافر تر
 می پندارد از انجا که بذل فضل خداوند نعمت بر سایر مستوسلان دامن دولت ابدیت ^{نعمتاً}
 و در خصوص ماده این نمک پرورده و پرورش یافته دیرینه که استحقاق نسبت سابقه
 اثبات رسوخیت لافقه ویده بار تقا علوم مرتبت خصوصیت جدید که عبارت از
 نیابت و وکالت خدمت ذی سعادت بندگان فیض موهبت در گرد و بی وجار و کشته
 آستان عرش نولمان حضرت ختمیت درجت علیّه علی آله فضل اهلوه و اکمل الخیه تواند بود

بیش از پیش بر خویش می ناز و تخصیصاً اظهار شش و این من الاسر ابتلای اصناف
 تشاوش نامتناهی گرانباری مدیونی از عدم اکتفا کفایت با تکمل و ملائمت غلای جمیع
 اشیای حرمین شریفین سیما مدینه منوره و شتاد برودت مفرطه که ناگزیر به شترای ثیاب
 متعدده میگردد و شیوع السلاک مره ملازمان ملک پاسبان که علاوه بر اختیار هنجار و قار
 و اعتبار در خود نمائی رفتار و کردار و باعث التزام از حاکم رجا و چشمداشت سایر عوام الناس
 میشوند و اسیر شکنجه حالت محصور نموده با وجود عدم وجود وسیله و وسیله جمیل حضرت خیر البریه
 علیه النصار و التحیه مافوق همه و سایل جهان انگاشته معذور جرات عرض حال عسرت
 اشتمال مجبور و ثوق توقع مراحم خداوندانه و وفور ابتذال افضال ملازمان عد و مال است
 ۸ قبله توئی رو بکه آریم ما، چشم ترحم بکه داریم ما، ۹ رقعہ شکریه وصول انبه
 که لاین هدیه نبود ترقیم و ترسیل یافت حضرت من زید فضل انبه عنایتی سرکار ریشیه
 نشنا در حدیقه دلهما و دانید و با جفیدگی قوام حلاوت در علاج ترش رویی روزگار مذاق
 آبکی زبان را یاد از قندوبات دمانید عظیم خسته آرزو مند این نعمت در پوست نگنجید
 و هوا پرست کم مغز و شکر این عطیه نغز سر اسر مغز گردید ۹ رقعہ آداب تسلیمات
 و قواعد کور نشات بجا آورده معروض ملازمان حضور لایع النور میدارد غلام خانه زاد
 موردی که با وجود آنک پرورده سرکار فیض مدامت بحسب اقتضا آب و خورد چند
 در شهر حیدرآباد اقامت نموده بجا ذمه اشتیاق و متنا با زیافت دولت از دست داده
 موردی ملازمت سرکار و الا افتد از او اینجا گردیده از مدت دوازده سال کل مل با داده

نبل سعادت انسلک ملازمان دست و پا بی اختیاری زده از نامساعدت طالع محمود
 و از حصول دعا یا یوس گردیده اراده سفر حرمین شریفین زاد بها الله شرفا و تعظیما بنیم
 کرده بتاریخ ۲۴ ماه حال در صد درواگلی بوده بچقیق نسبت منکخوارگی قدیمی خانه را که
 موردی خود جرات پرداز عرض است که اگر چیزی تصدق فرق مبارک مرحمت شود در آن
 منزل مقدس بدعا عمر و دولت ابدت بگیم صاحبه متعالیه مشغول و موظف باشد زیاده حد
 رخصت بر خور در سعادت آثار نور بصیرت جگر حکیم عبدالباسط طالع عمره بعد از دعا
 وافی و هسته کافی از من داعی عاصی مطالعه نمایند که حکایت شکایت زمانه سیر
 بهانه بسیار است و پست بلند شارع پر پیچ و تاب انقلاب جریخ و وار بشمار آرزوهای
 عالم دنیا پایان و غایتی ندارد و دغدغه اندیشه جهان عقبی انجام و نهایتی آنچه از مقاسات
 رنج و عناد درین سفر مبارک برداعی شما اتفاق افتاده جز بهنگام دیدار فرحت بارمعرض
 اظهار نمی توان آرد باقی حال زیادت تجربه حاصل شد و الحمد لله که بعد بعد زمان غارت
 بقرب آوان مواصلت و اصل شد یک قطره قیمه موسوم مردم خانه نکاشته ام و آن را
 بتلفیف خط و ارسال داشته باید بشنوند و حسب الفحو کار کنند و در خصوص کتابت
 کتب تعزیت غلام رضا صاحب خداوند عالم ایشان را بیا مژد قلت فرصت مانع شد
 درین صعدت او مراتب تعزیت سایر غمزدگان سیما خوشدامن از جانب این مهجور
 پریشان موقوف ابلاغ آن بر خور دارد خایر توفیق جامع شد زیاده چه برنگارم الا که
 بنحیرت ام و خیریت شما بار اطلب کارم بمهر بزرگان و عزیزان مراتب و جنابم بنام برسانند

رقعه ۱۱ بر خور دار نیک کردار سعادتمند از لی عبد العلی طول عمر که بعد از وفات
 طول حیات و مزید توفیق حسنات آشنا قلم میشود که آن فرزند بر خور دار روزگار
 که نه شب می آید و نه روز اندیشه بسیار دارم که مبادا و ایهامه باطله دشوار تحصیل علم
 عربی لباس و سواس یقینی بر خاطر تو هم مظاهر آن بر خور دار کرده است از آمد و شد خانه
 این مجرم درگاه الهی باز داشته باشد تا مدت ملاقات از بهر درس فارسی منجر بازگشت
 زحمت آغاز درس آن نگردد و درین صورت این داعی از سر مقصود اصلی خود در گذشت
 صرف همت و اشتغال بآل آن مصدر افعال پسندیده و صفات حمیده با تحصیل کمال
 که منتهی غافی ماضی و صلاح استقبال توان بود از مغتنات حال می شمارد و بهیچ نحو
 امر و نهی کار ندارد و اگر فردا بتقریب فاستحه علی مرتضی کرم الله وجهه که در خانه محبت کا شانه
 معین است یکبارس روز برآمده قدم رنج کند و سید میان صاحب را هم بذریع
 همین شقه دعوت که از باعث ابتنا بر اسلوب یگانگی و یک جہتی و عدم تنوب و آمیزش
 رسم ظاهر هر هزار مرتبه بر رقبای متعارفه راجع و فایق است تکلیف قبول زحمت داده
 همراه خود بیارد و باتفاق دیگر برادران تناول طعام نماید تدارک مافات بعمل آورده باشد
 زیاده زیاده - **رقعه ۱۲** برادر بدل مهربان من سید غلام علی صاحب سلمه الله الوداد
 بعد از سلام ارقام اینکه شب گذشته پاپوش این ضعیف نحیف دل خسته بصدقه و کفاره
 تراویح فانیه سینه پازینه پوشش با می سیکه از نیشانیان پاکه ستی همان کالابو گرد
 اگر چه قربان قدم شریف ماه صیام و زکوة ادای نماز تراویح تبرک فرجام می بندام

اما پایی تنی علاوه دست تنی گشته بدامن عجز و در اندکی پیچیده و چون دست در آستین
 شکسته از رسائی هر جا باز کشیده از آنجا که نسبت به تکلفی با آن جان عزیز برادران
 آنچنان در میان میباشد که یگانگی برادران حقیقی بگرد آن نمیرسد آشنای قلم میشود
 که در صورت امکان یکصد روپیه بوجه سه چهار روز فرستاده از محبوس بی جرم
 و خطا برآرند و درین ضمن سعادت بعضی مصارف ضروریه لاحقه را باعث منت بی انتها
 شمارند زیاده چه رفقه ۱۳۳۰ مولوی صاحب فضیلت یناق کریم الاخلاق قدیم الاشفاق
 مولوی غلام رسول صاحب سلمه الخلاق بعد از سلام اشتیاق پیام مشکوف خاطر عطر
 عالی مقام باد که احوال این ستام بفضل رب انام مستوجب حمد و شکر صحت جسمانی است
 و نوید طرب جاوید جمیعت صورت معنوی آن شفیق جمعی سؤل و مطلوب از حضرت رحمان
 قبل ازین در باره سعی و کوشش ابد و اعانت سفارش برخواهر زن بیوه بسویله
 این صداقت منش پیش برادرزاده گرامی اظهار اشعار و از شرف قبول عواطف شمول
 آن سر حلقه علما فحول بدان ماسول قلب بلول تکرار وعده و اقرار می فرست اکنون عدم تاثیر
 لجابت و ساجت کثیر در قلوب سیه و رنه ظلمه تغلبه صدق علیه آیه قَسَتْ قُلُوبُکُمْ
 مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ الْآیَةِ بِکِفَالَتِ حَمَیْتُ سَیِّئَةٍ اِنْ اَجَلَهُ اعْزَه حَسْبُ فُحْوَای السَّیْفِ اٰخِرُ الْحِیْلِ
 صورت عزیمت جازمه استغاثه و تذکره ماضیه حقیقت حال و استعانت موعوده استقبال
 و ارسال عریضه طویل و ملفوفه این رفیمه بلاصنع جهت مطالعہ لامعنه سرگذشت واقعه
 مفصله بیوه معلومه بخدمت ذمی رتبت منفی صاحب از معرفت آن تفقد مناقب

به تلغیف سفارشش نامه مرحمت علامه در صورت استصواب اسحاب نصایب الا التفتا
 بر محض استطلاع جواب بنفس نفیس مکررت انیس لطف ایامت گرفته رجباکه سخت قبول
 مسؤل بر فرصت حصول مامول دامن و هول بنفشانه زیاده چه المارود —
 رقع ۱۴ به برخورداری با وفارسات دنا من مرتضی خان طول عمره بعد از دعا
 خلوص انما و سلام سنون الاسلام صفا پیر املا اینکه وعده مستیقن الوفای وصال که
 قایده و سابق نوشتن همت از پید آمدن یک زن مشکفله امور ضروری بود فی الحال در شرف
 احتمال امثال منعم غزیمتم نمود لیکن تکلیف تحت بطلب آمد موعوده گندم و ظروف مسی
 نو قلمی از خانه مولوی غلام مرتضی صاحب و اشتراکی اشیا فی مفضل چچی علیخده و تحویل آنهمه
 بحالده چچی ایصال تابخانه او بر سرود و شش کیلایه جیر مضایقه نکرد و ملت اقدام بر عجلت
 اہتمام استیلا کنند و توفیق الہی رفیق وقت سعادت رخت باد۔ رقع ۱۵ التفضل فرما
 قدیم الاحسان من نواب مصصام الدولہ بہادر دام تطفہ پس از تبلیغ سلام سنون اخلاص پیام
 مسکین بے تسکین غلام زین العابدین بعد مدت البعد و زمان ممتد خود را فرایاد خاطر
 عاطر شفیق سابق الاحسان خویش میدہد و تبصیرم توقع نجات از مملکات نواب آفات
 اجمالاً بعرض شکستہ و پریشان حالی کہ نصیب جسدہ و اعقاد باد دل می زند کہ این ممکن
 چرخ پر فتن و شر بدامن حوادث زمین از ابتدا حال در کلفت عسرت و گران بار
 فرزندار بعلت قلت مدخل و کثرت مصارف خیلہ سراپہ و پریشان بال بودہ و علاوہ
 آن عروض بسیار مردم خانہ اولاً از شکایت ضیق بنفس تا و سوال کسری و ضیق نفس

و تائید آنست که در این وقت هم خود گویا در پدیده و تائید آنست که در این وقت
 در گروه شخصی و این فراموشی و در کار و بار گذران بر محض مشاغل و در کار و بار و صف عدم گفت
 آن و التزام اخذ قرض لغت بنوبت در هر زمان و رابعا انتقال مریضه مذکوره بسبب جهل
 و بیقراری و این امر ازین جهان جانستان به عالم جاودان آمیخته قالب بجان
 و خامس نمودار معزول و در محضر و در از عمده مدرسه اسکول سابق و نصب اسکول تازه و در
 جزم کشتن انشیاطین الانس بر بعضین مدرسین سرآمده امتحان انترنس از حواس خمس
 مجبور و در حالت نزاع روان مجبور و معذور و بلا تکلف از زندگی بزار و نفوس است
 محضه دارد که کس بسینا و اصناف تلاش و جستجوی اتالیق و معلم فارسی در سر کار و در
 اعظم النساء بگیم برای تعلیم نبیستان عرق هوس حرکت آورده و دیگر طلب بر اجاق
 این افاق نماده تا اگر مضایقه نبینند حجت این گناهم ناکام که بغضای الغریب بتبش
 بالخشیش مضطربانه از هر بیخوله و کاشانه سبیل خلاص مناص خویش میجوید و یکدیگر متاب
 دانند بر گریسی ظهور سعی مشکور نشانند الهی تا قمر تابنده باشد و بدینا نام تو
 پاینده باشد و زیاده ازین زیاده - رقع ۱۴ - خانصاحب الاناصب اشفاق
 مناقب سید عارف الله خانصاحب علیه الله الوهاب - بعد از اسلام سنون الاسلام که
 فاتحه الکلام و خاتمه المرام است ارقام خلوص ارشام می شود که ابرام اعلام شوق دید
 و اعلام آلام در انتظار است دست فرج و شمع سایر ابتکار و زکارنا همجا اختیار این
 شمارنا بکار بردل زار بر سر فکر بسیار بسیار و شوار و ناگوار و زواین رو بر تافتن

در کار مدت متبادی سپری است که از خیریت و کیفیت ذات گرامی بیخبری است هر چند که
 درین نزدیکی از زبان عزیز بس و محبی سید طیب صاحب اصفا صحت و تندرستی
 و قرب زمان دولت همبزمی نوس دل و بیدل افسرده خاطر می شده اما اگر بیشتر محیفه
 شریفه سامی بنفس نفس از در وصول در آید هر آینه طبع تانس نفع سر اسیم بطماننت
 کله گراید پیش و نوا سه سرعت انصرام کار خیر بر خور در از حد در گذشته و زمان بعید
 بگرفته که گشته درین سودا گشته بعد ازین تحمل فرصت شماری شاق و طاقت شکنیا
 طاق آخر شرف ایما که خدیوه مدعا از پرده کتمان و اختفا کی لقای جهان آرامی شاید
 و رعنا شاه امنیت دیرینه در کدام هنگام بر منته شود جلوه گری میفرماید زیاده زیاده -
رقعه شفیق الخفیف من سید غلام سید تکیه صاحب کله الله الواهب - بعد از سلام
 انفعال پیام مشکوف ضمیمه هر تخمیر باد که روی بے زری سیاه غوی جبهه خجالت را آب و
 مقامات میدانم مبلغ معلوم بطبق وعده مرقوم برای ابلاغ خدمت ذبی سادت تفویض مردم
 خانه شده بود دست تعرف ایشان در مضیق عسرت خرج از منتقامت وقت انکاشته
 جرأت خیانت در حفظ امانت نمود چون حقیقت حال پس از سه چهار روز باین داعی صمیمی
 حالی گردید دست افسوس آسیدانه دل مضحل گشت تا وصول نشن ناچار بخار انتظار
 در پیر این بای شکست فی الحال مصفا و فابا داپنداشت استعفا از کرم اتم هر جمی زمانه
 غلط انداز بعد ازین بر نیگونه غلط نخواهد گماشت زیاده بجز توقع مزید لطف عطا چه املا
رقعه ۱۸ بر خور دار سعادت اکتناه محمد رحیم الله سلمه الله و ابقاه بعد از دعا که شخص

مدعاست معلوم نمائید که فی الحال از زبان نجبت تبیان مردم خانه پیام الفت نظام
 بود بعیت گذارش و نگارش این سیه جریده مستانه شده که مطابق رسم و عادت قمره
 عامه التزام استعدا و امداد و ارسال محفہ طلب خیرہ بدلالالت التزامی حجت عدم حاجت حضرت
 دعوت و نظر یعنی ما در نظر اہل نظر از کفر اہلین ثابت تر و شتر تر بود العجب بقصور شعور
 کافره چرمینہ و دوز سرسلہ این ہمہ طبع شمار نجسہ و کدر مگر تعزیر و تقصیر سیاست خطیب است
 کہ در کافات مافات از حد میگذرانید باید کہ حوصلہ کردہ شدت غبطہ فرو غورہ فی الحال خود را نشنا
 تا بارسائید و شریک غذا و عشا باشید کہ اجابت دعوت سنت است زیادہ بجز دعا چہ دعا
رقعہ ۱۹ خانصاحب الامر تب علی مناصب اشفاق مناقب سید عارف اللہ خانقہ امانت
 سے اشتیاق از حد گذشت اجاب راہ ماہیان جویندہ ایم آب را بہ آب و تاب کلام
 صفوت نظام بالبلغ ہر یہ سلام سنون الاسلام است سلامی جو اخلاق قوم مشکبونی
 سلام جو الفاظ تو در فشان بہ اما بعد تعویذ بازوی جان منتظر و سیراب راحت روح و روان
 منکسر یعنی سامی صحیفہ تلطف نشان گرامی رقیمہ تفقد عنوان چہرہ وصول آفرستہ
 رہین منت یاد آور رہا ساختہ بماناد آن دوست کو دوستان را بہ غذای دل و
 راحت جان فرستدہ تقصیر و تقاعد در ارسال جواب بعثت کمال ناسازی مزاج مردم
 خاتہ راہ یافت تشویشی عاید حال کثیر الاختلال بود کہ فی توان اظہار نمود دو ماہہ کامل است
 کہ طبیعت ایشان از سر ببار نہ ضیق نفس ناخوش شدہ ضعف و خافت کہ از سابق
 استیلا داشت نوبت کار بجائے رسانید کہ صاحبہ فرارش گردانید باری توفیق بارے

یاری داد که از حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب المحاطب به غوث نواز جنگ بهادر
 استعمال افتاد و بفضلہ حال شدت مرض بروز با خطاط آورده و طاقت نشست و برخاست
 پیدا آمد و حال طبیعت روز به است توقع شفا کے ککل از لطیف خفی و جلی قوی قوی گردید
 الان غایت امنیت و قسوة مبتغاسرعت انصرام کار خیر بر خوردار سیت و از توجه گرامی
 اسید و در شست خاطر و نگاہوی تیمار مردم خانہ توفیق ملاقات شاہ علی میان صاحب ہم
 بسیار در پردہ توفیق افتاد و دست اہل عدم ہرچہ آید اعجاز است ہا بخند ہم
 پذیرید کہ گنم تقصیر درین نزدیکی کہ بکمر تہ صحبت ہم نفسے با پدر بزرگوار ایشان دست
 داده جہرہ یقین کشادہ کہ تقریب نسبت از دومی تسلیم و تفویض سپر سو قوت صوابد بد و تجویز
 و تعیین پدر شدہ بالجملہ اہم امانی و اخض مرام ہر کدام انصرام این مہام در ایام رضای
 جنوریت و استحصال رضا بعد القضا این روز ہا بم تعطیل امور قضا یا در محکمہ نصاری
 از صورت امکان تسامح خارج و بری ظاہر کہ غور و تامل و صلاح و عدم صلاح امری شہوت
 و تحقق وجود و بی منحصر اینجا کہ باب وجود از قلت مہلت مسدود تا بفکر خیر و نفع و ضرر
 دران چہ رسید اگر از رضا کے خاطر بہ تعیین تاریخ آغاز و اتمام شادی شرف آگاہی
 بخشندہ در خواست او اہل و عاقب این امر خطیر تقصیر نخواہد رفت استماع مرثوہ عزیزیت
 قدوم بہجت لزوم سے از زبان سید شیو صاحب کم اللہ الوہب جان تازہ بقالب انتظار
 فرسودہ و میدہ سراپا دیدہ منتظر گردیدہ کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی باشد
 من بہشم و می باشد و می باشد و من بہ زیادہ بجز استرسال کریم نامحات خیریت آیات

چه بقلم درآید **رقعه ۲۰** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چهره و دو دمان مولی
محمد مهدی صاحب اصف سلمه الله الرحمن السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته حالا این جفا
در عین تضاد حوادث و آفات که حسب قضا و امضا خلاق کائنات جهت امتحان معرکه
آریان عرصه تسلیم و رضا صبح و سابتغ عنای آهیز و هم مستوجب شکر و مستلزم صبر
در نیولانچا بسمع شریف رسید باشد انتقال خیر کلان برادر دم دو دوازده ماه عافیت
بر انگیزد و غبار فحیعت و ناشکیبائی بر فرق تشکیبائی بحیث شیشه دل و ماده محل بخاک
توزع ریخت آخر چون بدون استرجاع چاره نبود سنگ صبر لا علاجی بر سینه کشیدیم
پیش ازین محذرت عجز بمقدار از نگارش نداشت نامه وسیله آمرزش جرم بی اختیار
جسته بموقع قبول مترصد وصول جواب کرامت شمول نشسته مگر ناکامی خلق محرومی لطف
خلق که خلق از ان بهره یالیه آمده امان دلغ فروش عدم اطلاع احوال خیر مال باشد
ای فخر برادران تا ایندم همانم که بودم و تا و پسینم همان بهشم که هستم محبتی که داشتیم از
دل زایل نشد و نخواهد شد تا بعد جسمانی تقارب روحانیت امید که گاه بگاہ بمضنون المکتوب
نصف الملاقات تسکین خاطر مضطرب داده باشند **قوله** بر خور دار نور الالبصار
سعادت و ثمار محمد عبدالعزیز طال عمره و دام سعده - بعد از دو سال طول عمر و حیات و نیز
توفیق کسب سعادت و عافیت جسمانی و حصول کامرانی مطالعہ نمایند که من رو سیاه بارگاه الله
حسبیت صمدیت تا این مدت در قید شدیدیست که تراز حدیاب و دانه چارنا چار مضطربان
بدونخانه الفت کاشانه سید منور رقم خان صاحب سلمه الله الواهب بسر برده مال کار که راجه

کم کرده روزگار مدار البوار شتافته صرفه اقامت در آن دیار نایکار نیافته بمهر قانون از
 خرو بهرون آن ناحیه بلا ملاقات مولع باراجه خرد آن بقاع عینا غزیت لبست خانه فیته
 هم از آمد او اعانت خانصاحب صوف صورت زاد و راحله پدید آورده چنانچه اتفاق افتاده
 تا به ترنا و بلی بندگی کرانیه مبلغ سی روپیه و هشت آنه پدید آورده بتاریخ چارم ماه
 سید الاول ۱۲۸۰ هجری و پنجشنبه رخت سفر بسته هشتم آن در ترنا و بلی بخانه
 فریدالدین صاحب فروش نمودم در ماندگی طالع مانع و رادع و جدان بندگی دیگر با و
 تلاش متواضع و تنکاپوے مشکاثر تا چار روز متواتر در آن مقر بایم و حایر داشته خضر
 توفیق رب قادر بآخرفیق و رهبر حصول یک بندگی تا منزل مقصود و بکریه لبست بسته
 شده تاریخ سیزدهم روز شنبه از انجا برخاسته به لبست و یکم روز یکشنبه در بلده گنگا
 نزول حرمان شمول دست داد و جهان بگشتم و در داکه هیچ شهر و دیار به نیافتم
 که فروشنده نخت و در بازار به مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ به زند بفرقم و گوید که پان
 سر می خوار به راجا اینجا که سیاه کریم المنظر عظیم المیکل خفیف العقل عدیم الامتیا
 آدم شناسناسل ساسن خا زیر هشتیناسست قبل از ورود من به پانزده شانزده روز
 در سوگوار مرگ فجائی یک زنجیر خنجر بر صحرائی تاسه روز زار و نزار به خور و خواب
 به تلاش پدید عرض آن سوی بیابان رفته سیزده خنجر بر اسیر و دستگیر آورده خرم
 و فیروز از نزول من بچهار روز باز آمد گنگا که متعدد خدمت پیشکار است و مشاهیر دو
 روپیه دار و با شمع خبر ورود من در فرودگاه من آمده با خلق تمام ملاقات کرد و مقاصد

جت سکونت من نشان داد و اشیای خوردنی از خانه خود بسبیل ضیافت فرستاد
 و با اهلکار دیوان نیز که هزار روپیه ماهیانه می باید ملاقات دست داد و دیوان مذکور وقت
 رخصت یکصد و پنجاه روپیه بمن تواضع کرد و حسب صلاح حال از اقبال چایه نه انستم و هر دو نفر
 با هم کیزبان شده عذر آوردند که تعب شکار تا حال از بدن راجه صاحب زوال نیافته
 اگر سه چهار روز دیگر توقف فرمایند ملاقات شان ممکن است مدعا ایشان دریافتم
 و گفتیم مصیع گفتن همین بس است که اسب من ابلق است و شمارا که دیده ام از
 دیدن راجه صاحب تغنی گردیده ام الحاصل بتاریخ بست هشتم از سیونگکا برآمده و دوم
 ربیع الثانی به نهر گنگر درآمده یکروز ضرورت مقام کرده چهارم آن گام زن و بی سپر
 گردیده منزل بمنزل مرحله بر حله مستعد دیدار ششامی هشتم انشاء الله مستعان نزدیک تر
 نور و سرور دیده و سینه می اندوزم بمجمیع مهتران و همسران و کمترین ع هر که باشد
 ز حال ما پرسان تسلیم و سلام نیاز و دعا و دیده بوسه برسانند **رقعه ۲۲**
 بر خوردار عزیز القدر سعادت دثار محمد رحیم الله ساد طال عمره بعد از سلام و دعا ایما
 اینکه صحیفه قیمه دست آن عزیز بامتیز بد و مرتبه اول امور خط بست و نهم رجب المرجب
 باسم جبرایم مجرم رب ثانیاً از طرف مردم خانه مرقوم نهم این شهر و رود سرور منبوه
 و یاد از رابطه الفت در داده محبت قلبی افزود و اسجانه جل شانۀ آن سرمایه الهیبت
 توفیق کسب سعادت زیادت کنند و بشغف تخصیل علم انشا و تمنع محاورت و مناسبت
 و فصاحت لفظ و عبارت اختصاص هدای بر خوردار عزیز الوقار هر چند که نوشت روزی

شما آنهم زبون و زشت نیست که شائبه فوت مطلب مدعا مدخل داشته باشد
 اما نویسنده تجزیه سیاق کلام در شست الفاظ و سبب مضمون و فطر ربط معنی اصلاح
 مستطلب باد که از نگارشش من خاطر رنج خاطر رنج نشوند و در پی رفع و دفع این سقم بوده
 چند س مشق مسوده گیند و خود ازین سبب و طبع در نوشتن بر خوردار از حمیت
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز نیز احساس میکنم هوا پیوند است باید با اتفاق هم اگر
 دست و ده تامل واقع در سبب و بند صحت عبارت بکار برده بر سبب متصل چ پیش من
 فرستند یا از نظر کسی در گذرانند و مربوط تر گردانند و بدانست که از لحاظ لقب و
 حفاظ ادب با اصطلاح اهل ترسل هر لفظ و هر کلمه تفاوت محل دارد و هر چند که من حیث اللغة
 متحد المعنی بود مثل مهر و شفقت و لطف و رافت و عزیز و مکرم و گرامی و محترم پس این
 الفاظ نسبت بحال یک کس استعمال نتوان کرد و کسی را که بزرگترین خود شناسند
 مد ظله العالی و القاب نویسنده الطان منظر و توجه گستر تر رقم نمودن نازیباست و ضابطه
 فارسبان آنکه چه با همی ضمیر جمع لاحق گیند و لفظ دیگر صفت آن بیارند ایراد همان ضمیر جمع
 درین صفت روا ندارند مثلاً مجبوران غمزه میگویند نه مجبوران غمزدگان و در نصورت
 اضافت لفظ اول بسو ثانی خواهد بود نه صفت شما در خط اول نگاشته آید که جهان
 در چشم ما مجبوران دور افتادگان تا یک است مجبوران دور افتادگان محض ناسر بوطور
 و انما ده معنی مقصود نمیدهد و الفاظ دیگر که در عبارت چسبان و دست و گریبان نیست
 اصلاح آن موقوف حضور و شهادت میباشد و القاب مردان از طرف زنان مستغنی عجز و

و انکسار و فروتنی باید بود و انداز سر کبر و توفار و همسری که الرجال قُوا مَوْنَ عَلَی
 النساء پس زن باید بشوهر رقم کند خداوند و آقا و مربی و دلی نعمت و سرپرست
 و معاذ و ملاذ و امثال اینها و بزرگوارند که پس تسلیم و بندگی و عجز و نیاز و فروتنی منور
 میدارد کار را لغتن است و کار شما شفتن از ما راه نمودن است و از شمارا پیون
 من آنچه بشرط نصیحت بود بتو لغتم ها تو خواه از بختم پند گیر و خواه ملال با زیاده ازین
 زیاده است - رقص ۲۳ بر خور دار نورالا بصار محمد عبد العزیز طال عمره - بعد از دعا
 و اینک خیریت این ششت مبتلا و ابتغا صحت عافیت قاطنین آنجا ایما انکه درینولا
 بنزدیک سه چهار روز ملاقات من سرایا سوز باراجه خرد مهنار و روز لقا افزوز بروز
 گشت و از وی نیز خلق دلا ویزیر بلا و غم زدا پرده کشا و چهره نما گردید روز ثانی
 ملاقات عرضی ثانی درخواست خدمت افتا با سفارشش نامه میجر در وی رزیدنت
 ثانی از دست منشی مدعی و هم یک گذر پورث مقفن ضرورت نصب مفتی در کورث
 از طرف برهمن بنسوری جرج کورث بحضور بی نور راجه صاحب گذشت امروز منوش
 اعیان بلده عرضیه به ثبت و دستخط خود با جهت این مجرم ایزد صمد پیشش برده اند تا از
 ما بین متخاصمین کامیاب جواب با صواب کدام میشود باید دید وقت وقت سفارشش
 کلام پوشش است چون گذارش خط سفارشش صمصام الدوله بهادر ناظم جنگ از عدم
 حضور مکتوب الیه لئنه الله علیه بچک تعویق قصطلب سفارشش تا جزا مورار برت
 کمشنر سایر مدارک کل نزد راجه و جا بهت وجیه دارد و تحریک سلاسل تکلیف استخصال ارسال

در رقیه جان جهان خان سلمه الرحمن کرده ازان برخوردار رجا اهتمام بانصرام ابن مرام
 بشرط امکان حسب تاب توان استحکام تمام مینماید زیاده چه نوشته آید بسید لطیف الدین
 و همه نوح پشمان و شاکردان و دوستان و خویشان دعا و دیده بوسی و سلام مشوق و ثوق
 نمیدادند - رفق ۲۴ برخوردار عزیز القدر سعادت دنار مملوک محمد مرغنی صاحب
 طال عمره و جل قدره و عز مجده و دام سعده السلام علیکم و قلبی لدیکم بعد از دعا خیریت
 دین و دنیا و زیادت سعادت اولی و آخری اینا اینکه و ثبته نیک کرداری اعنی محبت نایم
 آن برخوردار در عین بیقرار پرده کشای ستوده اطوار و آئینه صورت نماید که در غمگسار
 گردید ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی بهای بے تکلف آن برخوردار عزیز
 کمتر از فرزند عزیز محمد عبدالعزیز نمی پندارم امیدوارم که بهینسان بنوا امین مودت
 عنوان در زمان هجران گاه گاهی نفس خوش برآرم ع فراموشم مکن مقصودم
 این است که در باره محاوره زکام گشتن بمعنی مزکوم شدن اگر چه سندی از کتاب
 بیاد ندارم مگر از زبان اهل لسان گوش خود من است و گذارش دلیل موقوف
 تمتع جلیل آن برخوردار سلیم الطبع ز من و پے غلط و پے گم مراد هم اند در اینجا
 پے غلط بمعنی فریب دادن و کسی را از سلوک مسلک مقصود بگردان بازگردانیدن
 و معنی بیت واضح و صریح میگردد که شوق ما غره فریب عشق شده از ما بیگانگی و رزیده
 و نحو آشنای دیگران گردیده و مستی و نباله دار همان مستی دایمی است و در باب
 اول سالک مرصعه اول بندش خبث ندارد و در مرصعه ثانی لفظ سور که بدون

ضم هر و قلیل الاستعمال است اگر بر آورده شود احسن و اولی مینماید و خاطر من تغیرش
 بدین منط میگذرد گل کرد و بهار جیش این سال لکره به شد خرم و شادان ز سر و ش
 که دمه به تارشته که عمر نور چشمان نمرود به در رقص طرب ز نگله بند زگره به و در مصره
 رابعه رباعی بجا لفظ مهیا پیش داعی شما اگر لفظ و دلایت یا مسلم مسلم باشد
 مسلم باشد و لفظ تا محض زاید منها بلا ذکر عدد و در هیچ جا دیده نشده و در رباعی ثالث
 آن بر خور دارد کی مانند بیت ناصر علی مفید معنی انتها غایت است یعنی خم گردیدن
 از باعث پر بار در همه شیا ساری است حتی که تادخت بار دار هم پس این معنی بر این
 قولیت که هرگاه فغان پر از اثر شد بالا رفتن که مخالف خم شدن است صورت نخواهد
 جهت استقامت نسبت کتختائی بر خور دارد محمد عبد العزیز وفقه الله العزیز حسب الامر
 حقیقت بهر مشفق مفتی مولو سید بخش صاحب سلمه الله الوهاب که عند التلا
 از زبان صدق ترجمان ایشان استماع داعی افتاده در باب جوابان مردم خواستگار
 سابق انتظار بسیار دارم از حقیقت آن هجرت روح و روان بخشید تا قریه خواستگار
 خود موسوم ایشان بر نگارم و از بر خور دار استفسار این معنی که محارضة مواخذة حصه
 متر که مصطفی علیخان رحمت مکان چنان نقش اعلان امکان بر بست و چگونه کوی
 آرزو از سر گفتگو گل کرد و شتر دعوی جماعه دیگر سو بر چه پهلونشت و قبل ازین
 یک قطعه خط تعزیت مثل نیان دعا جان مردم خانه که حسب انما کستصلی آن
 بر خور دار بجان از طرف بے حواس ستان روانه شده و جوابش نامعلوم اگر معلوم بایر نگانند

و خاطر را از ترود برآرند زیاده بجز و عادت شد غایب مدعا و چه اطلاع بر خود دارم
 غوث محی الدین طالع عمره دعا و تمنای دیده بوسی ولیوالد ماجدان سعادت و تباری
 سلام اشتیاق پیام موصول و مقبول باد۔ رقم ۲۵ برادر صاحب عزیز القدر مرید
 مولانا مہدی و غمگسار برادران سید علی صاحب ید قدره و غز محبہ و طالع عمره
 و دام سعادت پس از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعا اعتقاد اعلام سعادت مند
 و کامیابی و نبوی و اخروی کہ فاختہ کلام و خاتمہ مرام و اعبان خلوص التیام است واضح خاطر
 عاطر محبت و خایران برادر صاحب فرخندہ فرجام باور احوال بخیرست فی الزوجہ الیمین
 خارخار و در فراق از جان الم نشان آن عزیز با اخلاق پر سپید و در دلع دل بادل
 رہے ست درین گشت بد سپهر تکلیف تصنیف آن البتہ کہ موہم کلف و نصف ظاہر
 نسبت بہ باطن صفوت ماطن آبینہ تاسف و تہمت مع معنی الفت عبارت آشنا کی میشود
 نیک اشتراک طایفہ ناپاک مترسمان بالتبیس مشہور تر از کفر البیس دل صداقت منزل بارگاہ
 درین باب کجا رضا میدہد ای بقر بان تو صد دل من داین کار کنم طو مار فکر و تشویش
 در ماندگے کہ از لوازم بندگے گردیدہ و انگہی درین شہر سر اسرگندگے از سر غجزار گے
 آن دست مایہ زندگے بجا بیان آوردن جز کاہش جان و افزایش ازان نتیجہ بارنی آرد
 ع کہ زیر انغم زخوردن کم نگیرد عطف عنان تو حسن قلم بچولان اعلان ماہوالا ہم
 احسن و اولی کہ اصاحت بضاعت اوفات و تربیات و مہلات بے غایات مذکرہ و کاتبہ
 محض عنان ع ہرچہ آید بزر سر فرزند آدم بگزد و از شکارش صدق و رستی تراوش بر خود دار

محمد عبدالعزیز و قضاۃ الداعی حقیقت اخبار آن یگانگی آثارش بگذارش سفارش کس
 از هبوطلبان این عصیان نورد بارگاه باری پیش رزیدنت این حوالی حالی شد و رزیدنت
 قبل از وصول رفیقہ موعودہ صمصام الدولہ بہادر بہ تلفیف خط بر خوردار ازین نواح
 بسو بند کوچی را و جود نامہ مورود تا زمان ورود آن مردود مطرود و درپردہ تعویب نمود
 سود بود و نابودش کیسان بسان وجود محطال حاصل ع نہی دستان قسمت راسخود
 از ہر ہر کامل ہا و بارہ و ریافت نایافت نام فرخ فرجام آن کس فریاد رس کہ غائبان
 با غایت و ادا و این کس با استبداد افشردہ مروانہ و مربیانہ ہست دلبرانہ بکار بردہ
 ہر قدر کہ بیشتر نظرفت کمتر نمر بخشید آخر الامر از روی تحریقی قلبی سولای اسم کرم
 زسم آن محب صمیمی نام دیگر مقام خاطر بظن قوی منطون یقینی نگردید ع این کار از تو
 آید و مروان چنین گنند ہا در صورت صدق ابن ظن حبت کشف خطا گنہت باید تصریح
 و توضیح تقریر رنگ تصدیق مرکوز و مخزون باطن باید رنگ تردد از مرآت حقیقت
 زواید غبار و اہمہ از سیمہ زاعر عازمہ جازمہ رہا بدع کیمست جز سبیل کہ برگرد غریبان گذر
 الغرض چون رزیدنت مذکور بجانب کوسچہ مرور و عبور نمود و نشان اسم اعانت
 تو امان آن سر بے ہم مفقود با وی خطابا بیانہ مخلصانہ دارم کہ ع آغاز کردہ برسان
 بانتما ہا زیادہ بجز وصول جواب این کتاب چہ مدعا **رقعہ ۲۶** شفیق بہ تحقیق
 من بعد از سلام نخلت ابرام ارقام اینکه در بارہ ادا و تادہ حسین صاحب ضرب المثل معرو
 و مشہور پیش این حقیر بندگان و آن دستگیر و ماندگان پیش آمد کہ بے نگفتم بلا گفتم

تا صلح جمادی الثانی اصل و سود مبلغ نود و سه روپہ سکہ حالی بود انکار ساہوکار اسرار و احوال
 تکمیل یکصد روپہ ناگزیر اختیار صدر روپہ چلنی و طی معاملہ سابقہ و اجابت و عدم اعتنا
 خسارت مبلغ دور و روپہ کا دہشت فلوں بخصوص دست بیدینی ازین دست شکستہ
 سالوس نہانہ ستم مانوس نمود ملک و انصاف کہ نقصان و خسران اصل و سود سابق و حال تا حال
 جملہ یکصد و دور و روپہ سکہ کا رسید در صورت بر ذمہ من داعی کہ در اندہ مدیونی موفورہ
 خودم مغربی محض بود تا مبلغ بست و ہفت روپہ سکہ کا کشید چون در زمان پیشین از
 زبان اعانت تر جان آن مشفق تطف قرین باین مسکین بے تسکین تسکین یقین
 کہ از جا بقرض سود فیصلہ و متقاضی و ناکیماہ صبر و شکیبائی کن سودش بہ نفس نفیس خود خواہم داد
 و درین اثنا دفتر اولی بر ہم خورد و حادثہ آسمانی طبع گرامی را از جا برد و اینہمہ شکست ناگہانہ
 بر ذمہ ابجد خوان دبستان ہیچ نہ لازم و مختم افتاد اکنون بعلت فرط ناچار خویش زمام
 بدست اقتدار آن حق پرست خیر اندیشم گذاشتہ ام و توقع رفع و دفع این خسران
 ببطا یکصد روپہ سکہ کا کہ سکہ چلنی بہ تزیاید سود تا ایندم مبدل کالی است و نقاضا ام
 بے پایاں بدون شائبہ رب گمان یقین کلی ہے چہ حاجت است بہ پیش تو حال گفتن
 کہ حال خستہ دلان را تو نیک مبدی، عفو شوخی و جرأت گستاخی از انکمرم یقینی یقینی است
 نہ ہر دم آب شدم آب راشکتہ نیست، ہجر تم کہ مرا روزگار چون شکست، ہ
 رقعہ ۲ خانصاحب الامناف اشفاق مناصب حافظ صدر الاسلام خان حب سہلہ اللہ الوہاب
 السلام علیکم ورحمتہ اللہ وبرکاتہ آمدہ بودم بر در دولت سر او بی نصیب گزشتہم از ملاقات

و لکن شارح قیمة که نوشته بودم از نظر گذشته باشد و حسب الامر قوم بعد مطالوعه چاک گشته منظور
 دل ضعیف از حضور منزل شریف اول تا سید اساس مغربی و محمدرضا فائز و میان از حرمان
 بخت زبون ایشان ثانی یار و یارین و عده موکده جرح و اعتراض بر شاهزاده هفتاد و پنج
 بر خور و از تعلیم و تدبیر تاض و در صورت گذشتن کواختر و داد از نظر کرم منظر شفقت ایجا
 ثالث استفسار و استفسار از ان فوژان اضافه شاهزاده که در باره اش از شدت انتظار کار و
 باستخوان رسید و کار بجان کشید باقی هیچ و تا حصول جواب ل بیتاب سر سر هیچ —

رقعه ۲۸ دوست مهربان من ناظر صاحب بیافیت باشد جواب رفته مولوی علی عباس
 بطریق اجازت آنچه حقیقت ماجراست راست می نگارم عمل بر تعلیق گوئی و دروغ باقی نکنند
 که سخن کذب از سر نهزل هم بر زبان من نمیرود و نخواهد رفت مولوی صاحب بمن کتاب عطیه کبری
 و نمودند و ترغیب تخریص ترجیح و تعلیم آن فرمودند و تکلیف کردند که خطی دارد و نسخه دیگر
 بدانی شود تصحیحش باید کرد و از دست بادی علیجان صاحب نویسانید لکن چه تعطل در رسیدن تلایه
 در تصحیح آن با تخیل اوقات منقسم میکان غذا اجابت داشت از مراجعات آئین مروت انگشت
 بر دیده نهادم مظنه که تا نصف کتاب بل زیاده مطالعه در آوردم و بنحوا صاحب صوت نیز نشانی
 و آدم بعد از چند روز مولوی صاحب استفسار کیفیت کتاب پرداختند و داعیه ضرورت تکمیل نوشتن
 آن بیان کردند گفتیم موافق امر بادی علیجان صاحب پیرده ام بهر امینه بنا نوشتن نموده با
 و خبر بایشان دادم گفتند که تا نقد من می رسید انسخه اش بر دارم پیام رسانیدم فرمودند چه
 زحمت می طلبی از نزد دار و ده صاحب سید بانم اتفاقاً در آن زمان دار و ده صاحب بهیار بودند

تا چند روز نیا مد بعد از آنکه صحت یافتند مادی علی خان صاحب هنوز کاغذ نگرفته شتاب ده
 را همی مقطوع شدند و کتابی همچنان نزد او شان ماند جرم تغافل مبی پروا از خد متکذاری سرکار
 که بمن نامزد کرده اند اصل ندارد چه باند نسبت کلان عاری بنی مغرورستم که از حد خویش قدم
 بیرون نهم مرا چه زهره که از حکم سرکار بی پروائی کنم و خود چگونه حکم سرکار خواهد بود و خصوص امری
 که بمن سپرده اند توقع از دوستی آثم زبان همین که این جنبد سطور از نظر مولوی صاحب بگذراند
 و پاسخ داد است مانند تابانم چه میفرمایند شک بلبل بر زمین افتادن از انصاف
 نسبت به استین غنچه یاد من گل بایشش **رقعه ۲۹** مولوی صاحب عالی مقام
 فضیلت مناقب مولوی سید محمود دودی صاحب امت عواطفه السلام علیکم وعلی من لدیکم
 چه جرم دید خداوند سابق الانعام که بنده در نظر خویش خوار سیدار د، خدای راست
 مسلم بزرگوار و حکم که جرم بر بسند و نان بر قرار میدارو، شفیق من نفوذ بالله من المحور
 بعد الکور صفا قبول مسؤل این خلوص مجبول اولاً از اجازت ملازمت بمولوی حاجی
 حافظ سید کریم الله صاحب چند آنکه قوی و لم ساخت اجتماع فرصت انصراف ایشان از خدمت
 مفوضه مکرم در بخت تمت و افترا کف مناسبتاً فائزانه راجعین صدق و اصل حاضرانه
 پنداشتن از نصف و عدالت جبلت و در بالفرض و التسلیم آیه لا تَزِدُ وَازِرَةً
 وَ زَرَّ اخْرَی معلوم خاطر ماطر عطف و سنو جرات پروازم که ضرب مثل بر جبهه حق
 دشمن تحقیق راست و بعضی غرای منطوق لازم الوتوق و الکاظنین الغیظ و العافین
 عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ عفو جرمیه ناکرده بچاره مذکور نمایند

و از سر چاره گری لطف خلقی خلقی که خلق از آن بهره مند مقاصد جنان اند و رمانی رنجیده
آز رده کم طالعی خود را خود بخود نرزد و باز خوانند و بشریت نصب خدمت مستتره هوش نامزد
فرمایند و من بنده شرمند هوا پرستنده را نازده رهن منت سبب اندازه گردانند که مضمون
حقیقت شخون العذر عند کرام الناس مقبول معمول و مامول است زیاده زیاده —

رقعه ۳۰ عرض میشود که بنده را خجالت زبان کنائی حالت جرات کتابت سید بنابرین
وارد این حوالی است کار ساز بحض قرص دوام الی بنده الایام جابر بیقین سداب حصول آن
و گیر باره بنوا تر و توالی و عده خلانی مسمیره و کاوش متوافره فرض خوانان باعث کامیش مشکا
جان ناتوان محرومی آستان بوسی خداوند از فقدان مربی و عدم تعین مشا هره بانته
هر روزه خدمت تا ایندت چهار ماهه کامله علاوه بدآموزی بذل غایت بزرگان مستلزم
گردن فرازی گستا بیان و چشم فیروزی مطلب غلبی از عواطف جلیله لاری بی بصیرت
و زو بک گر خوا همیشی کند دل شیدا امرا چه جرم به عشق است صد نه ارتقا ضامرا چه جرم

رقعه ۳۱ شفیق من سلامت بعد از تبلیغ تحیت و سلام معروض خدمت ملازمان والا
میشود که بیک دست دوهند وانه نمی توان برداشت بچه سرگرمی چندین محاملات مخوف را
بکتنه سیر میهند با آنکه پیشه در کلاه نذرند و انگلی با فیلسوفی که پالوده باشاه می خورد
و دیگر کسی که نانش در روغن است تا با اینا بکسر بودند کله نمی توانستند زد و از دست
اینان چانه خود را شکسته میدیدند استه باشند که راه بردم شمشیری سپرند اینجا جانی
که موش هم بوضاراه میزد و کسانیکه با ایشان همکاسه اند پیشه را در هوا غل می بندند

و گره بر باد میزنند هر گونه مردم را کسر می کنند چه بیگویم از سایه خود رم میگردید حالا میخواستید
 فیلان آدم را بار بار بازی میدادند چندین بار به خورد داده اید باز چشم نمی کشاید آخر ریشخند مردم را
 بنرسید ریش بر شما خواهند زد که نصیر گفتش دوز کاری نداشت در فتنی بر خایه خود زدند
 که از ته ریش میگذرد نسبت به که باشند داشته ام با هیچکس ندارم چنانچه بوده ام هستم و چنانچه هستم
 خواهم بود آنچه طمع کرده اید که فرد برید بر پشت پا دیگران نوشته است خواهی خواهی از شما
 در می رابند زود بینی شکسته پیشانی، تو که بازی بسر کنی با عوج، هر چند میگوید
 که ازین حرفها ناصحانه مخلصانه که اکثری در مذاق خود سران تلخ نمی آید ممنوع نخواهد بود و لیکن
 مصیعه می تراود چه کنم آنچه در آوند دل است، من آنچه شرط نصیحت بود بنویسم،
 تو خواه از خشم پند گیر خواه ملال، بعد ازین مختار اید اگر این حلو آفتاب طبع نازک شما
 ناگوار است میل نفرمائید و اگر خوش آید دیگر چه بهتر منکه مجبور به خواهی ام بلفتن سخن
 معذورم زیرا که ازین چه نوشته شود ایام بکام باز **رقعه ۳۳** اگر چه قدوسیم که سرتاسر
 بے هنر است در حقیقت چون در تعب بال پرست جذب مراحم و قدر و خداوند کی حامی
 رفاه و خوبی این کشور است بعینه معتمد مهر انور است تا با سعادت ملازمت حلقه بیرون در است
 همواره به عباد دولت در نعمت خدمت گرم سرت هر چه که حاصل این بنده کمتر نسبت به قصد
 معینه فرق مبارک کمتر از کمتر است بذل فضل آن سرور بر رعایت و پرورش خدمت بیشتر
 از بیشتر است فدوی که از کثرت عیال بعسر حال ایم مکرر است در نفس نعمت خدمت که
 که تدریس درجه بالاتر است از غبطه سهم و عدیل خویش شر در بر است از فیض عمیم خداوند

که فضل مجسم و عدل مصور است و باره اضافه میسوره صدقه معهوده تمتی پرور است
 تا ماه منور بر فرش عبرت بر تو خورشید خاور ضیا گستر است ماه تمام احوال خدام از محاق
 ایام صیون و خوش منظر باد **رقعه ۳۳** بر خوردار نور الابصار اقبال آثار سعادت ثار
 طالع عسکره - بعد از دعا معلوم نمایند که تاریخ ۲۷ رمضان جواب حاجت نامه مرقومه
 پانزدهم آن مع نیاز نامه موسوم موسی خان صاحب بیل طپال رساله داشته بودم بواسطه
 که با وصف شدت ضرورت تا حال جواب آن نفرستادند احتمال و گمان فقدانش موجب
 تکرار ارقام این صحیفه شد حاصل دعا قلب یا سبحان اولاً اعلام کیفیت مزاج غلام جلیل
 صاحب در بنجا استماع افتاده که از زندگی شان مایوس است ثانیاً عزیمت آن بر خوردار
 سمت این حواله جهت ادای رسم شاد از گرفتن رضا در ماه بذات خود و استخصال
 یکماه و پانزده روز برای این رسیده بگذارش عرضیه ملفوفه و نیاز نامه موسوم موسی خان
 صاحب ایصال قیمه حمی الدین علی مرزا و در صورت سفر خان صاحب مدوح نیل اجازت از
 جناب فیضآب علی محمد خان صاحب معرفت مولوی عبدالرحمن صاحب بلا مملکت یکروز تا ثلثاً
 همراه گرفتن غلام جیلانی صاحب اگر ممکن باشد و الا و الا گذاشتن شان بمکان بر خور داری
 حکیم عبدالباسط صاحب تحویل خرج ماهیانه شان بدست و عند القبول والا بلا تحویل
 آن را بجا گذاشتن همه اسباب بخانه بر خوردارند کورالایمحتاج سفر و صندوق ضایع
 شده عطروان و باره ملیبوسات عروس که از تملک تلف باقی مانده از این فصول اربعه
 یک نخل منجبه که واجب بل واجب است آنست که از حصول و عدم حصول مامول یعنی

نخست سبیل و غریمت عجلت نهضت خویش تبار برقی واقف و آگاه گشتند و اے
 ذوالزمان نعل و راتش پذیرند و نظنه وارم که فلانی به ترغیب تحریر حث و تشویش
 آن بر خوردار رایل خواستگاری دختر فلان کرده باشند اگرچنین امر از قدیم الایام خود
 تمنا می نمودند اما بعلت مخالفت مزاج مادرش مخالفت اثر تربیت
 و سیل احساس اساس آن فی الجمله اندک با حداثت سن صغر عمر و جهان وطن فوئیت
 دختر در آخر بر رایل اخلاق مثل مادر که رفته رفته از مادر خود فایق تر برآمده اندیشه مند
 می باشد ازین رنجد ز دختر حاجی حکیم سید محی الدین حسین صاحب اختیار کرده ام هر چند که غنا
 صورت ندارند غنا معنوی شان که عبارت از غنا قلب باشد برای موافقت با مزجه ما بسند
 و کافی است زیاده بجز انتظار جواب از لایزال برقی و ثانیاً بسبیل انجل چه نوشته شود
 رفق ۳۴ عزیز گرامی قدر من احمد بن عبد الله سلمه الله و البقاء از زبان فرزند عزیز
 محمد عبد العزیز لازال کا سمه عزیز مکرر استماع افتاده که طبیعت کرم طوبیت رغبت لاینا
 بر اسب نو خرید که منشیش نام نهاده اند و او ابتداء کمال عواطف جلیله مریدانه اصلاح
 و بهبود حال مال آن بر خوردار زمانه و صداقت و ثار یگانه ملزم گذارش و نگارش
 بے تکلفانه میگردد که جزاات خریداری سپید کور درین حالت سرایانزاکت شدت عسرت
 بعلت کثرت مصارف بنفایت که یکیک و پیوسته عظیم باشد از محض طمع استحصا
 ل منفعت خاطر خواه بود که قیاس فی الحقیقت در دیده بصیرت اعزّه اصداقا و اجله احبا
 زیاده از دو چندان نمینماید و حالاً هم شخصه برادر نصف نفع مافوق اصل بیع آماده و موجود

و خود کیفیت بیعت و مالیت آن حصان و خدمت و سعادت ملازمان لبان مهر
 درخشان با اعلان و بے کتمان از آنجا که این دو سبحان آن معدن جود و احسان را توأم
 لطف و ترجم بر احوال غریبان و درماندگان خصوصاً دوستان اخلاص نشان و آشنایان
 بے تاب توان آفریده و حقیر خاطر کسیر عمری در تنعم و آسایش حال فارغ البال بوده از
 چند سال مورد امتحان چرخ مختال و زیر بار مدیونی بسیار و بانواع خسران جان و مال
 حسب تقدیر قهیر متعال اسیر شکنج و بال و نکال گردیده و هنوز با هزاران در مانگی و غلبه
 اعتقاد ابتذال و پیچ سیم و زرد و نیوی بر سر همان بے پروائی جلیلی و اختتام ذخایر
 دوستی و آشنائیک کوی وفاداری و ثابت قدمی هست بر صدق دعوی خود قسم می‌بایکند
 که سوگند بخدا و حده لا شریک که رضا خاطر را از همه چیز با احسن و اولی می‌شمارد
 و رجا که با سخنی فرمایند تا بر اصل قیمت موافق قیمت همانست به نفس نفیس خویش چه قدر
 می‌افزایند یا بهمان اصل بها اشتراک مینمایند که درین صورت هم اصلاً مخلص بے ریا
 هیچ گونه مضایقه ندارد و بر ذات متعده صفات مکارم سمات نیز حلف شدیدی می‌گمارد
 که ازین صداقت کیش وفاداندیش غبار آزر و گلی بنطنه باطله سخن سازد و دل صفا منزل
 هرگز همز راه نیابد فقیر دلگیر را صدیق یکجست انکار کند و بے تکلف هر چه رضا خاطر
 در یا مقاهر باشد کند و بعمل آرد و محب صمیمی را بر همان خرسند و فرحمند نیندازد و این سخن
 نیز مجدداً سوگند است شمارند زیاده بجز انتظار جواب بن کتاب که تا دست یاب شود
 جان پراضطراب و پیچ و تاب است چه اطارد و والسلام علیکم واولاؤا و آخر اوافا و باطن

رقعه ۳۵ خاضع و الامتثال فیضایل پناه بلند پایگاه مفاخر و معالی دستگاه جناب
 موسی خان صاحب امت برکاتت بعد از ایادی سلام سنون الاسلام که فاتحه الکلام و
 خاتمه المرام است مشهود ضمیر منیر بریضا نظیر مهر تخمیر باد که اولاً اصل مطالب و خلاصه
 مآرب بر تو اثر ادراک ملازمت کمیا خاصیت می باشد و عدم توفیق این سعادت دل
 صدقت منزل را بنیاد خاثر ناخن حسرت می خراشد ثانیاً معروض مبارک که اگر چه حقیر صد ا
 لعیش بنفس خویش هیچگونه لیاقت و قابلیت نمی یابد اما از آنجا که عمری بخرید گرفته بذل
 عواطف جلیله بزرگان بوده درین شهر نایر سان از محافت ذلت بے التفاتی زحمت
 معرفت و مصاحبت مردم اکابر بر بنی تابد و در گنج انوار ایاد امن کشیده می باشد و نفس
 اظهار مدعای سینه دزدیده و زبان تبیان مطلب بزمیر دندان گزیده حسن عقیده نه که
 بشاهده اخلاق گریانه جناب فضایل آب پیدا کرده فقیه خاطر کسیر را بے اختیار گستاخانه
 بر سر عرض خواهمش قلب ریاسلب سر بسر کا همش چندین مرتب آورده و لیکن نه است
 سنگ سفلت نگذاشته که بحضور کرم معمور افاضت بهر دین امر لمی کشاید بنابر این عرف
 نجالت را آبرو خویش نداشته حرف زبان بخامه رسوخیت نشان حواله می نماید که وجه
 معیشت حقیر دلیک کمتر است و مصارف عیال غلایق بیشتر و بال عسرت حال و طلال بال
 باقصا غایت کشیده و داعیه ضرورت سوار بضعف پیر مجوز جرات التجا گردیده که از سر
 فیض لطف و طایر باره اضافت مشا بهره این رسوخیت سیما بسی و سفارش مشکو خود را
 ماجور و بنده شرمند و بخور را بکام بخشی مسرور و تالاب گور برین منت مسوق خواهند نمود

اگر مناسب باشد و شرف اجازت ارزانی شود و میخواهد که یک عریفیه همین امنیت از معرفت
خدمت ذی سعادت و حضرت ولی نعمت بگذراند و دیگر هر چه که ضیایا پر اقتضا فرماید آن
و اولی خواهد بود **۳۵** آنالکه خاک را بنظر کمیایا کنند یا آیا بود که گوشه جنبی بیاکنند
زیاده چه التماس نماید - **رقعه ۳۶** مشفق شفیق عواطف طریق محمد صدیق صاحب
دامت مکارم که پس از اید اسلام اخلاص بیایم ابلاغ ما هو المرام اینکه احقر الناس
توفیق و تودد اساس از توانر و تکاثر اصفا صفات ذات ذی برکات سیما از زبان صدق
ترجمان مشفق حاجی محمد رحیم الله خان صاحب سلمه الله الوهاب در فرط شوق و ثوق لغایم
سیما قبل ازین باندک فرصت ایام جرات کتابت و رسالت یک کلمه صداقت التیام را
واسطه حصول مامول قبول اسؤل نه نشیده قایده اضطراب طلب کتاب نصاب پیش از
علم جواب پیایه و در مرتبه عنان عزیمت باستانه کمر مت تشبانه افادت مرتب کشیده
از عدم میل ملاقات مسرت آیات همیش حرمان بکلیه احزان باز گردیده اکنون داعیه دارد که
در صورت اجازت و اطلاع وقت فرصت از سعادت حضور خدمت کام دل برآورد زیاده چه
بزرگارد - **رقعه ۳۷** برادر عزیز القدر سعادت مند جگر بن سید احمد حسین طول عمر و

بعد از سلام و دعا ای که صد عا اینکه صحت ظاهر حی حاصل است و جمیع باطنی زایل من مضمحل
باشند تا خیریت شما شاغل در حضور قرب مان رنح بعد نوع مابقیه مایل جامع المتفرقین
تفرقه از میان بردارد و بعجلت و سرعت دولت مواصلت مسیر آرد و تقوید بازو می جان مایه را
روح و روان مورخه ۲۲ رمضان بسط آن که روز یکشنبه بود و در و محمود فرحت آمو نمود

و بر حصول دیدار سعادت بارشما و الدین ماجدین و جده ماجده خود را جمیع عجز و سجدات شکر
 و سپاس به قیاس سود بر خود روا کرد و چهارم از نهضت شما شب نشینی را بهی می گردید و هنوز
 خطه از جانب می نرسید پیش تو لوانه این امر علاوه در و فراق شما با هست چه گویم که چنانچه
 در عالم تنهایی بر من عاقل بر پاست مغز تخم شمر چاک از بربا بیمار بقدر نیم آثار مطلوب بودست
 ارسال یافت و بر خود روا کرد باستماع اینکه احیانا استیسا محموله بنگلی بغارت رهنران می رود
 از فرستادن زیور انقره و طلا سر بر تاخت با این اگر رضایقه ندارند در صورت اطلاع و طلب
 ثانی رسیده انکارند باقی وصیت شما را تا وسیع امکان بعمل می آرم مگر از مشیت بزدان
 ناچارم زیرا که چه بر نگارم الا که از بخت بند امور خود و بهنگام عزیمت نهضت این جهت
 خاطر فائز دهند و از طرف من بوالدین خویش و همه دوستان ع هر که باشد ز حال ما پرستان
 سلام برسانند و از جانب عبدالملک هم خدمت خود و هم بسایر بزرگان آداب تسلیمات
 تحفه و هدیه اندر **رقعه ۳۸** ای برزده و امن بلارایا سر در پی خویش داده
 مارایا چون در و مردمی نمی آید ز کوی طلب فارایا نامه مورخه دوم شوال و عین
 نشست بال وصول طماننت شمول نموده اندیشه بی وفای منی شما بخصوص این زمان
 از عدم رقم رخصت یکماه دیگر در دفتر با خود تعلیق در و ایشان بدین مقر و ظن غالب
 سود سلوک آن کافر فاجر در تردد و تذبذب بر روی خاطر فائز کثود من بعد حقیقا بگویش
 رسید که احمد از سر کار مجاز و مازون رخصت یکماه دیگر هم گردید بهوش از سرم پرید
 نحن بقیه کشید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ما بر سر شدنی میشود گفت و اقامت

آنجا را بر عیلت نهضت ترجیح ندهند و بار فراق بر دل مزین مشتاق ازین زیاده تر نهند
 نامه مرسله موسوم به حکیم صاحب از زبان خودشان اصفاشد از انچه املا شد طبعم پریشان که خلافت
 مبتغا و کس همتنا از آن هویدا شد حیف و تنیدی توای فرزند دلبسته که دیده و دانسته
 رعایت شخص دیگر را بر رعایت خاطر پدر راجع آوردی ضرر پدر اگر چه کمتر باشد از بهر نفع غیر
 اختیار کردی تنهایی بر من نه آن گرانی دار که ثقل همه گزندانی از سرگردانی و پریشانی
 که بشیوه فراوان شکیلا میزبان بدتی بوده با ارزانی آخره مریضا و والد که پیشانی دانسته
 بودم که از تو برای سرعت نهضتش تمسید خواهد رفت نه جت نگر اندازدی تا کیدی
 انالله وانا الیه راجعون و اعتصمت بالله و توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله
 و علی الله فلیتوکل المتوکلون حال که ما را تنها گذاشتی و دلی از ما برداشتی و بشیوه و بحر
 در سخت و با عزیزان آن مکان پرداختی باری سخن پیرانه ما را گوش کن حرف علوم هست فمونی
 کن زبان هرزه بیان از طلب یافت دیگران خاموش کن جواب این خط بمجرب و ملاحظه بنگار
 و سبب آتکی در نوشتن بکار مبارکه از قصور و فتور ببینا و کم سواد و روشنا خواندنش بر من مشهود
 و شواهد بخیر و خوش اسیر برادر زن احوال و خواهرانش از من سلام بسوزن و دعا از حد فروزن
 بهیه گذار - رقع ۳۹ برادر عزیز گرامی قدر سعادت من بجان پیوند عبد الباسط خان
 سلمه الله تعالی بعد از دعا خیریت دنیا و عقبی و سلام سنت حسنیه خیر الواری معلوم خاطر
 فرزندگی سیما باد که نامه مرسله ارشاد انما مورخه دوازدهم ماه گذشته بتاریخ فوز دهم
 آن چهره نامشده تسلیه بر ارشد مست افزا شد بر وقوع صورت رد و بکار آن سعادت

اقتباس سپهر قیاس از حق احساس مودعی شد و باطلاع خطر ناگهی صحیح آن بقاع از هوم
 و سباع و دلمودت انتفاع از سر دیگر تپش فرساشد بصدد خلوص التجا دست عاسوی سما
 بالاشد جان تن آن یکتای غریبه وطنی تسلیم غفلت و امان حافظ بے همناشد رنگ و رنگ جواب
 کتابت این مدت اگر چه پر به جاشد اما پدیده که کلفت فرقت و پریشانی تنهایی و ناسازنی^{طبیعت}
 و کابل قلبی جبلت همگی کچا شد آخر الامر این چند سطور محبت دستور بدست سیک از تلامذه الله
 انچه در خصوص شایا مطلوب این سرور هو اینوک فلم الفت شیم رقم آراشد چرا نباشد که رجاء و نا
 در هر مبتغی از ان برادر وینی زیاده تر از برادر حقیقی منظون بلکه متیقن این هواخواه بی سمعه
 و ریاشد هر چند که قلت ابد خلوط از من بے سرو پا پره کشاشد لیکن جودت نامرئی بسی
 از حضرت کبریا با نفاصه بآن عزیز دلهما عطا شد دیر فرستادن جواب و زود نوشتن خطاب
 از ما نازیبا و از شما زیبا شد - **رقعه** مولوی صاحب الامتاق عالی مناصب منبع
 لطف کرم معدن خلق انم مولوی سید احمد علی خان صاحب امت عواطف السلام علیکم
 و رحمة الله مدنی ممتد میگردد که احساس فضایل و جزایل خصال ملازمان عدو مال و لطایف
 عواطف و دواعی اشفاق و محاسن اخلاق کرمانه قاید و ساین جنبیت عزیمت اظهار
 حال کثیر الاخطال است و جبلت ناکسی جبلت کم گوئی سیما در خدشت اعظم و احکام و انفعالی
 سوال مانع و رادع شوخی لکشتائی و اجازت جرأت مقال مال احوال ابتداء عموم افعال
 با کمال و خصوص ششمال مخلص پریشان بال ضمیر و ساختگی و ابتغال عرف نه امت آبرو
 مقامات اندیشیده بر تکب حواله جرأت نسان بر کتابت خامه بریده زبان گردیده که فقیر

خاطر کسیر با بجا مدبونی کثیر در پرورش میال و کشش و کوشش ناگزیر جمیع از اقربای
 بنی تیسیر و تفسیر فلت معاش باشکم نیم سیرا سیر شکوچه هزار گونه نشویر و رنج سر چرخه
 اندوه گلو گیر میباشد بحقیقت موسوسست اولمیت نفس خدمت مغفونه و عبطه سپهر خود از
 باعث عدم عجز تقدیم تعدد شایسته سراج عریضه لشمسه اضافه میسوره که از احوال حالت
 نماید بخداوند نعمت گذرانیده بامتداد مدت مدید رجا و امید انعقاد سدا و بنیاد اجلاس
 ابهام زمان آن تا الآن زخم دل تذبذب منزل ایاس اسان ناخن اندیش و هراس یاس
 و تبشیر و تلوا سه و سوسه بقیاس میخاشد اگر چه از روی خلق حسن بحسن حصول
 ماسول این منتحن فتن چرخ کمن و شر بر دامن مصائب مصائب من بخیلاً عاجله مها کن
 سفارش مشکور سعی مقدور منظور نظر عطوفت دستور زخم معمور فرموده مدت عمر زمین
 منت موفور دارند و وراز نطف عیم نخواهد بود و فضل کم مدد و بر لب المجدود **فرمان**
 شفق شفیق نطف حقیق عطوف طریق حاجی حکیم سید محی الدین حسین خان بهادر
 غوث نواز جنگ سله اند تلک بعد از اهد اسلام اخلاص پیام و متنا نانتها لقای لکشا
 فرخ فرجام مرفوع خاطر دریا مقطر صفت و صفای نظام باد که الحمد لله صحت جسمانی درینجا
 حاصل است و جمیعت باطنی و آرام و راحت روحانی باطلاع ناسازی مزاج و مانع طارنا
 سامی باطل و ذایل اوسبجان جل شانه بفضل شامل شفا عاجل نصیب آن حبیب لب کامل
 گرداناد قبل ازین نامه کرم ختامه شعر ارسال جواب کتاب تعزیت خطاب خلوص نصایب
 ثبالت که تاثیر نقدان مطلب این گم گشته زاده غمبول و لب بسته عرصه فنون پرده کشا

و چهره نمای وصولش نخواست بود و در حدود نور دیده بی نور و سرور سینه رنجور بخشیده
 و بعد از آن تا آن که طول زمان چشم نگران و دل پریشان را غار در پیر این شکسته و در
 بدامن کرده هیچ خط خیریت نمط برگزینی نزول نشسته و نقاب احتجاب از رخ زیبای وصول
 انگشیده خاکند که موجب آن محض سهو و سیان باشد نه ضعف تاب و توان و رود مسعود
 و بستگان آن گرامی شان تلمط نشان هر چند که مایه راحت روح و روان است و منتها
 مقصد و غایت مطلب چنان بود اما بدون ذات ستوده صفات کمرست تو امان یا برادر عزیز
 از جان ابد و میان سلمه اسبجان حکما از قیاحت و بدنامی ظاهر در مردمان و شجاعت و عیب جو
 ناتوان بنیان نیفتاد و تحسن عقل و در اندیش و خرد نکته باب نبود بهر حال اکنون که موافق
 الحیرت نماید و قلم تقدیر رقم قضا بر لوح امضا نگاشت همان صلاح کار و التزام حال
 و مصلحت وقت داشت مکافات مافات و رعایت نمنصت اعدویان ازان جهات بفروخت
 مکانات و حصول فراغ دل از کل شافل صورت نمود و خواهد بست چانه و دندان جمع نایز شدگان
 خدا اندیشه همین آهین منست عفویت پیشه خواهد شکست انتظار قدم بهجت لزوم
 گرامی بیشتر از بیشتر است و تا شکیب حرمان همبزمی و همکلامی کمتر از کمتر زیاده زیاده
 رفعت برادر صاحب شفق و مریدان عزیز جان و دل محبت تو امان فشی سید غلام علیا
 سلمه الله تعالی بعد از سلام مسنون الاسلام دعا سر انجام معلوم که صفا پیر صفوت انبیاء باد
 که الحمد لله صحت جسمنا خاطر پریشان ستمام مع دیگر و بستگان درین مقام بفعل چهره نما
 و جمعیت ظاهر و باطنی آن مایه روح و روان هر آن و زمان از حضرت سبحان غایت التجا

و اخص تنایچه میشود آن عزیز دلها که نگارش یک و کلمه خیریت خود را واسطه راحت و آسایش
 دل مضحک نمیکند اصفا کلمات برابری صوبت و شمنان ایشان از زبان بر خوردار و تجدد با علم
 تشدید اساس بر بقرار افراشت که پیش ازین هم در دوش بخت بخت به اختیاری داشت چه کنم
 اسیر دست و پا بسته ام بایم رخ بال و پر شکسته در خل قلیل و مصرت کثیر مقروض و مایه سود
 و ایم و انگیزه باین وفا و عده اقبال سوال درباره ارسال زیر نشین حادث و سوال بر پشت
 همت خود در همه حال لازم می پذیریم که الفت و مودت آن برادر بجان برابر بیاید و ایم
 اکنون مبلغ نود و هشت رپیه بابت هشت ماه از ابتدا قرارداد تا سلخ ماه می رسد
 بسبیل چک فرستاده از معرفت اردو میان خواهد رسید بگیرند و باره رسید بدهند و مرا از
 گوشه خاطر خود دور کنند **رقعه ۳۴** برادر عزیز گرامی قدر سعادت سنج جان پیوند رسید
 احمد حسین صاحب بجافیت باشد بعد از دعا خیریت دنیا و عقبی که همین تحفه و در افتادگان خلوص انما
 و هو اطلبان به ریایا باشد معلوم خاطر خاطر الفت پیرایه که در اینجا خیریت است و خیریت آنجا حسن
 و چچ و تاب دل محبت را از اطلاع ناخوشی مزاج و آله شما و عدم حصول تا ایندم بچه نطاطا نامیم
 که عبارت از تعبیر آن حالت قاصر است و شائبه تکلف و نصف رسیده هم از رقم مانع و رافع
 دست دعا سو سمار شوم ام و علم التجا بدرگاه کریم که با او فرشته از دست گدای بیوزا
 ناید هیچ به جز آنکه بعد از دعا بکنند به خطوط مرسله رسید و از فحوائی آن چنین چنین
 قلب صفا گزین آن سعادتمند با تکلیف بوضوح انجام میدست خط و مید و خشت آشوب جان است
 هنوز به تفت ای رشک پری آفت جان است هنوز به نگارشش فرمایشش و گذارشش گشایش

تیار می لجه در اسیال علی سبیل ثپال بغلام علی مخفی از سر حفاظ و لحاظ قلت فرصت و نشو و
 باطن صفا موطن آن سعادت لبش پیش آمد ننگان مزیت تجربه و سرور شان بر
 فوقیت رویت و مرحمت آن سدا و اندیش حاشا شمشاد که در خلوص عقیدت و صدق
 و خوش بینی چه که یک از منتسبان می تفاوت ما راه یافته باشد خیال طلال بال خیر مال بال
 حال هوا اشتمالش شد و ستر با غرق غرق انفعال گشت خو یک خیره است بسیار از ور
 هستم و از از غنائیم نعم الهی میدارم و همواره شکر گذارم و در حق وی همیشه دست دعا می
 دیگر از کوک نباح زنکه معلومه نافع چه بر خیزد که مکانست خاطر هرگز تاثر زهره استقامت
 بریزد و از عفت آن ماده سگ ناپاک بے باک چه پیش رود تا قلب وئی سلب گانگی
 کشیش بخافت بریش از بیش ازالت جلالت خویش از مسلک ثبات لطافت حالت پیش
 شود یا خود گوز شتر جمیع با دشت پیا میان وادی او بار چه کشاید که طبع صفوت و صفا نفع
 از سر اعتدایش عقد حساب شمار بند و چسب گنده زدن غایبانه منحن طینتان زیر چاق
 و احمه زبر کوب چه و انما ید که نجاست مغلظه ناتوان بینی بریش و بروت شان که زهارستان
 مقاعد و مشافر عیوب است نخند دسه اصبر علی غصص الحسود فان صبرک قائله
 فان تا کل نفسا ان لم تجدها تا کله و درود مقصود هر دو خواهر زن درین گلشن
 چند آنکه خوب است وضع تنفخ و انانیت ایشان به تخیل باطله کلانی لایعنی خود که از پاس مرتب
 نفس الامر به و شیوه مرضیه سنت سنی نبویه بل طریقه انیقه اسلام بر اصل فراتر که افتاده
 همان قد نام مغرب اگر محبت کبریا و از سر بمواد و در کرده مشار الیها ما شرفا و عرفا و در شرف

و مرتبت از خود با ناخن و کمر کمتر نشسته بلکه یک سرگردن بلندتر تصور نموده وقت ملاقات
 آئین مساوات منظره نظر دارند و از مخالفت مصور و معنوی یکسو شده مانند خواهران خفیه
 در محراب امور کلی و جزوی با لغت محبت و یگانگی و یکدلی و قیقه از دقایق موافقت و یکجستی
 نامرئی نگذارند ازین چه بهتر و الا فرسخ عزیمت نصفت و مداومت اقامت و سکونت در یک
 جهت احسن اولی که مبادا همان معامله فاجره نابکار آخر کار چارناچار بکار آید را بدیده بجز نظر
 دیدار جمعیست بار چه اشعار رود - **رقعه** شفقین رفیق التفوق معارف حقیق حقایق
 تحقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان بهادر غوث نواز جنگ است نصایک بعد اقام
 سلام صفایام اعلام آن ضرام آجام ثبات اقدام با هوالمرام اینکه صحت اجسام سکنه این
 مقام با وصف آلام و اشعاب منقطعه الانصرام التزام دوام سپاس بقیاس و استنباط دارد
 اسید که انقسام خاطر عاطر و استقام باطن طاهر آن سر حلقه اغزه کرام بحیثیت غایت و عظمت
 انابت خالق الانام انضمام یافته باشد قبل ازین نامه عنایت النیام بنام سعادت فرجام
 امد و میان صاحب لمد العلام مطالعه افتاده و اکنون رفیق نفقه نظام مخصوص
 بطالت هم این هوا پرست گمنام جبهه ورود و خروج کشاده و ملاحظه مبالغه سپاس کارهای
 مستهام با تصور فقر اضطرار خدنگذاره فرق شمس سار بر سر زانو غرام بل در نه پاس
 و فاجوی احرام نهاده مشفقانه مشت خاکم عشق ناله صیدم کرده هست
 ای حیا آیم مکن از رنگ صیادم میسر به اهتمام تطلب همه نامه مکان که سابقا
 در نیتقه الیام مرقوم نظام خلوص اقام داده از باعث گمان مستقر الایقان مستحق

بیج و ارتمان آن بقلب آریا بسلج ام و می الا حرام شخص طبعیت صدق عقیدت انتظار
 نموده لحاظ تسبیح احتفاظ مال و مال سریع الزوال مستبعد القیام بر بصارت کار خیر
 عزیزه نیکو سر انجام و انگلی که خانه خاصه موجوده اش بلا مضایقه عوض مبلغ مطلوبه را
 آماده بسمولت و آسانی تمام و دیگر تا عباس حسین مغفرت مقام ازین دار الظلام عنا
 بدار المقام جنبه الماوی خرام کرده مروم خانه آن ممتحن بمظالم عظام ایام در آلام قراقرش
 مدام کوشندام بعدم آرام و تعلیل طعام و ترویج منام و توزیع صبح و شام علم و داند که
 نمی توانم میل نوجو بار خام آن گماشت درین هنگام اجتماع ابتیاع خانه ایشان بخیر
 مالا کلام ایقاع ملک بر بقاع زخم باید پنداشت الا که طبع مکارم نفع آن اجل کمال
 عظام موافق اعلام بر تعجیل ترسیل گران خانه نور چشمه موسومہ ایشان همت عالم
 نعمت گزیده تانی الجملة تسلی خاطر فاتر آن رهبر چشیده نفعه جگر غیظ و کدر سنین
 اعوام جیل قوام رسید اغتمام اشتراک آذان نور چشمه که اہم المانی و اخص مراسم
 فابن و راجع بر طلب زر نقد آمدہ مجوز اقدام تخلص اقدام کرم قیام آمدہ کہ یک جفت بکبک
 با قوت خوشترنگ اندرون عوض مبلغ پنجاه روپہ موعودۃ الابلاغ حسب ترقیم
 سراغ یا کما پیش مطابق اقتضا طبع حقیقت ایام اگر اکر کم کنند و از زر قیمت خانه
 نور چشمی یک نم چنپا کلی طلا با اختراع برگ پیل اندرون چل روپہ دیگر مال و توره
 و کرن چول بھک و شک و مزایا پروا و طره مرصع کہ مرغوب ل ہوا منزل است
 اگر کم فرمایند و بہ جان اللہ صاحب پیام رسانند کہ سبب شتم و بخش و شوم و غنیت مخصوص

طبیعت عوام کالافعام می باشد آنچه در رقیبه موسومۀ ایشان بر زبان قلم بر خوردار است
گذشته ده مرتبه زیاده از آن است که بر قلم زبان مردم این حوال حکایت نه شکایت جاگشسته
به نشان و کذب افترا کام ناکام بکام و زبان اکثر نسوان بدسر انجام فضل کلام است نصیحت
نکند بیگانه علماء اعلام تفصیل حساب خرج پانگی در ذیل این رقیبه الاغنام ارتسام می یابند
تحصیل آن رغماً للاف بروج کالت و حمایت آن همام ذی احتشام موقوف شخص معلوم
عاقبت مذموم بباد افرازه خود رسید و از نظر التفات امد میان صاحب هم مردود گردید
ظن غالب بل یقین متین که بعد ازین هرگز مقام قبول و حصول مرام نخواهد دید —
رقعه ۴۵ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عظیم الاشفاق مولو علی عباس صاحب
دام فضله و عز مجده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مرآت ضمیر حقان مشهور غبار آلود
زنگ تغافل مباد که از دیروز خاطر فائز و فاق اند و این به آموز حسن اخلاق اعظم و
اکابر از احساس قلت التفات ذات ملکی ملکات در اسلوب ملاقات پیچ و تاب وافر دارد و در
سیدک ناپیدا قطره و ترو و دست خلام علت این ملالت و کدورت هایم و حایر میگذارد از اینجا
که فضیلت علم مستوجب عزت و کرامت و کثرت کیشان سهو و زهواست و ثقیف رجاء صغیر
و عفو می باشد التماس اخلاص اساس می رود که اگر نوعی زینج قدم ازین رسوخیت توأم نمی
و مشاهد یا باخبار کسی از سخن سازان منفردی در قلب تیاب سلبت نیقین کلمه که گردید
حسب اقتضا باطن کرامت موطن معارف شود تا صورت ازالت آن حالت و برارت
فوت عقیدت طوبیت از نسبت شبهت آن اسارت بوجود آید زیاده چه امان نماید الا همین

یک بیت سعدی که فرموده است پیش که بر آورم ز دست فریادها، هم پیش تو از دست تو
 میخوام داود، رقع ۶۶ مولوی صاحب فضیلت مناقب آیه رحمت الهی ابر طیف فیوض
 نامتناهی مولو نصر الله خان صاحب امت برکاتہ گلہ ستہ سلامیکہ مشام الفت را معطر
 سازد و دماغ مودت را معطر از گلشن اخلاص و طبع اختصاص تحفه مجلس خاص سے شود
 بنصارت شبنم اجہ تا رنگی بیج دایم سینہ از انجا کہ نال حال این شکستہ ال بسموم ہموم
 حوادث روزگار بس خورشیدہ و بے برگ و برست و بر رشحات سحاب خلق کریم و لطف
 عیمم آن میراجہ این امانی مردم محتاج و مفتقر و صرصر خفاقت سو وطن مولو سے
 علی عباس صاحب نسبت باخشان صلاح مدرس گلان علاوہ نگاہی نکایت اخذان این
 تفتہ جگر با بر احسان ملازمان منتظر از وحشت خشیت شرکت یکدیگر در وحدت ملازمت
 مقرر بوده بابر ہیو بنسیم توفیق تمیق و ثقیقہ الوداد در خدمت جناب مدوح ایشان
 کشایش غنچہ مطلوب تراوش با این جواب و انصاف از نیسان خامہ مشکین شمارش
 نمایش بالمش کلین تسلط باطن محبت اسلوب نموده و لیکن اندیشہ خزان حوان اضافه
 میسورہ کہ قبل ازین بکیال بلکہ زیادہ عرفیہ اش مقبول الہامی مجلس گردیدہ و این زمان
 دران باب غیر از ترا و اجتناب باوصف استصواب نواب علی القاب بزربان گھر نشان
 ایشان آب رنگ جریان ندیدہ و تا الان نخل قلب لجاجت سلب باد مہرگان تانی و
 و تراخی برآمد کار سرسبز نصارت و خرمی بہار نگشیدہ احساس تراوش بیخ بی دروغ
 بذل فضل عیمم گردن افزای حرات استکان حسن اعتقاد صمیم کشیدہ کہ سیراب

مرز نه تفصیده این داعی بقطرات مطرات سفارش حق گذارش گرامی از سر نصفت و عدم
 حیث و بیش غیبت سرحت پهلوی سر سبزی کشت سپیم دیگر گردد و ترجیح بلامرغ و فحوا
 غزابت استقامت بام و دود و هوای طاهر و بر ملا نشود و السلام علیکم و آلا و آخرا **رقعه**
 بخدایت عاقل منزلت مولوی صاحب فضیلت مناقب الاما صاب مولانا مدار الامر ارباب و است
 بر کات: بعد از تقدیم سلام نیاز التماس با التماس خدمت فضیلت منزلت می پردازد که السلام
 این ذره بنمقداد و زر زمره ملازمان سرکار بیامردی و دستگیری لطف و کرم طرازش خان
 که فی الواقع از اقتباس نور کرامت ظهور مهر میسیم و رحم عظیم خدمت لازم التکریم بوده بال
 عروج سپهر کام جان بجان ناتوان عطا فرموده طلب یحیث از حقایق استحقاق سارویس
 اسامی باقیه ملازمین معلومین البته ناگزیر اعلام کسبت مدت سارویس این ذره ناکس که
 سوای آن کن یکسان بباد معزوالیه بچاره گری بی کسی خود کس ندارد و گردیده باشد
 اگر چه سارویس این بکس بلکه خال مغفور و مبرور هم آنمه قابل اعتماد و اعتداف نیست اما
 اصحا تجویز و اجراضم قدامت اسلاف خویش اقارب با سارویسها قلیله ملازمان جدید
 برده کشاکش و فوق رجا بذل مکارم شیم و جرات افزا عرض مدعا مستکثر العطا و الکرم
 که در صورت ابلاغ سارویس این محروم بالحق سارویس عم محرم که حسب شبهه ذات عالی
 درجات برده طه لاسنین اعوام متدای میگرد و جلوه خدیبه کامیابی حقیر از برده کما
 بر منظر اعلان مستلزم سپاس اقطاعی نه خایر اجر بقیاس و حضرت رب الناس میشود
 آنا که خاک را بنظر ایمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بجا کنند **رقعه** مشفق

شفیق کرم طریق تطف حقیق من خلوص رفیق دام لطفه السلام علیکم وعلیٰ اهل البیت
 وراظهار شوق موصلت چه مبالغه نماید که دل عطوف منزل شاهد حال بس است رفیمه شفقت
 ضمیمه رسید و تشنت خاطر حقیقت ماثر حالی گردید سینه محبت نجینه را در آتش حسرت و
 افسوس سوخت و دیده رید هجران دیده را بر پشت پا خجالت و ندامت و دخت سالت
 که از مصارف و مداخل خانه با کلمه بیگانه شده آماده وصال یگانه ذوالجلال نشسته اتم و چشم
 آرزوم و گوش بهوش از معامله کار و بار دنیا و گیر و دار بلند و پست میکش و میکشد فرو بسته
 اختیار نامه به عبدالعزیز و دل من بگیرم داده ام و دل خود بر هیچ چیز غیر از خود خواب نهاده
 عمر طول امل ندارم تا با نسلاکت مرده اهل دنیا سر برآرم حصول قرض الحق فی الحال
 ناممکن است الا بعد وصول سابق دیگر نقصان عقل و دین کافه نسوان حسب حدیث
 برگزیده پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم بی شائبه ربیب ترد و ثابت و مسلم با الخاصة آنان
 که بصفت نادانی از دیگران ممتاز باشند و از تدبیر و حزم و احتیاط و مال اندیشی فارغند
 و بی نیاز سیمای مغلوبات الغضب که اکثری ازین رگدزد در ریج و ثقب اند و مردم خانه آن عزیز
 با تمیز که سر کرده همه زنان و صفات مذکوره و ناهنج و ناروا و گرفته خیل خشم و غضب
 باندک سبب اند حیث درایت و دانشمندی ذات گرامی که باوصف صحبت سالما و کمال تجربه
 و تحمل جلی خود از گفته نامرضیه شان و انگهی در حالت غم و غصه که عفو و حکما آنرا چون
 آبی قرار داده اند رنجیده میشوند و شتاب زده از جا بروند و خلاف را اصول خویش خیار
 کنند و آنهمه باده گوئی را داخل بر مبالغه نویسنده که یکی را بنیاد نقطه ده نماید نفرمایند

پس بعقل ناقص انگیس صورت تحسین دار که از مبلغ مشخص ثلث و ربع و نصف هر چه بر سر
 دست و در بر نهند حجت ز را بقی لشکین و تسلی خاطر ایشان کنند و طول مقال نمی طلبد که
 تمام حال پیر بر سپر لازم و متختم میشود امید که درنگ اضطرابی در نوشتن جواب کتاب باعث
 عتاب خطاب نخواهد بود لطفکم مدد و بر بامع بود۔ **رقعه ۴۹** طوفان دیدۀ دو ردوار
 و کشتی شکسته دهر نابخاکت بر کف سوده ناسازی دوران لنگر زن قعر هلاکت بر بکر
 قاید نجم سعادت و رهمنونی خضر شمت حباب آسای سبک کامی را شعاع خود ساخته و بسا
 موج گام سنج نیز تازی گشته بمضور فیض گنجور آن بحر عمان فیاضی که صیت مواج
 آن از قاف تا قاف رسیده و طنز تلاطم امواجش از شرق تا غرب و در شهرت کشاده
 شرف اندوز افادت بے منتها و شمع افروز کر است لا تحصى گردیده غواصانه منظر استحصا
 جواهر زواهر مراد مستدعی دُر بر غر مافی الفوائد و نظر بر عواطف گردانۀ که مشتعل
 صنوف بنی آدم است هر آینه بساحل مقصود و کعبه بهبود خواهد رسید و منبع گرداب دار
 گرد سر گردانۀ نخواهد گردید آئینه تا مهر خورشان ذره پر مد و محاب نیاں بنای گستر
 حبیب دامن خیر خواهان به فعل و لالی مراد مستحون باد و خواطر بداند نشان حشمت از خار
 خار خار حشرت خارستان شود و بجمه وآله الامجاد۔ **رقعه ۵۰** تافیه سنج مجزوا نکسا
 ردیف پرواز فقر و اضطراب مدته از سسترا و ناسازی دهر غزل خوان هلاکت لوبه
 شیرازه دیوان موزونی طبع از ناموزون مسامت ایام از هم نخبسته قدم به بر الیخرا
 ملال و پایه بند ترجیع بند و بال می نهاد و از تخمیل استعارات لا طایل و تفکر شبهات عاقل

بر خود در حیرت می کشد و ناگاه اصفا قصاید اوصاف جلیله آن مرصع نشین رباعی
 چهار بالش ایالت و استماع مثنویات اعطای جزئیه آن شته بیت نظم امارت که محیط اسرار
 دوران است بتقطیع شگنجه آلام این بستمای پر داخته خضر وار قاید این طوفان زده بحر
 فَلَاکت گشته بشهرستان حضور لامع النور که لمجا و ما و اک عالم است فایز ساخته مترصد
 تلاش تازه مضامین مقصود و مترقب شیرین مطالب بهبود میدارد که هر اینه نظر بر
 مراحم خسروانه آن طغراکش عنوان غربا پروری بر ورق مجموعه فیض گستری بدایه
 معانی معروضه خاطر فاتر و سهولت مرکوزات دل نیاز منزل از جلاب اغتفا سر بجلوه گاه
 بروز خواهد کشید و این اسجد آموز و بتان کم سواد و بی استعداد را بسان فرد منتخبه فرد
 وقت خود خواهد گردانید الهی تادیوان کائنات از اشعار رنگارنگ موجودات نزهت
 پیرا خواطر معنی نگهان سخن است دفاتر فیض بخشی و فیض رسائی آن و بیاجه مجموعه
 نظم و نسق بنی آدم از نظم و نثر انجاء مرام انام ملو باد بالنون والصاد - **رقعاه**
 تسلیم عجز انتهایان بجناب اورنگ آرایان ایالت اوج گرای اجابت شواد و نیاز بنی
 و پایان بحضور صد پیرایان اہبت بساط محرومی مچینا و شایق بستمند که اجزای جمعیتش
 از تفرقه و اضلاع دور و در چون اوراق خزانی با مال پریشانی است و طره احش
 از سر ایگی اطوار سپهرنا بهنجار بسان کا کل و لدار آشفتنه فروش سرگردان عمری
 بهاد جوی تقریبی بود که بدام آئین خود را بجو که بهره اندوزان حضور رساند و بچند خود
 اندوله بردوزان خوان دولت انگار و آخر کار ساغر بے خار فضل الهی و گل بنجار فیض

نامتناهی که سرخوشی بخش خمار زوگان هلاکت است و رایحه رسان افشوده دماغان خلالت
 نظام سرگردانی راه انوار بهیروی بدو دولت منور ساخته ملجی آندارد که از قانون مزاحم خسرو
 زمره مراد سرزند و از پرده مکارم کریمانه آهنگ منصوص کل کنند شاد باش ای دل که
 آخر عقده ات وامی شود با قطره ماسیر سد جائیکه دریا میشود با قطره جمعیت صورتی و معنوی
 نصیب احباب دولت باد و آشفته دنیوی و اخروی قسمت اعدایالت شلوار **قصه ۵۲**
 نشاء رسا است سلامت این طارم زمر دین آنقدر سنگ تفرقه مبارک که شیشه خاطر
 هیچ صاف و بی شکست هویدا نیست و این کلخ ویرین مینا به رنگ که درت سیر نبرد
 که ساغر دل هیچ روشن گهری به باده خمار افزا پیدانی خنده عشرت گل زخم جگر چاک
 در بر دارد و ترانه محبت بلبل علم ناله جانگاه بر سر حجاب دارد می بضبط نفس پر خن چشیم
 تخریر محیط حوادث کشودن است و موج کردار بر خن بکشاده با لے گردیدن از فوط خطرار
 کف بر کف سودن سرایه جمعیت در آغوش پریشان است و نجیبه عافیت آئینه وار
 سرگردانی قطره آبی چون بکنار صد فی سامان جمعیت فراهم آورد و آواره کوچ و بازار گردید
 و غنچه گل چون بر سر شلخته لب به تبسم و اگر و بخیلیزه پیرانی پریشان حال رسید خوشحال
 سبکسار که چون نسیم سبک می ازین خاکه ان دامن افشانده و جبهه کار نیز تازی که
 بسان برق بکرم جوشی ازین رباط مرکب رانده مثال حوادث روستا سبجیل خاطر مبارک و همچو
 ارم باط که درت مجیناد - **قصه ۵۳** المنة لله غمخیزه پیرای آفاق نیت بی صفت
 کشائی که با من جال صدر نشینان بزم اقبال بر بسته بود به بالادستی شاهد صداقت مرتضی

و دست انداز گردون غبار تو همی که بر اوج خاطر اورنگ آرایان اجلال جاویده شجاعت
 حجاب مکرمیت از پانثانده خیر طلبان را در جزای این عطیۀ غیر از واکردن لبها سپاس
 چاره نیست و هواخواهان را در محاذ این غنایت بدون سجده ریزی عبودیت باره فی
 و اهب العطا یا عشرت دایمی که مشعر از صحت و تندرستی است دوام نصیب احباب
 ابدت نصاب گردانا در **رقعه ۵۴** بهار چمنستان شریعت غزآب گوهر طریقت
 و عطا سلامت - پیوس بیدلان با سید حصول شاہ مرام حجلہ نہ پر است کہ بخیاں آید
 و مناسبے دماغان بہ بوی گل مقصود چمن نہ آراستہ کہ بتصور در گنج مباحثت یکقدم
 براہ شوق مرحلہ پیا صد اضطراری و مهاجرت یک گام بطریق تناسب مباحث فطری
 بے ثباتی ہر خد دل عواطف سرشتان در انجلا مقصود مستمندان درو آشام نیام
 نخواہد بود لکن بخیاں عاقلہ یاد دہی نقوش ہمہ از خاطر فاطر زرد و و مدام نشا
 سرشار اشتقاق خمار شکن دل حیرت نگہان باد - **رقعه ۵۵** قبلہ معنی بنیان نشا
 صہبک عرفان سلامت - حسب الامکان نیاز انما در بارہ تعفص متنا خاطر عاظر از غلام محمد
 مبالغہ را با آنسو بیان رسانید و حرف استبداد با نظرت حدود فائز گردانید
 اما غواص بحر رویت و مخونگارستان حیرت غیر از غوط زنی یم انکسار سر بر بنی زند
 و جز گلگشت گریبان عجز بچمنستان عرض جلوہ گرنی سازونی الواقع مقیدان
 ربلقہ حوادث کمونمات را نظارہ جمال احمدی کہ آئینہ دار بہار مطلق ابدیست در بر آن
 محال و دعوی این امر بر دشوار در پیشگاه حضور این خشن بیرون از حیطہ و ہم و خیا

مگر بزم آسمانی ظهور بحضرت کرم از شود منظر آینه مستفیض گرداناد و بمصدق سن رانی مکنامه
 پیر آسمانیه جان سبب کیفیت کناد **رقعه** معتقد صداقت کیش محب خبر اندیش سلامت
 هر دانه اشک که امروز باید آلتی مصروف خاک گردد فردا خبر منی از کرامت میتوان اندوخت
 و هر شعله آیه که در اینجا بکثرنا متناسبه آسمان پیا می شود در اینجا شمع از سعادت باید فروخت
 هر سر بر این گنج ویران طلسم حیرتست و هر نقش این کارنامه بطلان آئینه دار عبرتست
 تا نظر را تماشا می جهان و اگر دیدیم هستی بود که بر دیده بینا کردیم بیانی سخن
 رنگ بقا داشت نه گل بوبی و فایا عبرت آلوده هر رنگ تماشا کردیم بیانی خافل سیکه
 مطابق دیر بر دلبران دل از دست دهد و نادان شخصی که جان را بهر تیر مژگان خواب
 خوابان ساز و غنچه الفت گلر خان صد چاک جگر چاکے دارد و آئینه است ساده لوحان
 صد رنگ که درت می بارود بهر ناز خوشش ادا را آفتی است نهانی و هر کرشمه دلبر بار
 کلفتی است جاودانه محمل کش کا و دان صورت بودن از طریق معنی دور افتادن
 و باده نوش مضبطه فانی بودن از هرزه خاری جو شیدن است و از مصنوع بصانع بی
 بردن کمال بخودی و از نقش به نقاش گرویدن دلیل زیر کی است پرده تعینات را از
 پیشگاه حضور دل برداشتن بهادر دارد و تقیید اضافی را از حرم جان مرتفع ساختن
 اعتبار کرم نقاب عارض گنجوش کرده مارا بی هستی سو هموم سراپست نمود بی بود
 اصلا بمنظور ثبات سنگ ره نباید ساخت و زندگی مستعار تصویر است ناموجود هرگز
 به خیال قیام با همکار آن نتوان پرداخت از رباط تن جوید شتی دگر معموره نیست

زار را سهی بر نیداری ازین منزل چرا، تا بمصطفی نرسی زنگ سستی نه زواید چهره شاه
 معنی جلوه پیرانی شود و تا بمضرب فنا چنگ بقایه نواز و ترانه وحدت بر نیخیزد
 تا نفس باقی ست وحدت ساز و برگ کثرت است، تا چون ساکت شود گرد و یک
 آهنگما، الهی تا بهار وحدت بزنگ کثرت کل جوشی دارد و دل مارا از ما سوا به پرواز
 و تا جلوه یگانگی بکسوت یگانگی خود فروشی نماید جان مارا از خیال غیر مبرا سازد
رقعه ابر از مرتب نیاز بجنا بفيض گسری که ذره از پر تو سر هم عالم نوازش
 بر مهر تابان علم تا بان افتخار می افزارد و اظهار مرا هم تسلیم بحضرت فضل مظهری که مورچان
 شمول مکارم ضحفا پرورش بر جاده جم صد در طعن یکشاید و اما ندن فدویت سرشتان
 در جاده سپاسکارم دلیلی است مبرهن و لبستن رسوخیت طینتان در توضیح مراحم
 بر بانی است روشن بر بے پایانی اعطاف مدقی اسیر شکنجه بلاکت نقش پرواز تحیر بود
 که وارسیدن نواسے بی نوائین بسامعه اوج گزایان اقبال چه سان صورت خواهد
 عمرے پابند سخن فلاکت نفس گذار نظر بوده که غبار خاک آلودگان کوی انکسار از
 ریشات سحاب مکرمت کریم طبعان بچه آئین خوابشست و بمقتدر فطره بے سر و پا
 به پیشین بحر عمان که ام جلوه عرض خواهد داد و شکسته بالی عند لب عجز انما به نوبار بزل
 و عطا که در میان خواهد نمود از آنجا که فضل مهین متعال که قاید ره گم کردگان باد و بچه بال است
 خضره گشته تفرقه خاطر این ستمند را بحجیت حضور که وسیله گاه ستمند است مبدل
 فرمود و سر اسبیکه دل این نیاز پیوند را بعاطفت جنب که پناه بے پناهاست متغیر نمود

هر آینه نتایج مرمت که در خیال نیست بنظر با نقش حصول خواهد بست و جواهر کرم که در
 تصویر گنج بشاره وصول خواهد پیوست آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود
 که گوشه چشمی بجا کنند به غنچه مراد هوا خوانان بهیوب نسایم الطاف انبساط پذیر باد
 و صدف مقصود خیر طلبان از اقطار امطار اعطاف مملو شود **رقعه** سکین بی شکست
 تجرم درگاه آله موسید روسیاه هوا خواه مومنان زین العابدین سلطان بعد مدت العبد
 از انفعال کاهل قلبها دیده یار پرست با دقش و چهره آزر م بعرق شرم برافروخته
 خود را فریاد خاطر عاطر آن مستحق حوادث روزگار نا بکار و برگزیده ایزد پروردگار مبد
 که قبل ازین بدست یک دو نامه سعادت علامه برقم زده دست بالادست الفت و محبت
 همه ست آن محبت پرست در رسید و آخر کار نامه جگر خراش دیگر سفخن و افقه با لبه حلق
 سر حلقه نعل با خنبر و برگزیده زمره حفظه کلام خالق اکبر یعنی والد ماجد آن پیکر ایت
 نور ابصر حلق جگر هوش ربا باطن کلفت سواطن گردید چلویم که چه در بر آمد غبار کدورت
 و گرد ملال بر سر آمد چشم عبرت کشود و دست افسوس و حسرت بر هم سود و واپسی
 زین کاروان چندین ندامت بار داشت بهر که رفت از پیش خاکش بر سر با نختند
 این گلستان قابل نظاره الفت نبود به آبرو سی ششم ما سخت بیجا نختند به بان غریز
 با تمیز تکلیف صبر و تسلیم بی محض فضولی است و بجز کلامه رسترجاع زبان کشودن دور
 از آئین خردمند می تا از بیماری که هر آینه معلوم شده باشد بزنگی ناز و فرار سپیده ام
 خود را شایسته هیچ کار از رسوم روزگار ندیده ام مردم چشم بر آه وصال حضرت لایزال ام

و از دنیا سستی و سرگشایی در صدور انتقال قوت فرصت و کمالات جبلت و عروض محاربه
 زمان که ناگزیر عالم امکان است عاین و مانع تعجیل و تسبیل اجوبه آمده و حی آید و خواهد آمد عفو
 و صفح از جانب آن سعادت مند بیهتا ارجی است از ارتفاع تکلف و بیگانگی موجب
 بخونیزد کلفت و زحمت اوقات سعادت بینات میگردد که حسب اتفاق فقدان کوفه
 او را دین کم سواد و بیاد و از یاد در گذشتگی آن خصوصاً سوره یسین که متضمن چند
 ادعیه است و دست التفات آن فرزند مسنوده صفات با تشاخشش پر دخت بود و این دعا
 گوئی دیرینه را بطیئه آن نواخته و از جناب کن الدین خان صاحب اجازت قرائت آن
 یافتم بودم و اکنون بجهت نقل برداشتن و فرستادنش بخدمت ذی سعادت ایشان گماشته
 اگر ملطف و محبت از ایشان طلبند و همچو سابق بنویسند و بر سبیل انجیل بدون داوود
 اجرت در مدرسه دارالعلوم بنام این مذموم از صلاح محروم نفرستند هم منت بسیار
 بر این مسیه کار تبه گردار است و هم موجب اجر بیشتر آن فرزند بر خوردار و بارگاه حضرت
 پروردگار زیاده چه کارش رود الا که ع فراموشم مکن مقصودم این است السلام
 علیکم و قلبی لکم یکم - رقعہ ۵۹ - ما را که نه آرایش برگه نه نوائست، سراسر پاکر گماشته
 همین دست و عانیست، عازیزا بابتیاز واقف از همه چیز اسلمک اندکجا چه گویم
 که نماند بے درد از سر نیز و با دل غم پرورد چه کرد و صدمت بر سر صدمت آفت
 بر سر آفت و در بر سر درد آور و تیر بر سیر تیر کشاد داغ بر سر داغ نهاد و خار بر سر خار
 در دل افکار خلا نید زهر بر سر زهر در کام جان ماتم زده بچکانید دست عزارا کا

بسرافتاد بهر شیون از سر زانو رو بچرخ افتاد و دود آه به باغ پیچیدن گرفت دستان سینه بی
 و میدان گرفت اعنی سبک خرامی مرحومه مغفوره ازین تنگنا سے رنج و عنا بفسحت سر عالم
 بقا خاک حسرت بر فرق روزگار گردان جانان کوی بشریت پخت و زلال عذب زندگانی
 بدردی زهر پلاهل آرزو مندی مرگ ناگمانی ریخت و الپسی زین کاروان چندین ندامت
 بارداشت بهر که رفت از پیش خاکش بر سر مار بختند به این گلستان قابل نظاره الفت
 نه بود به آبرو سے شبنم ماسخت بیجا بختند به جفت که زخم مفارقت آن محذره جلاب
 عفت آن در شین بحر عصمت آن گوهر معدن شرافت آن سایه گزین دامان خاتون قیامت
 آن سجاده نشین پاکی دامن آن آیه رحمت ایندود و المنن آن نخل برومند سایه افکن آن
 شیرازه جمعیت اهل مسکن آن مجمع خلق حسن آن سایر اولاد و خدم را مامن آن زینت
 محفل انس آن ره گرامی منزل قدس آن صدر کار ملا اعلی آن مقتبس انوار مغفرت کبریا
 آن تکیه زن اریکه قرب حضور حق تعالی آن مسرور سرور نیل حور و تصور حبت الما و سے
 آن عزت کا ذل نسوان جهان بعینه مردخانه آن جان جهان تاحال اندام نیافته که نشتر
 زهراب مهاجرت این گوهر یکدانه دریا بخت این جوهر شب تاب افسر سیادت این چشم
 و چراغ دوده اہلیت این گل سرسبد باغ سعادت این نونال گلشن جوانی این ثمره اد
 پنجدہ نخل زندگانی این معجورہ پدر این داغ کشیدہ فراق مادر این غمزہ روزگار این
 بیچارہ زار و زار این راحت ندیدہ عمر بے مدار این الم رسیدہ محرومہ خلعت یادگار یعنی
 نور دیده آن یار مکرم غالب النساء بیکم از ستر تازہ ہش و ششگفت دردی بروددی افزود

وز هرے بر زهرے در کام جان چمود س آه امروز از ورق گردانی رنگ ظهور
 نسخه اسرار الفت معنی نایاب شد؛ در کنار دیده شوخی داشت غلطان گوهرے؛
 ناگهان چون اشک از مرغان چکید و آب شد؛ دیده مارا چون شمع کشته بایکشت داغ
 کان فروغ بینش اکنون در نظر خواب شد؛ در ماتم این عزا سرتا پا بجوارح کلفت
 نوحه سر آریخ و عناست سر که فی الحقیقت در رتبت سر همه اعفاست با بتلای جواد
 چرخ ناسزا هف ناوک تیر بلاست پیشانی فرسوده شکنج بے مهری آفاق است ابرو دیم
 کرده تیغ بے دریغ فراق است چشم از مرز خار بدامن است مردم از سودا چشم سیاه
 پیرامن است رخسار طربسته خراش ناخن غامت است بتنی الف به تن کشیده فخر زهراب
 ندامت است لبتما از هم شکافته حرف جدالی است دندان تنگ بهم نشسته مجلس فانی است
 زبان سر اسیم غلوت خانه و بان است ز تخندان نشانه دار چاه زندان است گوش نموده حلقه
 ابل شیون است گردن و دوش آماده حل انتقال اندوه و محن است دست و نگاه رسا
 بر طاق بلند بخت ندارد و پنجه رنجه از ناخن تیغ بر سر انگشت میگذارد سینه مبتلا به صندوق
 غم است بخت و دتا کرده کوه الم است شکم از بهر آب و نان هر دم بیج و تاب س می خورد
 ناف در دریا وجود از گرداب فنا خبر میدهد کتر بر بستن کمر سفر ازین مفر مشعر است
 ران بر راندن یکران غزیت بسوی آن جهان مخبر است ستاق میگوید که عمار بنیاد سکون
 خود را بر باد کن قدم میگوید که در شهرستان حدوث از ملک قدم بیاو کن طایر پرورش هوا
 این مصیبت در پریدن ناچار است سکه امل از تیغ ابل و بر بدین بے اختیار تکی

خون جگر از دیدگان ریختن تا کجا علم آه بر فلک انگین تن تا چند ازین نادیدنیها نگر لیستن تا چه
 مقدار باین نابایستنیها زیستن اگر از نوحه و شیون و سر و سپینه زدن کاری می کشود
 سنگ خارا و دست بے پروا غنیمت فرصت وقت بود عری اگر بگریه میسر شد
 وصال؛ صد سال میتوان به تمنّا نگر لیستن؛ چارنا چار آخر کار رضا بقضا در وادان است
 سنگ شکلی بائی بر سینه نهادن است چشم عبرت کشادن است در نظر رجیل افتادن است
 آماده سفر بر یک پا استادن است که فی الحقیقت ازین جهان فانی رفتن در عالم باقی
 زادن است اندیشه زمرگ مصطفی باید کرد؛ شادی و طرب جمه را باید کرد؛
 او با شرف و کمال خود زنده نمانده؛ ما را طمع خام چه باید کرد؛ هوش باید گوش باید
 زبان خاموش باید حرف لایعنی فراموش باید مگر اینجا محض بشریت است که عبارت
 از غشاوه غفلت است و در حقیقت عین حکمت صمدیت است که بماندی در پی غم
 آدمی؛ بس فتادی در خرابی و کمی؛ این جهان ویران شدی اندر زمان؛ حرصا
 بیرون شدی از مردمان؛ آستن این عالم ای جان غفلت است؛ هوشیاری این جهان را
 آفت است؛ اینجا ز پرده غیب بر منصفه شود جلوه نمود میدهد لطیفه است از حضرت
 بی عیب کرشمه است از پیشگاه شایه لاریب درودی کشان محفل وجود را در تسلیم قبول
 مایه سعادت است و اعراض و اعتراض بر او امر و مقدمات حکیم علی الاطلاق ماده نفاق و
 شقاوت است ناگزیر انا الله وانا الیه راجعون باید خواند و دفتر چون و چرا باید گرداند
 روستا خنک که با سقمی آید عذر تقصیر درنگ تحریر است که باقتضای تحقیق مرآت

صینیت و در عوض خدمت با سعادت از دست بے دستهای این دو دست یگانگی طوبیت
 دست اقدام جرات میکشاید و درین میدان جولانگاه اثینیت گوی سبقت اثبات واحدیت
 می ربابد و فی الحقیقت محمودان باده فیضیوسیت راحت اثنا از شهادت خود فرصت می باید
 و شناوران بحر سعد و صیت را بر لری رحمت بر ساحل موجودیت مملکت می شاید س زو دست
 اهل عدم هر چه آید اعجاز هست با بخند مستم به پذیرد گر کنم تفسیر زیاد زیاد بر زیاد -
رقعت صاحب مشفق شفیق بسیار مهربان کرم فرما دوستان سلمه الله تعالی السلام علیکم
 ورحمة الله وبرکاته تا قلم بر دستم که منیقه اخلاص منیقه بر نگارم که هم مذکر گر مبهایی صحبت سابقه
 بوده باشد و هم کشیده قواعد سودت فایقه اشراق نجوم رسوخ و صداقت قلبی را از ظلمت کده
 اختفا کلمنه اظهار تواند بود و جان و دل بایه امن کشیده عطلت و بیکار س را مشغله کار
 از یک طوط معدن معدن جوهر شاد و عا و دریا دریا فرایه حسن ادای املا و از کیسود هن
 دامن گلها س شوق و چین چین نسترن و لاله نون و از یک سمت دسته دسته شقایق رنگ
 و بوی گفتار و طوطا و طوطا در دستا ناسه مضایق روزگار و از یک جانب صحرا و خار و فراق
 و کار و ان کار و ان بار و فراق و در عرصه گاه خاطر فائز بر نمره در آمد اما از انجا که اقتضای مزاج
 خلوص اشراق و فتوح طبیعت و ارستگی طوبیت بنور و نامل و اعلان نظر مستمره ستاده
 عموماً و خصوصاً در عدم طایل در کتاب تکلف مبتذل دست فرسوده اخوان زمان بجلادگی ملو
 رد کت خاست شوب تمحه و ریای که اقیح ذنوب و انحنش عیوب و اظلم طرق و اوزم خلق هست
 دست رو بر سینه زبان قلم و قلم زبان زده نگذاشت که ازین وادی حرفه بر گویند تا قطع نظر

از عروض ننگ ناموس و حقوق نهمت سالوسن بجان غم مان تنعم مانوس آن بار عزیز من
سر بسر افسوس از زندگی مایوس که مدنی سر خوش باده مسرت و سرور دست شراب غشت
و جبر بوده بفرغ بال و انشراح حال دور از اندیشه خمار انقلاب و هور گام فراخ و گام
میزند و از چند گاه مورد امتحان جبرج روسپاه که بلا اشتباه محک عیار خبرت و امانت
ارباب عقل و راه و جوهر نژاد بلند و صلگان صبر و تحمل اکتناه بل غایت مرام شیر مردان سید
رضاء و قصوی امنیت هر بر پیشگان پشته ابتلاست باندک تخیه حال ماضیه گردیده خلاف
آئین جوانمردی و شیرینی که متواتر آدر زمان سابقه و ایام سالفه و دعوی آن بر زبان لاف
و کذات تر جان میگذاشت و امن خاطر خاطر را از غبار کلال ملال دایم ضمیمه صفای پیرا
از زنگ کلفت و بال آلوده و نبره ساخته اند و بدین رگه زنفه قلب احبا خالص را
در بونه کمال ایهتال و اضمحلال گذاخته کار نشتر الماس بر ریش جگر و جرحه زهر پلاهل
در کام دل نهند بجان غمزده حرف الم ستم باشد با چرا سرود و دهن بیاد
ستان را با ناچار رجوع بسر گذشت ماجر که درین مدت ممتد سه ساله کامل طرّف
اعجوبگیها بکار من خامکار هیچ کاره بکار از دست رفته سرکلاه تدبیر گم کرده در آورده
بیجا بیجا بیجا بیجا تازده در آورده در آورده یک عمر گنجینه دیرینه را که عبارت
از تقو و جیاد حسب عبادت و مواظبت او را و تلاوت بوده باشد بدست نیان
و تغافل از صندوق سینّه بکینه بر آورده غزف من خرف اصناف تر و دات لایعنی
بجا آن در آورده در آورده میخواست که همه سوانح سفر بر خط و حواش خضر مستوجب

که اجمالا از استماع واقعه بانه جانکاه رحلت بنت رحیم الله خان در اثنای راه و اصابت
 چشم زخم پاسبان ایشان از انقلاب ارابه گاو و انشغال استوار جنگ عرصه قلیل
 پس از فوزان این مکان و گرانباری مدیونی من ناتوان چه بوجه عدم استمرار و معیشت
 با هزاران عهد و پیمان هم در حین حیات مرحوم غفران نشان و چه از انسداد باب جریان
 آن با کلیه بعد انتقال آن فردوس آشیان و چه از اشتراک خانه حبت سکونت بعلت
 وسعت مکان برادر عزیز تر از جان و چه از مصارف لوازم خانه داری که بلای آسمانی
 و آفت ناگمانی است و خوبک گفته شاعر سه بلای آسمانی بر سر هر کس که طاری شد
 گرفتار عذاب سی و تیل و کنار می شد، هر آینه از زبان صدق ترجمان مشفق قادر مطلق
 سلمه الله الوهاب بخوش رسیده باشد تفصیلاً و نشانه بحالی کرده زمانی بکالمه معنوی
 و محاذی روحانی که نعم البدل مذکوره مذکوره ظاهری و محاذی لسانی است دل الم منزل خود را
 از بار غم و اندوه خالی کند و لیکن چون اندک کار بند تا مل و رویت گردید که ازین جزفا
 جز فتح باب نکایت زمانه و سده بابت سلیم و رضا بر شیت یگانه طایلی و حاصل و دیگر متصور
 نیست و خود در پیش اهل بصیرت و ارباب خبرت اندر من پیش من امین من الامس که
 شکوه و کلامه حادثه و دهرنی نفس الامر از قبیل اعتراض و تخطیه بر قدرات الهیه و مقتضات حکمیه
 سرمدیه و احکام حکمیه صدیه از لیه است ای یار عزیز حیف من لا ابالی بشیم آزاده مشرب که
 عمری رسن بریده بند تعلقی و سر باز زده و گردن کشیده از کتاب تملق و نسبت بسیار عذر
 اجتناب پیشه افراد اختلاط و ترفیق و تبحر و تشوق نقیض بے پروایانه میان یگانه و یگانه

چهره برافروخته آب و رنگ نفوق بوده و اکنون باینهمه خرابی بے سرو پا کسی در کشکاش
 لایعنی دنیا که مانع وصول منزل مقصود و قاصد اصول نخل بے افزودن یعنی قطره و تردد
 سلوک حقیقت طریق طلب معیت است افتاده و گوهر گران بها دل را در خطاب جستجو
 دنیا دنی انداخته و غبار فتور در فحش سر اوقات معمور بلبت ساخته و بانسلاک
 زمره سگان این جیفه علم اشتها خود برافروخته ننگ نام حفاظ و عرض و ناموس ^{لحاظ}
 در محبت استغراق بکار مشاق کیمبر بباد فنا در داده چه قدر برگزیده و چه مقدار بر ناله
 سه مر این غول نفس و لوی کردار و فلک اندر خرابها بسیار و اکنون زمین باویه
 ناکار و انهم و مگر کرس ساند استخوانم و آبی کاش که دعا استجاب استمائی آن حلقه
 پیشوایان راه محبت و دریا کشان ساحل مودت که بحکم الدمار بنظر الغیب اسرع
 الاجابت در حضرت صمدیت توقع قربت اجابت دارد و اعانتی نماید تا عجلت هجرت این
 ضعیف الخلق مع دستگان برکثرت مکث و افاست این زندان جانستان دهن
 افشان گردیده مشت غبار ناتوان را از خاک سیاه مذلت و بهوان باوج سما آن سفر منزل
 علیین مکان رسانیده بار دیگر مستعد طواف بیت الحرام و متکذ و شرب آب زمزم و شرف
 زیارت ها کند و آثار عالی مقام نماید زیاده - **رقعه ۶۱** بر خوردار سعادتمند اقبال
 نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض رسان عالم و عالمیان امیر الهند و الاجاه نواب الاجاه
 نواب غلام محمد غوث خان بهادر مد عمره و دوام عزه و وزید مجده - بعد از دعوات و انجا
 عمر و در جات که لطیفه مستمره صلوة خمس الاوقات بل لازمه معموده سایر حالات بالمشق

والغداة است ابرار و انظار خاطر عاظم سعادت مآثر نموده می آید که چون طنطنه کوس
سیمت مانوس حسن انصاحم شبن شد سرسبز آباد آن نو باده گلشن ریاست و حکومت
درین ایام فرخنده فرجام شمرست بقا طالع کافه انام از منام غفلت نغمه و منتهج فوز
عظیم هزاران هزار شگون اعتنایم فوزان ذخایر کام درون مستبان آستان شاد
تو امان خفیه آمده محرک سلسله داعیه کامله استحقاق خطاب خانی و سباده بر خور دارے
نیک کردار قادر محی الدین طالع عمر که دژان غره گردیده اصرار و استبداد درین
جست نگارش سفارش آن فرزند جگرست که چشم چرخ جسم و جان بل بایه روح و روان
کل خاندان است نسبت باین ضعیفه ناتوان از حد اعتدالی در گذشته بتوقع صادق
و امید و اتق از عموم فیض مخصوص موهبت استقامت لا عرض و استقفاء لغرضه شفا
علم میشود که اگر ملتسم فرزند مذکور بشرف اجابت و قبول متعلق گردد و از مراحم بزرگان
مربیان خداوندانه بعید و سجد نباشد زیاده جز مراتب دعا و بلاستفانی حاجت بخیر نماید
رقعه ۶۲ آداب سلیمات و قواعد کور نشات بحداوب فدویان صداقت سمان
بتقدیم رسانیده معروض ملازمان حضور لا مع النور میدار که التماس هر گونه خانه زانو عبودیت
نهاد در پیشگاه جناب رحمت ایجاد از خصوص اقتسابی الجمل بخاندان الوری است بل
بمحض اینکه از سوابق اوقات در ملازمان خاص عز انسلک یافته چنانچه اکثر بمناسبت
و فرامین متعدده موقوفه انتصاب برخدا مات شایسته که هر آینه فرامای خاطر مبارک
بندگان اعلی خواهد بود عز و مفتخر میگردد و دیگر امانی و افزان غلام با مثال همان

ناشیل از فوزان شبایان کامیاب مقاصد نمایان جان گشتند و غلام کم طالع بواسطه
 شومی نجات محروم ماند تا الآن بوجوه من الوجوه در مقدمات کلیه و جزئیہ جرأت عرض نموده حتی
 که در باب شادی ختم مرحومہ خود که قبل ازین کرده هیچگونه مجوز القاس در حضور پرنور نشد
 اکنون یک ضررے ناکند لے غلام باقی است که بمرزیر مابقرض سفر که دعویٰ انوار
 خسارات و نقصانات متوالیہ مالیه و روحانیہ و جسمانیہ در ادکار خیرش خیل عاجز و درازند
 استحقاق نسبت قدامت را وسیله و مربی قوی گردانیده معروض میدارد که بجنابت یکد شال
 و یک خلعت یا مرحمت زر قیمت سرفراز و کامیاب گردد و از باعث اقامت بیرون شهر و عمار
 وجود هیچیک صاحب گھڑیال در آن حال اشتباه کیت بقیہ شب بوقت استیقاظ غلام برآ
 اوراد و صلوة که پیشتر قبل طلوع سحر اتفاق ے افتد اکثر ے موجب کتاب محبت شاف
 و تخلیای میشود اگر از سر کار فیض دار یک گھڑیال بهر قسمی که موبد معین شناخت وقت
 تواند بود و مرحمت گردد و در ایته بطور یادگار ملازمان حضور لامع النور و هر دم حمد و نذر
 و طایف دعا که خمس الاوقات در نماز پنجگانه مقرر و مستمر است خدا بدو اگر چه درینو لا کثرت
 اخراجات لاحقه سرکار بر تنگ مہر انور روشن ترست لیکن پر ظاہر و مہوید که این ہر دو ملتمس
 غلام در برابر کوہا کوہ بذل نوال خدام ذوی الاحترام بر کاسبے بیش نیست لہذا دست
 از راه اختصاص ملازمت پیشینہ خاص گستاخانہ بذیل عاطفت خداوند نہ زندہ کہ حرمان طالع
 مانع حصول سؤل و وصول ماسؤل نشود زیاده حداد بے الہی آفتاب عمر و دولت ہا
 و خیرشان باد تار و زرقابت۔ رقم ۶۲ تسلیمات نامسات و تحیات زکات از سر و

عقیدت تحفه و خدمت خدمت فیض رحمت سر بر سر مهبت مانده بشرف عرض حضرت اقدس
 افلاک منزلت میسراند که این زلزله بر نزل مایده فیض حضور و حضور رحمت محمود رانچندی بعلت
 شدت نزول نزله و فی الحال و بال شکایت و جمع مفاصل با وصف داعیه شوق کامل تحفه
 دولت قدس بوسه محبوس است باستیاق رجا این ملزم آنا قانا مانوس که اگر خدا خواهد در صورت
 حصول صحت بقضای فواید عبادت عبودیت پرداز و از انجا که نسبت خصوصیت رسو^خ
 در خدمت یسعوت از بد و فطرت دارد در عالم ابتلا مصائب بغیر از استغلال اظلال
 از یال عواطف نوال هر سیاه خداوندانه کجا ملجا و مادی گزیند چارنا چار گردن جرأت
 عرض مدعای افراز و از عرق ندامت آب بر روی کار خود می آرد که شدت کاوش و تقاضا
 یکبار از شایسته بار برای مبلغ یکصد چیل و سیه که بر غلام طلب در دانه از حد تجاوز کرده
 که قریب است آبرو و فدوی بریزد و غیر فضیحت و رسوای در زیر هتکده سنگ و ناکوس
 این رسیده بر انگیزد و دیگر از رشحات سحاب رحمت ملازمان والا که عبارت از عنایت مبلغ
 مذکور از سر کافض مدار باشد گرد این کلفت از یابی نشیند و فدوی سر دست در غرض
 قلیل از عمده ادا و ایفای آن بر می آید زیاده حد و اب رقع^{۶۲} خانصاحب بر مهر
 زود خشمم که علم بسیار غضب علیه الله الواجب بعد از سلام سنت الاسلام واضح و لایح باد
 که امر فرودم صبح خط کلمه مندی منظره و حصول افروخت و جان دل زار و زار این بیمار
 در و الفت و محبت راستر تا سر در آتش حسرت و ندامت سوخت در جواب تمیم تقاضا
 شمیم سابقه و حال چه بقلم آرم که بعلت عجلت عجز و کمقدار از زیست خود بیزارم با این فکر

ادای قرض آن صاحب بافضی الغایت دارم اما در خصوص ماده اینهمه تعجیل نهایت ناچارم
 اگر آئین گزینیدن مدت مدید بمواعد باطله ایام قریب از اینای زمان عموماً و از انصاف
 نامهربان خصوصاً درمی آموشم بوعده و اثنی سه چهار روز چهره خود برمی افروزم مگر چه کنم
 که دغل پیشه یم و مخفی کلامیکه رحیم الله خان صاحب از راه یار فروشی بر طبق اظهار اختصاص
 نماده اند در باب کشف عطا حقیقت ماهیت آن چه بر نگارم که دواستم نظر یعنی داده اند
 ای عزیز با تمیز حق سبحانه جل شانہ در محکم تزیل میفرماید و ان کان ذو عسرة فنظرة الی
 میسرة یعنی اگر مدیون کسی تنگ دست شود و نتواند که موافق وعده ادای قرض نماید
 بر قرضخواه واجب است که تا زمان فراخی دست و دست معیشت او را فرصت دهد پس
 خواهش محبت و مادی زیاده بر مدت موعود آنرا چه قدر کفر غلیظ بود که در نظر آن سر حلقه
 ابل معامله شرعاً و عرفاً و معاملت بیجا و مستجاب الوفا نمود سبحان الله سخنی که از سر صدق
 و راستی بر سر زبان جاری شود هر چند که محض تقصیر و ظرافت بوده باشد در پیش ارباب
 کجاست و معاملت باعث ریشخند و موجب تخر گردد و ای برین فرست و افسوس برین
 معاملت و آنچه از کار ساز این بیچاره عالم تنگ دستی خود در قید قلم آورده اند حق خود فرستی
 و خود نمائی ادا کرده اند ع شناسی خود بخود کردن نریب مرد عاقل را، و اهب النعم
 آن عزیز کرم را زیاده تر ازین طاقت و استطاعت حق پرستی و بیشتر ازین توفیق انجاء
 مقاصد پایی بدان مستندی عطا فرماید اما لحنی بذات خود انصاف و همد که درین عرض
 مدت جهت ادا کردن پیشینه دمه خود که سالها از وعده ایفای آن انقراض و انقضایافته

این مسکین بے لشکین را چه قدر که خون جگر بخورانیده اند و چه مایه که بمواعید باطله امروز فردا
ندوانیده اند و چه روز پاک زهر بلال حاضر باشی و امیدوار کردی در خانه تخلف کاشانه خوشتر
پنجشانیده اند اگر یک خلاف و عده اضطراب از من بظهور آید چه قسم بے مروتی خواهد بود
و از شرط انصاف مرتبه دوری تصور توان نمود اگر من نیز مدخل مبلغ دو صدر و بی ماهی
بسان آفتاب بنم مناقب میباشم صد چند فایق تر از نیلونه مروت را که انگاشته اند بهمت
بر میگاشتم و چون فیض علمیان و خوشدامن از وجوهای چند در چند که تفصیل آنهمه
خیط طول میطلبد در بیخانی الحال نیستند و باز آمدن ایشان مصلحتی میخورد به هم بست
مقدمه نوشت باند و هم اتمام رسید چه طور صورت بند و تعجب از بوالعجبی که بدین رنجد
پیرامن خاطر آن مهربان بدگمان میگردد بخوله کاشانه سخن ساز و بے دیانتی گاه است
ازین دوستدار سر بر نروده و نخواهد زد و خاطر خطی مطمئن باشد عزیز من از اینجا که هر
کرده خود را در آئین مروت و جوانمردی و رعایت مراتب دوستی احسن ادلی می پندارد
و هیچگونه منفعت و تصور اصلاً بجانب خود راه نمیدهد تمیز دعوی هر یک از حق و باطل
بر خداست که در آویخته و قوت کلی بر سر ایرضامیر و جایا د لهما کراست اگر چه آنچه نوشته اند
کار بند احسان مروت شده اند حق انسانیت و اهلیت او کرده اند و در صورت
خلاف اهل کمال امراء مانوی و آنچه میفرمایند احسان و نیکی از جانبین می باید پاسخ
شایسته دارد که از زبان خودشان بیاد می آید سه احسان هنری نیست باسید لاف
نیکی بیسے کن که بکار تو نیاید، چون این بکتوب محبت اسلوب احتمال جود معاملت دارد

چهار ناچار برقمی آرد که در صورت رجوع آن کرم طینت بسمت بے مروتی و عوی این عالم
 نیز بخصوص داده شود مبلغ دو صد روپیه که زیاد از یکصد میشود و امن مقاصت برخواهد زد
 و چو دست از همه چیلنے و گسست بے حلال است بدون بشمشیر دست بے زیاده لطف و کرم
 زیاده باد **رقعه ۶۵** بر خور و سعادت و اقبال نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض
 عالم و عالمیان امیر المند و الاجاه نواب غلام محمد غوث خان بهادر طال عمر کو و دام نصر و جل
 قدره بعد از تبلیغ مراسم دعا و تقدیم لوازم بلا سرتاניהا واضح خاطر سعادت مآثر باد که از اینجا که
 درینو الاسعاف تناسل کافه رعایا و عامه برای اجموع فیض بخششها شادی ممیست انما
 بانی استعلا سبب رجا ای دولت اعلا تعالی است اصرار بے منتها بر خور و غلام رسول
 بهادر بر اجتناب کوره خطاب الدخول از گلشن فرو و کس کمالا امتلا نعم احتواس مرام
 لا تحصا خداوندانه باقصی غایت و قصوی نهایت کشیده نظر ببطایا بے احصای آن
 بر خور و صدر آرای ارا یک دلما باعث ارقام و المای این منیقه الدعا کرد تا فرزند مذکور
 از سر سر پرستیها بزرگان و قدر وانی ک خداوندانه آن شمع شبستان عز و اعلا بشرف
 اجابت متمسک بتغاکامیاب استیفا مد عای دل و تناسل باطن خویش شود و الدعاء
 فهو المدعا و به المبتدا و المنتهی **رقعه ۶۶** بر خور و سعادت آثار سید لطیف ^{الدین}
 طال عمر که بعد از دعا معلوم نمایند که هر چند برین میثوم که از نشت حال استوجب کتمان
 مستقیح الاعلان زبان قلم و قلم زبان را ترجمانی کنم استطلاع و رفیقه السعادت ایشان
 موسومہ الامیان بفتواے غنییت معنوی برقع قلن غیرت ظاهری و مجوز صلح افزا

خامه فرسائی گشت که در پیدایش خط سفارشش آتش در شینه بجاسست اجمالا انقضا رخسار
 مرام او لا برسی سپرو نایا بر کوشش بدو استکانت رجا با مین هر دو و ابتغاسی پر
 رقیبیه سفارش حسب اتفاق از کافر منظور سپرو بر هوا پرا بندنش با ظهار حلیه عدم رابطه نسبت
 بان ناسر دار و اضطراب سپر اجتماع این خبر بعد ورود این مقر و ابراز اندیشه خویش با این
 دلریش در پیداکردن سرکلاه گم شده و پیش بردن کار از انانگیضیت ماجرا به اداش
 و تکلیف اخذ اقرار عطا خط سابقه اواز و در غیبت خود او لا و ثانیاً اراده استر قوام آن
 برای من ناتوان و مجلس واحد اصرار او استبداد او و سفر ایشان همدان او ان استجلا بایشان
 و پیمان مملکت و مشید و رود در کمتر زمان و رود کام با طعینان جان بعد رجوع و نهضت
 کلاه پوشش پیش از باز آمدن ایشان بسمت بنگلور و استیقان التزام انقضاض مدت
 و دو ماه جهت بازگشت بزبان داماد او بعد سعادت از و بلور و اغراق مبالغه در بر آمدن
 این پریشان بفرار بال و ارسال نامه سفارشش استمال لمجد و وصول و نزول در ان محال
 و موافقت رحیم الله خان با ایشان درین مقال مرابرسر آن خیال دارد که اقامت این منزل
 تا مدت معلوم بادل مضحک شکل تر از مرگ روان گسل باید تو کلا علی الله ازین زندان بجاتا
 خود را وارها ند و من تناسبه راحله پیاده با در انجا رساند دیگر سخت و هدا یا از کجا با این در
 انظار جواب از ان بر خور دار نعل در آشتم من نمیگویم زبان کن یا بفکر سود باش
 ای ز فرصت بے خبر در هر چه باشی زود باشش با فلق و اضطراب خاطر زار و زار را
 از حد نبرند و بمجر دلا خط این لفافه بر سر خنجر محیفه لطیفه چه فشرته نهاده چه

رقعه ۶ رسید منور رقم خالص صاحب منشی ولی لقب سلمه الله الرب - عزیزا با تمیز و تفان
 همه چیز از یاد دوستان پرهنر از لال محبت برخاک نهی و لعل لسیان ریزد با تغافل و صلح
 و با حفظ الخیب در ستیز از لوازم آشنائی بفرسنگها گریز اسلام علیکم و قلبی بتین کیم
 تا تیغ تغافل ایشان از نیام اعلان هیئت است غرض شکیبائی دوستان بر زمین ناکامی
 ریخت است تا تند باد بے مری غبار تشویر در فحمت سرخ خاطر ها کسیر بر انگیزد است
 گرد بر پیشانی بر فرق روزگار بیدست پایان سر اسیم گرد بادیه محرومی پختیه است سرشته
 تار و پود و خروگ پیخته است دست دل بلسن و ارستگ جنون آویخته است شمد زندگانی
 بر هر بدگمانی آمیخته است جمعیت و آرام و قرار از دور باش نیست اضطراب گر پختیه است
 اگر روز است گذشتنش در سوز است و اگر شب بسر آمدنش در غم است اگر بگاه است دیده
 بر راه است و اگر بیگاه است کار باندا و آه است اگر محراب است از چاک جگر خبر است و اگر چاشت
 تخم اشک در کاشت غذا بلا غذا و عشا بدون عشا آب زهر ناب است و خواب بصورت خواب
 و مصیبت ناگمانی که ناگزیر زندگانی است دل دوباره و دوباره در دوپاره کافه پچیپیه
 تحمل و قرار از قلم و اضطراب اختیار پرده کار در دیده آمدن شتر الم مشربان قلم در کشاد
 شیشه ناموس فطرت بر سنگ نجیعت طبیعت افتاد آبله دل سوز از کروزخ درون از سینه
 پر خون در باز کرد داغ ندامت و سیدن آغاز کرد اشک غامت چکیدن ساز کرد و ناله شکو
 با صبر بر پیوست دو دوا به بر رخ صفحه نامرئیت و حج و تاب بصورت حروف و کلمات نفیشت
 بست و صورت عبارت شکسته حال سزا سهر در پیشه فکین مکتوب شکست شد انتظار

جواب بر دل مضحک تاب تحمل تفاضل لبش شاق کرد هوشش از سر قرار از بر خراب از دیده صبر
 از سینه بیکله گس طاق کرد چه گویم چه کرد برین بچاره مشتاق کار صد هزار فراق کردنی فی غلط
 لغتم بلکه حسن و جمال فاد و فاق را آینه دار بغض و نفاق کرد من عاشق الفت و محبت را
 مانند صداوت و خصومت مستکرمه حب و اتفاق کرد بخدا که مرگ ناپسندیده بصورتنا مسؤل
 و مامول از درگاه قادر علی الاطلاق کرد آخر کار دیگر مار بر قم قمیسه نالته هم موسومند اسم و لایست
 رسم آن یگانه آفاق کرد و اتفاق آن جریده اشتیاق اطلاق دست هوا پرست بر خور و اقبال
 ستوده اخلاق کرد به عدم حصول جواب آن نیز که علاوگی بر علاوگی هزار گونه برنج و مشاق کرد
 کار کار حاصل مد مارا بلند ترین طاق کرد و طرقت بر ماجر که بعد مدت ابعدها حالت نائمه نموی
 موسومند بر خور و اسعادت انما چهره نماند و معذرتکار و ساخته فعل وارثون پر خسته
 علم از ته کشش گشتننها افزاش بر سر ابله فریبها ناخته یکیک هویدا شد از بسکه تصنع آمانند
 تکلف انشاء تحلف اما شد حیرت فزاشد طاقت ربا شد جگر فرساشد ازین عذر که عذر
 انگ است طبعیت با فطرت در جنگ است مجال قیل و قال در اینجا تنگ است پای خامه یک
 رنگ است شیشه و دوات بر سنگ است صفحه مکتوب در موطن اظهار این مطلوب ساجده آهنگ است
 این رنگ رنگ نیز رنگ با برنگ یک رنگ در صدق و صفا آینه رنگ برنگ رنگ رنگ است
 قبل ازین اوراق خزان انتظار زده تحت جگر تحت جگر در ثوابی الاعتقاد مسوده ملتسمه نام غیر
 و نایق الوداد منفرد مستفخره عواین با عتبه ضحیت کتابت اجوبه چسپیده آخرش گلچین توینق
 بلدو سته ندستوید حکیم عابد حسین صاحب طالعان فقدان و عدم و جدان موانع جز کمال مزاج

استغنا از مزاج اینهمه گروید لکن چه قلب مضطرب الجله ازین رهگذر بخود آید
 اما وحشی حواس از سر سر استیلا با حواس دفع و دفع جفا اساس مایس و رسید
 مذاق استیناس و فاق و فغان بخشاس از کام بدگمانی نه آید هر اس بقیاس ناکامی
 چشید غمی خجالت انفعال از ناصیه حال کثیر الاختلال کلید رنگ رخ و لایه بدطن
 اهل بر تیغ حلق برید سر تفکر بپا نارسا رسد پادشاه بر سر هوا جلاد و بدست جن
 گریبان سکون درید و داغ الفت سرخ از منقل سینه آتش خیز بوسه کجا چرخشید
 بوالعجب بوالعجب پیش از بوالعجبی با و رود و حضرت نامه بوالعجب بکماه از بوالعجب از بیا
 حکمت پناه امتباه بوالعجبها فضل الامر به پوست کنده آن یگان بوالعجب اعجوبه مانده به
 غیبت در حالت حضور اعجوبگی فزاسه این بوالعجب استنشاح هیچ نرسند از اندک
 مغرور نقد گذارند سپید بقر استند آمد بر فرض عدم حضر سفر کدام مفرد و راناز کا
 و مسطر و ملازم رهگذر بجز نوع بشر آید که غدر تقصیر تخریج سطر را شاید ازین نعل
 و اثر و ن بسن چه کشاید و اینهمه از ته ریش گذشتن چه نماید که سینه گفت خزینه
 بزم الم نیا راید باقی طبعیت جام حسرت نه پماید مطرب بان نغمه شکایت نسرا به
 باده نظر کیفیت تاسف نیفزاید جلوه شاهد حیرت همیش از دل و داغ غمخوشی
 محفل انبست نه باید آگستن یگانگی مار سیاه بگاسنگ نر زایه قصه مختصر تر و د خاطر مضطرب
 ازین رهگذر بیشتر است و بخار این تفکر بر زخم باسه تدبیر همسر بیشتر است که
 چون از بیشتر بخرج بیشتر و دخل کمتر انگیزش و تلوا سه در برست و علاوه این حال

بارگران کوه تمثال از دیونی حال بر سرست و علاوه بر علاوه کوزے بالایی کوزے
 که از فرض ساز و برگ سفر ضرورت است بجهت صدق اعلایا ضرب المثل این هم اندر منتهی
 بالا غمهای دگر راه برست آنچه بمقدرات الهی از پرده غیب جلوه گریست که از خبر است
 و در عالم شعور کدام جا از ان ترست پس صورت رحمت تفرس هم از ان مقرر نظر
 اگر داور زمره کبیر عدم استقرار در ان سفر از نانوای بنی جبرج شکوه تقدیر است و اینقدر
 از راجه آن کشور بطریق نفع و انعام میسرست که رفع و دفع ضرر خرج آمد و رفت اینهمه راه
 دور و دراز از ان متصورست ارتکاب تعاب سفر در دیده دید و دومی اعتراف خود پرور
 بلا خطرست حذار! اشعار و پرور و کار را اصطبار راه بجای نمیرسد کار و با سخنان
 رسید شوق بحدی که نمی کشد کار بجان کشید المصاب کتاب را هم حدی باید
 نظم بکنی قدم فرساید و در خانه اگر کس است یک حرف بس است؛ نه زیاد و نه زیاد
فصل ۶۸ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق مولوی
 سید غلام رسول صاحب سلمه الله الخلاق - السلام علیکم و علی من لدکم و من انتہی
 الیکم و بعد الحمد لله علی السلام و کذلک المر جو من الله کلم الکرامه هر اینست فرایاد خاطر و طر
 خواهر بود و وعده ستو ثقه پیشینه بوقت تذکره مخمضه خواهر زن مسکینه ابن مخلص و سرینه
 درباره ابلاغ رقیبه سفارش مشکوره نزد برادر زاده خود و دست طلب جواب صواب
 نصاب بدخول لطف مخاطبت کام بخشی آن بیچاره اکنون که سوز و دین و ناله بر خون
 و اشک لاگون و زلف و قیاسیه فی مغلبه متسلطه فی الجمله موثر و کارگر آمده انحصار عطا

حق مطلوبه مذکوره برافراست بخت قاطعه با انظار و اطلان بنه ساطعه از زبان خدایع
 ترجمان اصرار و مستقر واقعی پذیرفته اینمعنی را عدم تاب و توان طائف مقاومت
 در محله عدالت و رنگ که مظهر قسوت سبب فرنگ است از منتخبات وقت انگاشته
 بر کتابت عریضه ملفوظه این منبعه اخلاص و ثقیفه که از براسه مطالعه لاسعه بلاصغف مشاهده
 بهمت نیاز تمتمت بر گماشته یقین ستین که بشرف تلفیف سفارش نامه ترحم خست امه
 ابلاغ داشته عجله از ترقیم جواب با صواب بهجت سر اول سر اسر سچ و تاب منت نه
 سر و دوش و دیده هوش این مد هوش صداقت انتساب خواهند شد زیاده بجز مزیه
 لطفت و گرم چه برقم در آید **رقعه ۶۹** دامن دامن کلماتی تسلیات ناسبات
 و معدن معدن جوهر کور نشات زاکلیات از گلشن عقیدت چیده و در طبق فدویت
 کشیده تحفه ملازمان جناب فیضآب بهیه بساط بوسان بارگاه گردون پایگاه
 میساز و از انجا که لایمی متطالی آوازه عموم ذره پرورے و بنده نوازے ملازمان عالم
 آویزه گوش ادانی و عالی است و نعلنج و رایج شمول فیض بخشی و محبت گسترے
 مسطر ساز مشام آفاصی و ادانی و نهالی بال والد مرحوم این فدویت اکتناه بر شحات
 سحاب اعطای اسلاف آن خداوند عالیجاه سیما جدا میجوئے حضرت نواب قادر یار خان
 غفران پناه نور الله صبحه و ارواه شام و بگاه سرسبز وریان و حبیب و امان دل
 خلوص منزل ایشان هم بدر غرر نسبت شاگردی آن جناب علین مکان هم بهر لعل و
 مرجان حصول مراد و جان باصناف مراعات مر بنایه و انواع امدادات شایان متعلق بود

و سر پا صورت خال لبان گردن و گوش نوع و نشان صاحب جمال غرق محلی می نمود و جلوه
 و رو و دوران دیار فردوس نمود جهت هشتاد و پنج راجین و از ما رگزار افضال
 لایزال غیر از سده سینه و عتبه علیه جا و دیگر فروکش نمی نمودند و آنجناب مغفرت ایام
 هم دامن دعا ایشان را بایشان و اعطا کمالی خاطر خواه رنگ معدن سیم و زرشک بود
 و یکی از تشریفات منح و من استوالیه حضرت معز الیه رحمة الله علیه قصه ملاقات و ملازمت
 با شمس الامراء و گوهر فشانے ملازمان شان با سلام استوارده و رو سپه بوسیله
 و فرمان اجابت آن و معذرت ایشان از اظهار نصارت حال خود بمیرایی ملازمت
 نواب عظیم الدوله بهادر و اصفا کجواب لطف نصاب از آن جناب مرحمت مآب با جازت
 استمرا در خار خزان ابن عطیه بلا مضایقه و نفع واحد بود و اینجمله از استحضال
 و رضا بعد یکسال و دو سال نخلی آذان و قرب شان از حلقه و قلاوه اقبال این مثال نصرت
 مثال هم به شایسته نموده از خرد و احوال بود اکنون که نخل وجود این فدوی از زوال
 بر مع سایه عاطفت قبله گاه به و قدم شوم خربخت کلفت فرزند ارے بی برگ و برآ
 و چهار آسا و سوخته ناپره کشمش و تقاضا از سر تازه نصارت و سرسبزی اصل
 دشوار تر است الا که بارش ابر بهار عنایات بشمار سبزه و سابقه بندگان والا اگر نسیم
 شمیم عز طلب از مهربانیت آن آیه فضل رب برگین خزان رسیده این زحمت کشیده برنج
 و تعب بوزیدن در آید باعث تروتازگی و شگفتگی غنچه پرموده خاطر افسرده شده مسیحا
 علی الوجه و شمای علی الراس منکات مره گلچینان آستان بهشت نشان تلافی تسلط جرخ

و آفات بوفلمون زمانه زبون نماید زیاده حداد **رقعه** بر خور و رنگ کرد و اقبال
 آثار سعادت و ثمار محمد منیر الدین نبیره مفتی حمایت علیخان مرحوم طالع عمره بعد از دعا
 وحشت سیماکه بخت قلب مصیبت فرساح و دست قربت اجابت نه بیند گوهر غلطان شک
 خون و لعل مرجان و داغ لاله گون بر دوکان اظهار اندوه درون می چسبند که درین ایام مکتب
 فرجام بستم کیشی کاچرخ نیلی خام چشم زخمی به در میتم قلم الهیت تازه ریجان چمنستان آویست
 چشم و چراغ و دو دمان لوز و سرور سینه الم نشان روح و روان جسم ناتوان مایه سعادت
 دو جهان مقصد و ده کا جان حزن بر خور و ک لیاقت شکار حمید الدین فرار سید بعینه
 بیک ناگاه تارنج پنجم این ماه روز پنجشنبه ببارش و با جانگاه بیمار شده روز دوم پنج
 ششم ازین جهان فنا بعالم بقا فرامید چه گویم درین ماتم چاه بر سر این شوریده الم
 وار و گردید شیشه دل شکست باده شکیب بر خاک نوزع ریخت مردم دیده غرق خون نشست
 دست جنون گرد و نوخ و غبار ناله بر فرق شعور بخت بے تکلف زبان آتش در تنور دهن
 شعله زن است که قلم معرض از قاشق از حرقت زبان نغمه زن است کیفیت گریه و زاری
 مردم خانه که گویا از اولدی ویرا در آغوش تبی خویش داشتند چه گویم که از من ده جند زیاده
 بیچاره جگر سوخته مردم بر سر مرگ خود آماده و در شرف اجل بر یک پا استاده است توفیق
 شکیبائی از حضرت باری سخوا هم و بار بار کلمه استرجاع بر زبان میرانم و شباهم و دست
 مصابرت می نمایم که بندگان مجبور است و آخر کار رضا بقضای کردگار ضروری زیاده
 بخزد ما که اجل مدعاست چه املا **رقعه** خانصاحب الامانات و دشمن شتاب آزم

اخلاق مناصب و غضب عجل باشی هم گرم دامت برکاته و زالت عشره اتر بعد از تبلیغ
 سلامیکه هم دفتر شکایت برکشاید و هم غبار خاطر در براید هم شیخ زبان از نیام بیان
 بر آهیزد و هم دست مروت در دامن الفت در آویزد و سلامی چو پیغام نوح جگرجوی
 سلامی چو اخلاق تو مشکبوی بی آن سر حلقه رستان میرساند الحمد لله که امروز در و در کمر
 باده روح پرور بعد از جور و ستم پالیه خون جگر یامر هم کافور جرات جان پس از نشتر
 زهر آب بر ناسور دل نالان اعنی التفات نامه عطفست شما به بازای مافات از عبارات
 مندرجه در قبضه میوه صاحب سادگی عمامه بتجدید و تاکید هنگامه موافقت برداخته
 پس از عسری بسویم گرنگا سببه کرد جادارو به شمشیر زخم شمشیر تغافل اجراء داد
 در جواب پیغام عتاب و خطاب بحساب آن شتاب نصاب لطف ایاب بمجلسه از علی قلی
 فرصت آشنای خانه نود و خاتمه ساخته به تذبذب تعین محل و عدم تعین منزل گراست
 محل مکرر از ادکات و کشنگری ابلاغش به تلفیق خط صاحبی میوه صاحب اولی و مناصب
 شناخته گرا از محظوظی نظر سراسر انوار علم عز و افتخار نیر افراشته بر نگلی سرگران افتاده ایم
 از نارساینها که دشوار است قاصد هم زمان پیغام بر وارد و بر خور در سال گذشته استخوان
 سیول سار و لیس بموجب قانون سمنه موقوف علیه فقر مشا هره متجاوز و مبلغ بیست
 پنج روپیه بود و رواد از حصول مژده قبول و دخول نام در گزشت گذرشت حسب معمول
 عقد اندیشه اصاعت محنت بناخن طمانیت خاطر و تسلی طبعیت بر کشاد انون اراده
 مفر بر استخوان بالاتر یعنی انترنس که باب انسلان زمره طلبه کالج است و مشغوفی مظالم

دایم کتب دست رد بر سینه حمل مشغله فائده و حفظ مضامین قوانین پناال کورٹ وغیرہ
 میگذارد و نیک سعادت سرمدی حضور مکرمت معذور خدمت ذی مرتبت ملازمان سانی بم
 تاسپر گشتن شهر جنوری خیل در گرد و شوارے میشارد و ۵ تنی درستان منت را
 چه سود از هر کمال بلکه خضر از آب حیوان تشنه می آرد و کسند را بی زیاده هر چه نویسد
 خیریت و عافیت است و استعدا و عا جمعیت طبعیت - **رقع ۷۲** خانصاحب
 مشفق مهربان عزیز تر از جان فرید الدین صاحب کلمه الرحمن - بعد از سلام سنت خیر الود
 و دعا اجابت سیما خیریت و بنا و عقبی املا اینکه احوال این در افتاده ممتحن روزگار
 ناسرانی الحمد بصحت پس مستوجب حمد کبریا است و بشارت بهجت ایشانت عافیت آن
 عزیز دلها از حضرت صدیت اخضر مدعا درینو لاین کسبه نامه تشنه لب صحبت آن بگانه
 سرا با و لاحب ضرورت در سعید آباد اقامت دار و و اینجا طبیب پس از شرفا و نجایا
 آشنانده رقوم صداقت در صفحہ سینه محبت زامی نگار و ونوسے از تو تاجبت عود
 بصارت مفقوده چندین ساله و بدیه اعمی دستیاب بخیر و بیخطا خدمت ایشان گریه
 و مبالغه بالغه کامل درین باب بانوسے حاطناب کشیده دل بنعل نفحای ضرب المثل که
 آرزو عیب نمی باشد استعلاج آن انسان عین الهیت و صفای محاط اینکه حالادامی و در
 اعانت و عطا از بهر روانی طلبه بل میخواید که پس از حصول صحت و شفا حسب سجاد
 باسد و انفس و جود بوقت فرصت و عنایت وقت اندیشیده باطلاع خلوص انتفاع
 طبع تو لایف تو دود پر کو کشیده رجاکه در صورت اراده سر بسرا فاده و مدد واقع با نلها

و اقرار مقدار زر معطیه صله عجله و در جواب نامه توفیق علامه بر نگارنده ایشان نوراً ازینجا
 سرمد امرسل دارند بدار صاحب سایر بر خرداران سلام اشتیاق پیام و دعا فرودان
 ابد سازند - **رقعه** مفتی صاحب الامتاقب اشفاق مناصب مفتی حسین
 صاحب سلمه الله الواهب - بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام که بهین تحفه دورستان
 خلوص انضمام است مشهور باطن صفوت موطن حقیقت شهود باد که الحمد لله علی السلاطه
 والمرجو کلم من الله مزید الکرامة درین نزدیکی با جمعی ثیمو صاحب سلمه الله الواهب اتفاق
 ملاقات افتاده و دل مضحک پیش ایشان شکوه و گله طول زمان انتظار کارشاد می سیان
 نموده به طلب جواب صاف زبان عجز بیان گشاده قلم عجایب قم ایشان در دست
 خان نطف نشان نوسعه گرم عنان تبیان مدعا بوده که ازان بخش مزاج نزاکت
 امتزاج خان فلک مکان با تمی غایت افزوده بجواب صواب اصواب الفاظ حفظ
 عتاب خطاب که شایان شان اولوالالباب نموده بتاکید نایش و گزارش از نظر عبرت اثر
 این صداقت منش تحریر فرموده طبیعت تکلیب طوبیت از مشایده آتش پر بجا گردیده
 رقیبه محبت ضمیمه که جنبه غفلت از گوش بر آرد و غشاده عطلت از دیده بصیرت بردارد
 بنام نامی سامی در سلک ملا کشیده بعقل ناقص خدیش هم جواب شافی پسندیده زاده گوئی
 و هم خطاب انی سنجیده و لجوئی اندیشیده باهدا خدمت ذلی سعادت فرد و در پنج ابلاغ
 حضرت باری است و اجماع سنج کوشیده از آنجا که سابقاً با اسم فضیلت رسم لازم و الان بجزا
 گذارش نگارش کتاب بران باب سر اضطرار بشمار فرستد تفسار حقیقت کار میرود

که بچه اصرار اظهار مبتغای خاطر زار و نزار صورت و قوع گرفته و اگر هنوز با کوره مکرور باطن
صفا اندوز بر شاخ بروز جلوه نمونه پذیرفته و غنچه سرشته آرزو در گلشن گفتگو از نسیم
ترقیم بر شگفته منت مرخدا را و الاذغیسه آن الماحضه مقبضه موقوف را ذکا موصوف ضیا پیر
صفا انما انشا جواب این کتاب شتاب بحساب جناب سعادت مآب بقدر انتساب بحی الله بس
باقی همساز بنده زاده ارادت آماده آداب بندگی زیاده بر زیاده معروض باد **فرقه**
خا نصاحب الامتاق و در پنج دیر آرزوم عالی مراتب اشتقاق مناقب و اہم سخن بغایت کرم زید طیفه
و عز عطفه و علی علاه و ذکی ذکا - السلام علیکم و علی من لدیکم و قلبی بین یدیکم ای بنده
دامن بلارای سرور پی خویش داده مارای چون در ره مرد می نی پاسبان از کوچه ما طلب
و فارای در ملک فرنگ و شهر اسلام به معزول ندیده ام هوارای خطبه طویل موسوم ^{نهاد} خالی
یکدمندرجه رقیه طنز ضمیمه یگانہ بیگانہ خو جمعی عزیزی سید میثوب صاحب کلمه بود بطالعہ درآمد
چگونگی که در برآمد سر تفکر و در برآمد دست طلال و نحس بر سر آمد پای ثبات از جادو آمد بی اختیار
نفس کشش بغرض درآمد سه مزاج حسن مغرور است و عشق بی محابا هم به تلاش آشنائی تو
و شوار است و بر ما هم به آخر کار جان غنیمتند کار نپسودمند شیخ سعدی شیرازی چنین چنین
بر کشاد و بر سرسان صدق تر جان در دوا دوسه زمر دست آن به نزدیک خردمند به که با
پیل مان پیکار جوید به و لے مرد انگس است از روی تحقیق به که چون خشم آید شش باطل ملو
ای شفیق آتش و شرب بر یک و تحلی نزدیک اہل عقل مآمل از فضایل شمایل و جلال محامل است
نه سجدہ رزایل خصایل و نوازل منازل چرا ما سوره آسا بمرکت اولی از جابر جہیم بنی آدم

سرشت از خاک دارند، اگر خاکی نباشد آدمی نیست، و در برابر نگارش صفات فیض ذکا
 تراوش چه گذارش کنم و چه در محل خود ننهم و در یکا فراوان نشود تیره بسنگ، عادت که
 بر خجسته تک آبست هنوز، التماس استیناس جاب صاف صاف بلا گرفت ازین سینه مشا
 بے خلاف پیش میو صاحب ادلی مناقب محض رفع تذبذب تعین ماه و تاریخ جشن طومری اخذ
 میعاد باشد او انعقاد آن امر نیکویی عدم قبول مواعید بے اصول نزول مهمیت شمول خان
 معلوم مطابق فواید ضرب المثل رعایت عاشقان بر شاخ آهنگ، از احساس نفی پاسبان اقبال
 صدق و کذب احتمال عدم الاستقلال صریح الزوال حق و باطل نامفهوم بودن بمعنی طلب صفات
 نامنظمی پاسخ ناراحت قطع سرشته هدست شده با چند ستمی به لالی ستالی مدعا قلبی منظوم
 همه شهرت بر زبان منم و خیال ماست، چه کنم که چشم بدو نکند کس نگا به، میو صاحب
 بجواب محارمه فقیر بعد از ملاحظه تحریر با توقیر آن گرم عنان میدان جولان لسطیر و پرش
 دستعلام امینیت و متابعت همگام فمایش این صداقت منش سر بر تعب و حقیقت
 و کفایت وعده موکده ماه رجب الحرج که همه اینها مطلقاً اصلاً نداشت عذر تقصیر خود
 در میان ندادند و لب زبان رستی ترجان واقعی تبیان به بیان چنان برکشاند که چنین گوشت
 بار کتاب حکمت عملی است نه ستم که مزاج و مزاج چنان چنین استخراج غانصاحبان کم فنی
 و پر خط است اکنون که ناوان تبسیر میایم بخیان خوش تقریر برگردن ناوان محنت جلگه کسیر افاده
 غیر از قبول چه توان کرد نقاشی ضعیفی اینست، و انگلی که از قبل همچو آن عزیز با تمیزی
 رالض سوء حسب یا نوبی که بار خاکی عین تاخته باشد یا کمینگر قابو طلب چون و چرا بے

سنگ جفاے بر سر سر بنواے انداخته ضرب الحیث سبب ع هر چه رود بر سرم
 چون تو پسندی رواست با آبی نقاد خیر دای و اناسے بصیر از حوصله و ریاکش مستقی
 عطش ملازمان با کرامت تجوید تجب هزار تجب لک لکها تجب که بر تر قیم یک کس عامی با همه خامی
 اینقدر برجسته و شتاب زدگی و از خود رفتگی و بجا نشدگی حیث ذات گرامی حیث ذات
 گرامی سے دلدار چه میوفا برآمد به شرمندہ انتخاب خویشیم به شایسته میباشند که بنام
 این گناهم مفاوضه شکوه پیام بر قمر می آوردند و طریق استکشاف اعتساف خلایق اهل
 می سپردند هم مقصد و مطلب نفس الامریه حاصل می شد و هم خاطر عاقل از دغدغه و سوسه
 و همیه بالکل به خانه اطمینان نار و آچین حرقه می جاگزینا سیمادر بر قمر غیر سے سے
 دشنام خلق را ندیم جز دعا جواب به ابرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهیم به اگر چه من
 بے آبرو مستوجب صد چند به بیگونه گفتگو هستم مگر پاس مکان و رزانت آن عین اعیان
 مروت و وفات را چه زیبا که یکبار گداز دست از ثقیانیت و کذائیت خود بردارند و بلافاصله
 مغلوب غضب انچه در خاطر گذرد و بر نگارند سے ز خاک آفریدت خداوند پاک به پس این
 افتادگی کن چو خاک به زیادت شدت مرض مروح خانه این مرتبه از عادت منتهی معذوره
 اولاً و ضرورت بهر خانه مستکرامی ادلی و شفقت شانه است که اے فانیه نانیاً و حضور
 و سنوح بعض امور مستحده مستلزمه النجاح نالشا از مضیق وقت فرصت عاین محبت کنایه
 کتاب خطاب آمد سے ز دست اهل عدم هر چه آید اعجاز نیست به بخند منم بنیدریدر گم
 تقصیر به ترد و خاطر فائز در صغ و صفای طبع رسا ذکا سبک به پروا معذور استغنا

سرعت اعلای جواب تحقیق کشای مرکز باطن مروت زای گردیده قلم صداقت رقم
 بر سنخ جریده شکوه و کله حرف و حکایت ماضیه کشیده ختم کلام بر دعا آن کمالات ارشام
 میناید الهی تا جان باشد تو باشی به زمین و آسمان باشد تو باشی به زیاده و زیاده
 مگر تا بضرط جواب خطاب صواب یاب به **رقعه** حضرت اخوی صاحب قلبه سر
 عنایات و نوازشات مظهر انواع تفکرات و تفصیلات حضرت حکیم عبدالباسط صاحب دایم عنایت
 بنده شرمندۀ دور افتاده ناکس ناخیز محمد عبدالعزیز که مدتی از گوشت نظر مرحمت باحرمان
 و بتقصیر لغواتر خیر العیض نیاز سر بگریبان مانده از سرانابت با فرط خجالت در تلافی
 خطیئت ماضیه میگوید و بدینعلیه این وثیقه العقیقت حجت بازیافت دولت غایبه عواطف
 بزرگانۀ خود را فریاد خاطر خاطر اقدس اعلی و اود شعاع تجرید رسوخیت قدیم می پوشد
 و بس از تقدیم تسلیم بندگی و کورنش عجز و سرافکندگی برض صحت جسمانی و تشنگی روحانی
 خورشید الزمام دوام هستند ما عافیت صوری و جمعی باطنی بندگان معارف اندیش پذیرد
 و چه و خبرۀ ابتدال عواطف و برینه را بگلونه جرأت التماس کلفت حال کنیز الاختلال
 می طراز و کند اندک مدید و زمان بعید جناب قبله گاهے مدظل الاعالی بعلت قلت و خلل کثرت
 خرج که منشأ آن علو همیت جبلت حضرت ایشان است و در ذلت شدت گرفتاری گرانبار
 قرضدار سرسیمه پریشان و جو یا راه رملی ازین مملکت دل فکاری اینطوف و آن طوف
 پویان گردیده چند آنکه بیشتر شتافتند کمتر یافتند آخر کار چارناچار روی توجّه از هر
 یافتند نبد و هیچ کاره که بغیض تربیت بزرگان فی الجمله مهارت انگریزی پیدا کرده سالکدشته

در ماه فیبروری امتحان گورنمنٹ دادہ و ہشتم جولائی از روئے گزرت گورنمنٹ مقبول افتادہ
 سال حال غربت امتحان کالج دارد و از غیرت عطلت خود بار و بیت عسرت حالت بد جگر سخت
 سخت می خارد و ہر چہ کہ حسبیت حاجت و ضرورت غنیمت فرصت تہمد تدریس انگریزی
 در مدرسہ مسخہ ثہ سعید آباد بمشاہرہ بست پنجہرہ سہ مع سایر مردم بہتر کراخی نہ چارہ ہر
 ماہیانہ متصل مدرسہ منزل گزیدہ تماشاش معاش کافی از ہر درے روز و شب بخار خار سینہ
 عقیقت گنجینہ مشغولست و نایزہ امنیت پیدا کئے نوکرے آن حوالی باغنام سعاد
 نزدیکی ملازمان عالم و رکانون دل فدویت منزل شتعل و نور شیوع خبر مرض الموت راجہ
 تجویز امکان وقوع آن و ترجیح اتقان ابقان ادخال ملک و ریاضات شاہ انگلستان
 و انتصاب کچہر بیکامندہ منودہ طریق استعما ن ترسیل این کتاب استصواب اباب
 آستان کمرست نوامان و اشتیاق رجا استعجال البصال جواب و عدم اہمال جستجو
 نگاہ و درین باب از کتاب سرعت خطاب بمجروحہ وجود علاقہ مشاہرہ مکلفیہ از جناب فیضاب
 یہ بموجبہ مترقب حصول مامول و شرف قبول مسئول میباشند زیادہ چہ عرض نماید **قرعہ**
 خانصاحب الامناقب عالی مناصب سید عارف اللہ خانصاحب علمہ اللہ الواہب پس از تحفہ سلام
 شوق التیام و ہدیہ کلام آرزو پیام ارقام ماہو المرام انیکہ الحمد للہ علی السلامہ و کذلک الحمد للہ
 من اللہ الکرامہ و قطعہ الطاف نامہ اشفاق علامہ کی مورخہ ۳۱ شہر حال در جواب ادنیقہ
 خلوص شفیقہ انقر الخلیقہ و دیگرے بر قمر ۲۱ با یکصد و یکدانہ انبہ دل پسند دل پسند
 مکملات کام و زبان بگاشتنے پسند اول دل ہ بیدل حواسن باختہ بعضی دل و ثانی لذت بخش

ذایقه شایسته اخلاص فایده مستند بکشد الفت بر بند بصورت منفصل و معنی متصل گردیده
هم موجب تذکره خلق کربم و هم باعث شکر و سپاس لطف عظیم گشت از عطریه و شیرین
و خوش گوارش چه شرح و هم که هنوز دماغ محبت عطسه ن است لب لبب هم پسیدن
و اسان مزه چشیدن تحریر توصیفش مستلزم نشفت قلم بکین لیغه از فطالت و تقریر
موجب سکوت زبان و در دهان با استلا آب نوشین حلاوت خانه اسان آباد و نعمت روز
افزون باز و یاد خیال آینه آینه انخاف از این معنی الاوصاف باستطراف تمین و تبرک
انعتام انداز اطراف بر انفراد و استطراف احتفاظ خود و راجح داشته قاطبه محرم گشت
و با کثر عشایر اقربا و احباب نصیب از اطاف بے اکتاف ابلاغ داشت اشفاق فراموشی
بعد قدم بخت لزوم خواجه کمال الدین خان حال الحال از مدت مدید سامعه افزود گوش بر
صد اول در هوا چشم بر آه خیر خواه میشود استیناف بن خبر خطاط اثر استکشاف عطا
پیکر خوش نظر ناظوره امنیت خاطر فائز فیکند تموات مردم خانه بر مخلص گجانه آنهم قافیه
تنگ که و که نفس نمی تواند آرام یافت درینولا از سر اصرار و استیلا دست و دامن اند
که هر چه با دوا و در شمر صرف المظفر پس از آمدن ایاام ثلثه عشر رومی توجه بدان سمت باید تا
تا اوایل ماه ربیع الاول از انصرام کارشاد سیه سرور و شادی حاصل شود و بیخ و دیرینه
سالها با کلیه باطل و زایل گردد و بصا جزا و عالی مقام سلام ستون الاسلام برسد زیاده
سوی شوق و مبارجه اظهار رود - **تقریر** برادر صاحب عزیز القدر گرامی نشان الفت
پرست دعا گو یان سید زین العابدین صاحب سلمه الله تعالی السلام علیکم و قلبی لکم

مارا که نه آرایش بر گه نه نوازی هست به سرمایه اگر هست همین دست دعا هست به
 الحمد لله که محبت قلبی و مودت معنوی بانضمام عینیت انبی رافع و واقع حجت غیرت صورت
 و سیانت غاهری گردیده در صد و آنم که بجا سے السلام علیکم منی بگویم السلام علی منته
 یا علیه السلام منہ در عالم وحدت حقیقی ہم مخاطبم و ہم مخاطب یا خود خطاب غائبانه دارم و از
 سر تکلف رسالت غائبانه می نگارم که رفیق رسید و سوره و سرور و موفور بخشید و رنگ
 و تقاعد در جواب باضطراب ناساز سے مزاج مردم خانه ر و نمود که شطری از ان مرقوم
 رفیق و سومه والد ایشان گشته از حالی شدن خالی نخواهد بود عزیز من تشفی کلی تشنه آبجو
 بر لب آب جوی موقوف نوشیدن آب هست نه وزیدن هوا سے خاک و آلودگی
 سراخورده لرنه فروزش منحصراً بر پوشیدن لباس پلاس و صوف و پشمینه هست نه
 در بر کشیدن قبا گر آن بک نازک و جامه تنگ تنگ طالب شراب وصال تماشا می
 سراب خیال از شکنجه اضطراب کی بر می آید و آرزو مند حصول کام بخیل مواعید تمام
 و دید و شنید کلام و پیام بے قیام از تپش و تلوا سے دل کجای می آساید هم آماق خض
 مقاصد و غایت امنیت و مقصود مبتغا سرعت انصرام طوی نیکی و باسعاد بوده است
 نه عجلت بتقدیم رسانیدن امر سے از امور متعارفه رسم و عادت که طمانیت خاطر منکسر را
 محض وقوع این معنی باعث قوی نمی شود بلکه نوسه منطقه تسو لیت و تقوی زاید حله
 در بر و سینه هو کس گنجینه میکند اصفا نوید قرب لقا قبله گاه آن بند پا گناه بتفریب
 در و محمود این حدود در ضمن نهضت غزیت حیه آباد فرخنده بنیاد مشرق اوی سپاس

بیقیاس رب و دود گردیده صیر فی تخیل بتعقل تغافل و تکامل و تسلیف و نعل که مزاج
 و مزاج ایشان را از روی سماعت متواتره بران متعاد و مجبول یافته لغو و زود و تشویش
 بیش از پیش بچار سو دل محبت منزل شود و کمیش در چیده از خدا توقع و رجاء که همت
 استدا و مکث و تامل آن نواح بر فرصت فوز عظیم دید و ادید و تلافی اشباح و این میفشانند
 زیاده بجز دعا و صحت سلامت و جمعیت و عافیت چه قلم راند **رقعه میراجه بقیه**
 فضل کرم بهار دود خلق اتم ابر طیر لطف اعم سید عارف الله خالص صاحب سلام الله الاکرم
 کلمه ستمه سلام سنون الاسلام که بشمایم اخلاص شام الفت پیام دل را معطر سازد و درود و تح
 اختصاص باغ الست سراغ جان را معنیر خفه محفل بهشت آئین و هدیه مجلس بیان ترنمین باد
 الحمد لله که نال نال و نا اشتمال آداب سحاب فیض الایزال سیراب شاداب حصول صحت **فصل**
 و طراوت و نصارت گلشن احوال صفا مال بوصول و دام خیریت و جمعیت مستول حضرت
 رب العزت بهیو نسیم فردوس شمیم بوستان دوا و دور و محمود و رنگین گل گلستان فواد
 و تازهریحان چنستان مودت معنی نامرئشکین شمامه اجابت سئلت باعث شگفتگی
 غنچه خاطر فائز و مژده ای سجدات شکر از دقا در شد باغبان حقیقی حدائق آمال و
 امانی آن میراب روضه کجیبتی و گیانگی را بر شحات غمام کام بخشی و کامروائی تازهر
 و نخل بلبل ذات ارجمند آن نمال پیوند لطف مروت را بقطرات مطرات انجراح
 مآرب مقاصد قلبی سرسبز و بارور و اراد مترقب که همواره گلزار صداقت به نسایم اعلام و
 استعلام صحت و سلامت شگفته وریان باشد در ریاض قربت آبیار سیه حیا ضلالت

و کنایت خرم و خندان و درینو که مخلص بے ریا بسبیل تبدیل آب ہو اسکن موضع کوثر
 پاک گردیده اگر صبا کس روح افزای خط کمرست خط از سبب تلخیص رقیه عنایت ضمیمه موسومہ محبی
 سید نیو صاحب لکھ امد الواسع بوزیدن و آید موجب نصارت جناب دل و استقامت را بحد فزون
 مستعمل گردد بجا جزا دگان کا فطرت سلام سنون الاسلام پرسد۔ **رقعه ۷۹** بر خوردا
 نور الابصار محمد عبدالعزیز طال عمر که دزدان قدر که الحمد لله علی السلاطه و المدح من الله کم الکرامه
 عجلت نصرت من بحصیت جبلت از علت قلت و معدومیت موجودیت مبلغ بدست عسرت
 طوبیت اختیث مرتبت بحدیث مملت اقامت یکد روز دیگر کشید جمعیت طبعیت بدست کربت
 انکرت ناواقفیت حالت این جبت از سورت را بحیث پریشانی بمصروفیت ایمینت گراید که
 در صورت محصولیت زرا از رحمت صمدیت مغلوبیت سرعت عزیمت بغالبیت جازیمیت بهمت
 و نعمت مبدل خواهر گردید در خدمت فضیلت در جنت حضرت مولویت منقبت سلیمان عبودیت
 و کور نشات فدویت و دیگر از عزه الفت و مودت مرتبت سلام سنت سنبه خیر الیه بعض
 عرض و بهریت در آید۔ **رقعه ۸۰** بر خوردارا قبال آثار سعادت و ثمار سید لطیف الدین
 طالع عمر که بعد از دما که اصل دعاست اما اینکه واسطه تشکین و تشفی ذریعہ اطمینان و تسلی
 تقوید باز دکل مضطرب هم کا فوذا سور جگر نیم غم شیر کشن دفا گل سر سب گلبن تنافز پیش
 نخل مراد گلگه سته تازه چمن فواد نیجه و عا کیم شبی نسیان فرو نشان حرارت خشک لبی کام
 طلبی فوذا عظیم حصول شهما متغاضینت سرگ وصول افتضا التبا نفس علیو بیار جان لب
 چشمه حیوان عطشان آب طلب تریان عراقی ندر ارضی ناکامی جزای ادبای استاد ایام

خون آشامی جان دار کو مرض انتظار روح و روان قالب زار و زار رعنای نگار حمله مطلقه
اعنی سعادت نامه بشارت اسلوب مانند آفتاب عالم تا که از تیر جلباب سیاح بر آید یا بهلال عبید
سعید که در شب امید به یزید برفق طلوع نماید چهره نمود و فروخته من سوخته آتش اندوه را
زندگی و دوباره عطا فرمود از خوشش کرداری و ستوده اطوار و محبت قلبی آن برخوردار
یقین متین که این طریقہ انیقہ و سنجیہ رضیہ علی الدوام بلا اہمال و تساہل جاہ و متسلل
خواہ بود عذر رنگ الدماجد آن زبده اولاد اما جبکہ ندامت و نجات مشک مہلت کتابت
کرده اند از فرست و کیاست و در زہمت چه خود من کل الوجہ رہین منت بے غایت
ایشان بوده ام پس نسبت این حالت بذات عاکی مرتبت و توقفت کتابت بر اہمیت منفعت
مجهول معلوم معلوم و اظہر عدم ورود جواب خطوط الفت منوط این معصیت مربوط از خدمت
نہنی صاحب امین صاحب سیر دام حیرت دارد و علتش بر پسند و از وصول جواب خبر رسد کنند
ای بر خور دار کا مکار طوریکہ مرا از اطلاع احوال خود خبر شود کردہ آید بیچارہ بندہ خدا لا اله الا
ہم بحسب تحریر خط خیریت منطو آگاہی کیفیت و حقیقت و ہمد کہ مایہ بے آب بہت
با چشمہ سیلاب زیادہ غیر از دعا بشما و الہیۃ شما و نہنی صاحب امین صاحب ہمد و ستان ع
ہر کہ باشد ز حال ما پرسان ہا، چہ نکاشته شود از طرف بر خور دار محمد عبدالعزیز و فقہ اللہ
العزیز سلام شوق مہد ادا شد و خدمت پر بر بزرگوار خویش تسلیم عقیدت تشیم بعض رسالت
رقعہ ۸۱ صاحب گرامی قدر قدیم الاشفاق لطف گستر عزیز الوجود کریم الاخلاق
سید رحمۃ اللہ صاحب علیہ اللہ الخلاق بعد از سلام سنون الاسلام با بر تمام ماہو المرام می پردازد

از مرآت معنی تا صورت و صورت نامی معنی محجوب و مخفی نخواهد بود که چون حرکات و سکون
 ذرات کمونات تابع ارادت و مشیت خالق الارض و السموات است انسان ضعیف البسیل
 که حسب حکمت از لیت بقا علیت مخاطب است و با سارت معاتب از قبولی فضول اختیار با همه
 اجازت ناچار حفظ ادب بندگی در پس و خداوندی در پیش پس فعال المایرید نصب العین مطاع
 نفس الامر بهر که اعتبار و سابط الایغیه در دیده بارتق تو فیق صمدانیه یقینیه دافع و رافع محب
 ظلمانیه ظنیه و تبصره عفو و صفح معامله مستکر همه واقعه فیما بین ما ضحیه که حسب نیت نفسانیه
 و علاوگی اعوا بعض شیاطین الانس نوسه مکر منهل عذب قدس انس و مسد و ابواب
 صداقت و یگانگی سابقه طرفین از ساسیر تدابیر بحالت و بیگانگی لاحقه جانبین آمده آمده
 خاصه مصنف آن آب تنیم نصاب مفتوح آن ابواب جان انتساب با لاییش کتاب است کتاب
 کتاب خطاب است به ارسیده سابق و افتخام المحن بالصواب انصاف و ابع ایاب لواجم از
 اصفا ساخته لاله نسخه جامعه الفت فدرست جریده انست نازه نهال گلشن مروت گل سرسبد
 چمن فتوت و دود حقیقه سعادت ریحان گلستان شرافت نور و دیده نجابت اعنی صاحبزاده
 و الانفرت که دست بهم ترساکلفت و حسرت و ناله جان گزار فرامی خجالت و دناست و چشم
 حق بین کشف عبرت و اثابت از خواب گران ذهول و غفلت و مو قد نایره فامده لطیفه
 سرمدیه جلیه شده شده بلسان خمول آلود فضول اظهار نامیده و انا الیه ارجون گویان
 اختیار صبر صبر زهر که نوش یکام اهل گوشش بهوش کرده کرده کرده ناکرده بک کرده
 کرده قدیم انما س کرده از سر رجا تا سبیل ساس تنیناس دارد و یارب که فرصت

جواب بر سرعت کتاب امن نباشد و زیاده چه - رفقه ۸۲ مولوی صاحب فضیلت صاحب
 اشتقاق مناصب مولوی سید علی بخش صاحب کلمه الله الواهب السلام علیکم وعلیٰ آئینکم
 الحمد لله والمنه که بهر حال حال این پریشان بال فروین صحت جسمانی است و جمعیت و رعایت
 آن شفیق کرم طریق آنا فاما مسؤل و مطلوب حضرت یزدانی در باره مکافات خسارات
 و جبر نقصانات که محتاج شرح و بسط نیست اندیشه تامل پیشه هنوز در پی قطره و تردود
 اماره بجائی برود اگر چنانچه از سابق استصواب خاطر بعض اعزّه صفا کیس بود اکنون
 سفر شهر حیدرآباد در پیش گیرد قطع نظر از دشواری استحصال رخصت امتناع تاب تحمل
 بر خود و کار بر مصایب مصاعب جدائی باین سرعت و زویدی و باز ماندنش با اتره هم
 از تحصیل علم انگریزی که هجر و ترک آن بعد از مضایق این همه مدت در طلب یا آنکه یک دو سال
 زیاده ترجیح حصول استعداد کافی باقی نمانده مستبعد از عقل است دست رد بر سینه
 فصول عملت میکند و نمی تواند قدم بردارد بضاعته ندارد که سر کلاوه گم کرده تجارت
 دیگر باره بدست آرد بر خود و اربط القات معلم انگریزی و مستطاد سفارش او بر نوکر
 بیل و خانگی الحال بمشاهره سی و پنج روپیه و سبعا داضافه نوبت بنوبت اندون یک دو
 سال تا مبلغ یکصد و هفتاد و پنج روپیه و ندان طمع نیز کرده ملتمس رخصت عاصی است
 استصلاح عقلی و فنی با نضام استشارت اکثر ارجانظر بر توقف استكمال علم بل نسیان و غلط
 از درجه منحصله موجوده و نااستحقاقی ثبوت قدامت سفیدان آن خدمت پیش آر با
 حکومت از عدم تعلقش بگورنمنت و تفاوت زمین تا آسمان فیما بین علاقه بگورنمنت و مآدا

آن و پیش پا افتادگی عمده هر گونه در صورت کامل عیار بے یکنواختی گورمنت
سنگ راه اجابت مسکن می می آید و با اینهمه کج وار و مرتزقه کار غیر آن برخوردار که اہم
امانی و اخض بار است خاطر مضطر را مای بی آب باخته ارتفاع حجب غیرت از میان
جانبین تباہی سلس طبع صواب باب و استغلاب جواب کرم نصاب پرداختہ امید کہ عجلت
قبول سؤل بر فرصت وصول نامول تقدم گزیند و فعل و فعل در آتش تلواسہ و پیش
تہ نشیند زیادہ بجز تفرع مزید لطفت عطا چہ المارود۔ **رقعہ ۸** بر خور و انور الالبصا
سعادت و نار طالع عمرہ۔ بعد از دعا طول عمر و مزید اقبال و توفیق کسب معلوم
نمائند کہ احوال این محال بہر منوال کہ ضربت قضا ذوالجلال چہ بسرا و رخوہ و چہ عسر او شدہ
میگذرد چون مشغول غایت جسمانیست متوجہ پاس رحمت و اخض اما محصور ملک
ملاقات روحانی شلاح ابدی منفعہ رشاد و ثیقہ چہرہ نمود و رود محمود نمایندہ و غنیمت پر فرو
دل آزرده افسردہ را کشایندہ و دیدہ غم دیدہ و سینہ الم غمبسنہ را نور و سرور موفور
افزاینده آمدہ نامہ معتمد خان بایستان واصل و جواب اعلام بشفق سید منور رقم خان
در بارہ اختیار صطبار تادمت دو ماہ با اطمینان خیانت ایضا سلیع آن از طرف ایشان
حاصل شد استماع اتباع زیور معلوم پیش از اقلع اخبار آن برخوردار سعادت انتفاع
بعرض مت شہرین تخمینا یکسر کے کم و زیادہ ترکیب سلسل ابتکار آن از خدمت نفوذ
بانہا استحقاق منفعت فائق تر از مشتریان فرو شدہ در صورت اشتراک خریداران پوشیدہ
و اصفا جواب اقبال سوال و وعدہ سنو ثقت استعجال ارسال نزدیک این امری غیر سگال و چند

گدازش خند و آصال در انظار و کج و عده با کمال و ثانی الحال بعد به تفصیل حقیقت حال عند
 الوصال از صدق مقال کرامت اشتغال ایقان ایقاع ابتیاع آن زبان گویائی را تخته بند
 دمان خاموشی نمود بر خدایت تا نفس الامر چه خواهد بود فی الواقع از اول امر بایشان نوشتنی داشت
 تا دهقان مان تخم حیران در مزرع مرام جان نمی کاشت مآله هنوز همدست نگردد و انحصار ^{لش} حصول
 بروقت فیصله همه زیور مرهونه از زبان سید نصیر الدین صاحب بگوش رسید برخوردار مردم
 شمار از مدت محل بهشت ماه کامل تا تاریخ بهشت پنجم شهر محرم الحرام الفراض یافته و این ماه
 ماه نهم است و حضور شما درین ایام بر لابد و ضرور و اهرم مهمام هر قدر که زود تر ممکن باشد
 توسن عزیمت این جت گرم عنان سازند بلکه در صورت امکان سواره مرکب ز راه دریا
 تا بسهولت و عجلت طی مسافت دست دهند منت این نواحی را بر سکونت و اقامت آن حواله
 ترجیح دهند عیب بیا بیا که بعد جانت آرزو مندیم با جناب خوبصاحب بر جناب استیجاب
 عازم آن محال می شوند و عنقریب خط بنام آن برخوردار یا مشفق سید نور قلم خالفا
 بنوک قلم می آرند زباده چه **رقعه ۸۴** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ و دود
 سوگو محمد مصباح و اصف سلمه الله تعالی و در افتاده حزن زمین العابدین که عمری
 سوره استخوان چرخ جفا کار و در انواع تفکرات و تشویشات زمانه حیل ساز زار و زنا
 و ناچار بودند نه تاب قرار و نه پائے فرا چشم حیا بر پشت پا و زبان معذرت عجز نوا
 بونوق رجا عفو سهو و زهیم و انمود بعد از اهدا سلام سنون اینچند کلمات خلوص ایست
 قضایا غایت می ندارد درین نزدیکی توالی خطوط لغت منوط موسوم به برادر عزیز و برخوردار

محمد عبد العزیز مستحکم کلفت مزاج صفا المتبرج جان الم توامان را آنکه هیچ کتاب ندانند که
 بیان بمیدان شرح و بسط آن توان نهاد و انالله وانا الیه راجعون معلوم که الدنیا ساعت
 ایس فیما راجع درین زندان جانشان مردم با ایمان را جز خون دل خوردن چو نصیب با آرام
 و سکون نشستن چه امکان سے زندگی برگردن افتادست امی جان چاره نیست به شاد
 باید زیستن ناشاد باید زیستن به مفارقت برادر عزیز بسیار خوشی مزاج او خوارالم در
 ناسر بگر کرده افتادست کیروزه اینجا را زیاده تراز کیا ه شمرده اما چه کنم مرغ بے بال و پر
 بال و پر خود از خدای مطلق و از شما استدوا دعا زیاده ازین زیاده است۔ **رقعه ۵**
 بر خور دار نور الالبصار سعادت و ثمار محمد عبد العزیز طالع عسره و زید قدره بعد از دعا که
 مافوق هر دعا اعلی و انما اینکه نور دیده بے نور و سرور سینه الم گنجور راحت و آرام دل
 بے قرار نیست ز قیام سعادت ضمیمه آن بر خور دار سورنه مسجد اہم ماه حال شب سادس و عشرین یستلین
 بخش جان حزن و آگاہی ده مطالب مضامین شد بر خور دار بقول مرزا عبد القادر ہیدل سے
 جنون ساز فقط کردم فنا نما صرف خطا کردم به و لے از سستی طالع کسے نشیند پیغام به به
 بتاریخ ۱۲ ذیقعدہ جواب بنیقہ رشاد و ثیقہ برقمزہ ۱۱ موصولہ ۱۶ مرقوم و بہت ارسال
 موسوم گردید مگر گشتے ہوش و حواس ابن هیچ شناس بیان پادہ قرطاس ہم سجد
 سے برنگے سرگران افتادہ ایم از نارسائیہا به کہ دشوار است فاصد ہم زما پیغام بردار و به
 اکنون جواب قیمہ مورودہ اینہا مرقومہ ۲۶ ذیقعدہ مع خطوط موسومہ سید لطیف الدین
 و مولا کو یوسف علیخان و مردم خانہ و عریضہ درخواست رضا چارہ کہ لکڑیاہ مال اندیشہ

مناسب نموده تا تلفیق سرشت این جایگاه در یک لفافه کلان بنام آن بخورد و سعادت
 تو امان تا پنج ۱۹ میل شده و در میان ناله و فریاد بچو صلگانه بمصاعب نگاره زمانه حقیقتاً
 طبع بیخودانه آنچه از ته جهان بر سر زبان گذشت تسلیم قلم الم رقم در دو غم علم گشت تکرار
 اظهار آنهمه خرف مزخرف کار نیست محض بے مصرف مگر گر چه سحر آمیز باشد
 طبیعت را ملال انگیز باشد به بالچله حال که طناب اهل گسسته و دست بی دینی از سابر چلسته
 چاره که آخر چار با بنظر در آمده و از همیم خاطر فاطر بر آمده فکر نقد بیم آن تا رسیده ماه محرم پایست
 صحبت این مردم نامردم می پسند و من بعد تو فیتق تسلیم و رضا بعد از ترک مطلب مد عا شده
 رخت سفر ازین مفرس سر سرج و کدر بر بے بند و گرزین را با آسمان دوزی نهانند
 زیاده از روز سه به زیاده بجز اعلام و ستعلام خیریت چه بخورد و از طرف این مجبور
 اعزّه نزدیک و در سلام شوق پیام گفته شود **فر ۸۶** بر خوردار نور الانصاف
 سعادت و تبار اقبال آثار محمد عبدالعزیز طال عسره و زید قدره بعد از دو کا طول
 حیات در خیرات و مبرات و مزید کسب سعادت علم و هنر معلوم خاطر عاطر آن تحت جگر و نوز
 که صحت جسمانی مجرم بزرگ حاصل است و دست غایت ظاهراً و باطنی سایر عشایر آن حواله
 اخضر شاغل نامه سعادت علامه بر قمزده ۲۶ ذی قعدة به دوم شهر حال روز جمعه چهره و رود نمود
 در انتظار وصول جواب ترمیمه مرسله ۱۸ ماه مذکور که تا به هنگام ارقام خط مورد و هر ایمنه
 بدان حد و رسیدن بودالی الآن در کتابی این مکتوب افزود و تخریر جواب خطاب آن سعادت
 اباب ازین سر سرج و کتاب بجهت صورت خط گیر و که طبیعت منقصت طوبیت صحت

و اجابت مخاطبت از برارت اقامت بحجت بے منفعت نسبت خطیبت بخود می پذیرد اما ملک
 من سیتة فمن نفسک باری این قدر هست که نه اند و در دست من اختیار؛ که من
 خویشتم را کنم تختیار؛ آنچه از عالم غیب بعرضه شود جلوه نمود میدهد امضا و قضا مالک
 الملک لاریب است که حکمت کامل و مرحمت شاملش از شائبه نقص و رخساره قدرتش از
 غازه عیب بر است اینجا اختیار عین اجبار است و اختیار اضطرار سے حد وسط از اجبار
 بندگی ناچار چاره کجا الا تسلیم و رضا چون و چرا چرا چرا از صلح کل تلباتیر از عیش و طیش سزا
 و عز آرخ نماید وانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود؛ خطی بر زرنو شسته که این نیز بگذرد؛
 استخوان دستطلاع معارضه مشاهیر بلاستصلاح احدی بمحض عنایات هوس سمات
 محضه این ریخته شلج تشویشات روز و شب بوده است نه حث و تشویق منشی ولی لقب
 نه معلومیت خدمت ایشان از مظلونیت و مرقومیت آن مطلب باید آن برخورد و از منظره بد
 و هر کار از باطن خود ورنماید که آن بعضی نظن اثم توار و تانیات و تمثلات متوالیات در عظمت
 مشخصات مقدمات از تاخیرات ملاقات راجه که اجل موجبات آن اولاً تغییرات حالات وی
 به تشویشات اعتزال انتصاب رزیدنت آمده ثانیاً در ادایم عبادات اصنام و ثانیاً
 و رنگ وصول سفارش نامه و رابعاً انتظار عود رزیدنت و خامساً اهتمام انتظام حسن بشن
 و ضیافت بشاشت و رود گهر یال و کمر بند بسبیل سوغات و انعامات از ملکه انگلیس
 و سادش سلوک اعلیه مالوفه راجه بدرک اسفل سفر و کدر خاطرش بیشتر ازین بگذرد و سابعاً
 اغتراب تکلیف کامل ازین سوبست کینا کاری و ثامناً دیگر رفتن بعد باز آمدن ازین حدود

جت کندی روتا به نزد یک آراستی و تاسا دیوی دیوان شقی پیش فرنگی در باره عهد
 مفتی گرسه و عاشق شدن و ز دیدن انجن چانه زن از ایفا و عده موکده جد و کد امر این
 معمن چرخ پر فتن از دست و پا و دهن کام ناکام با کام تلخ حرمان کام کام ران احزان
 بشریتم دارد سه آماده صد سرود و دروم؛ ناکرده تمام یک نوارا؛ صد چاک سپرده ام
 بهر دست؛ ناکرده بدوش یک قبارا؛ اسی بخت چنان کن که آخر؛ ممنون از کرم عارا
 یادست جفا چرخ بر بند؛ یا بخل عطا می ده عارا؛ ناکه بشکیب پذیرم؛
 آفات نجوم فتنه زارا؛ یارب چه عداوت است با من؛ این کارکنان کبر یارا؛ در ملک
 فرنگ و شهر اسلام؛ معزول ندیده ام هولاء؛ تا کی بمیان خود نه بینم؛ دست اجل
 شکسته یارا؛ منفعت کافی ادا می دهم حسب اقام سعادت نظام از راجه این مقام
 که در باب انعام اهل اسلام بمهر به تمام نسیم نافر جام می باشد چشم داشتن دماغ بیوده و خیا
 خام بختن و مبتلا به سنبل و گل در زمین شور کاشتن است غایه مافی الباب بقدر کفایت
 خرج ذهاب زمین صوب ناصواب اگر دستیاب شود فوز عظیم استج باب اجل مارت مطالب
 باید پذیراشتن طرفه اعجوبگی تازه که تاراج از جانب کنیا کماره درین محل خواره
 رسیده بناخوشه مزاج از کم غذائی حقیر و لاغر گردیده و رنگش متغیر گردیده کی باطن
 بر ظاهر بدن جلوه گر نموده و ضعف دینی معنوی بر هیكل جسمانی صوره مستولی
 و جسامت و فریبی بیر مرنه زبون و مغلوب نفاقت و لاغری اندرون عطا ده اصل نخل
 نگویند بختی عروض و نبود شاخ و برگ این سخنی چند ابیات حسب حال از قصیده عرفی شیراز

کوک ناله سازی و صفیر آهنگ تم بر آواز است تا بانم از وصال جدا گرد روزگار؛
 باروزگار عیش چاکر روزگار؛ آن جنبه ها فتنه که در شهر غم خرید؛ فخط شاع بود
 عطا کرد روزگار؛ آن چشمها زهر که در باغ فتنه بود؛ در کار بیج مهر گیار کرد روزگار؛
 چون منم خرمی سر بازار انداشت؛ باز و دم فروخت حیث خطا کرد روزگار؛ در دم
 بکشوری که عنان اثر فکست؛ بهار را برگردا کرد روزگار؛ از بوی تلخ سوخت
 دماغ امید و یاس؛ زهر یک در پیاله ماکر روزگار؛ در بزم ناز شنبه و آوازه ملال؛
 هر نعمتی که بودا و اگر روزگار؛ ای دل کلاه کج نه ویر یاس تکیه زن؛ کت جامه امید
 قبا کرد روزگار؛ آن دست را که رونمود بآستین؛ دامن سعی گیر و دعا
 کرد روزگار؛ هر وعده جفا که بگوین کرده بود؛ با بازو مهر و وفا کرد روزگار؛
 هر ناو که که ز لبشیدان کر بلا؛ ز خموش نثار سینه ماکر روزگار؛ درج امید
 و گنج دعار اگر نماند؛ دست دلم بجیب رضا کرد روزگار؛ اکنون نظر باستان یک
 حیل دیگر که آخر الحیل آمده است حاصل رضا چهار ماه از روی ارسال سر فلک بعمل آمده
 عزم جزم دارم که اداسطایا و آخر شهر محرم ازین منزل غم و الم خرم و شادمان یا بهوش
 حرمان حسب بمقدور خست سفر بر بندم حکایات شوق و شکایات غم؛ مگر باز گوئیم
 روزی بهم؛ اگر نه قلم را چه یارای آن؛ که از صد کینه را نماید بیان؛ زیاده ازین
 اطناب کتاب باعث ملال و کلال خاطر اولو البصائر است بهمه عزیزان و نور چشمان
 نام بنام دعا و سلام بشتیاق تمام برسد - **رقعه ۸** مولو لیا فیضیت مناصب

اسوة الافاضل زبدة الامثال کریم الماخلاق عیم الاشفاق مولوی یوسف علیخان صاحب
 سلمہ لہد الخلاق بعد از تبلیغ سلام مسنون الاسلام کہ فاتحہ الکلام وخاتمة المرام و بین
 دست استیجو و دستمان خلوص نضام است مکشوف راے مہر سیرا آن معنی نامے
 صورت و صورت نام معنی و حقیقت فزا مجاز و مجاز کشا حقیقت نموده می آید بر سر است
 ضمیر صفا تخمیر کہ ہمارہ مقتبس اشراقات معارف حقایق یقینیہ و منکسر الہامات شریف و قابل
 علمیہ می باشد مستور و محتجب نخواہد بود کہ انچه از پردہ غیب بوجہ فعل شہود جلوه
 نمود میدہد آراستہ و پیرستہ شاہد لاریب است کہ رخسار جان شکاکیتش از غارہ
 نقص و ابروے دلجوئی قدرتش از وسعہ عیب مہر است و حرکات و سکنات ذرات کونیا
 در ہوا اضطار چارنا چارنا بی فضا و امضا آن مالک الملک بے ہمتا اینجا اختیار
 اختیار کہ ہم بآستار اجبار خار خلان دامن عقل است از مقولہ کج دار و مریزہ حفظ مہر
 ادا عبودیت بر چہ اصل پس حضرت جرأت انگشت یک مقدمہ نامرضیہ ستودہ تذکرہ کہ
 از ارغواي نفس امارہ و حث تبیل لبسیہ بعض شیا طین الانس باعث گونہ مضرت و نقصان
 ملازمان بزم قدس انس بود والی الآن موجب شہم چشم آزر ہم ہیچہ ان البجد خوان و بستان
 کن فکان بہت بسان لمعان مہر انور و خورشید خاور فی نصف النہار زد و دید اولوالبصا
 پیدا و آشکار و نمایان ع آنجا کہ عیان است چہ حاجت بہ بیان است ہم اکنون اقتضا
 آب و خور و من المہر و دراز مسقط الراس مدراس لشہر نابرتر و نذر ماسیگر کنجہ اندو
 و غم کرد تا دیگر گنج بزد و کجا بخاک سپردہ تہرہ تو فنی ترک طول اہل و دغدغہ نصیدین فکا

تیغ اجل اہام ہنگام بسر و رفع و دفع ایام عسر و اقبال اعراض و انماض آن ذات
 فضیلت نکات از اتقان اغراض این ریاض مذلت و ہوان سہات و اعظام اہتمام
 استحوال مشوبات اخری و اعتنام عتصام تکمال درجات عقبی رہبر فرخ عزیمت
 سابقہ شکر قلب صد اہت طوبت در مقامات مکافات اجترائی باضیہ باز منہ آتہ از ادا
 و ایضا موجدہ زر محصلہ زائدہ و رفیق طریق مسکت ہبہ معجلہ از ان شغیق پر حوصلہ و دل دہ
 قبول اہل حصول مدعا و مومن اساس فضول اہل اگر و ید امید کہ خوار انتظار بسیار از ملت وصول
 جواب با صواب در دامن خاطر فائز نخواہد شد بصا جزا و ہ بلند پایہ سلام سنون الاسلام لغت
 و استیناس سرمایہ ہدیہ و تحفہ بر ساد زیادہ چہ زحمت دادہ آید الا کہ لطف اعم و کرم اتم کم
 عزیز با تیر و افاقہ روز ہر چیز سہل شد اللہ العزیز شاد و باش ای دل آفر
 عقدہ ات و ایشود ہ قطرہ ما میرسد جائیکہ دریا میشود ہ گام کشایہای شوق جنون تاز
 در فضا کج طلب از ہایت خضر لطف سرمدی سرے بحدود نژاد کی کشید و دست و پا زد
 اضطراب مہاجرت بسکون قرب زمان مواصلت آر میدنلس دیار مدار صاحب مصنف جزہ
 آفتد از حد گذشت کہ سوک عطف عنان بدان مکان طریق دیگر متصور نگشت چارناچار نہاد
 خدنگ انکمان جستہ بے اختیار در خانہ ایشان نازل شد و بدولت نشاطی پایان وصل
 انشاء اللہ تعالیٰ بتاریخ ۲۸ اینما متوجہ استان ممینت تو امان میشود و سعادت ابد
 می آموزد اگر از کثرت گل فلاشتا سہ راہ نگاشتہ آید پایہ علم در طی این مسافت از
 لیفہ دوانت در محل است و برینامہ را از سطور و دایرہ و بار و گرداب نجات عایل غنا

ایزدی بلد شهرستان توفیق گردید تا این گوشه نشین زاویه تحمل باد و گوش و بینی بعد عسرت
و سیکو دست توسل بحمل التین توکل پیچید بالفعل بضاعتی که بار سبکبار بهیا جلی کرد و
قبضه شمشیر و سه تار اغ بهار براسے نذر راجه و یک شیشه ناس جبت آن خیر اناس است
و یک صندوق عطردان و قدرے گوڑا کو مخصوص اقتضا طبع اخلاص اساس چون خاطر فاطر
از دغدغه گرفت و گیر سر بیگان تمانه محصول اخگر بامین است و دل تردد و اثر شر در پیراهن
در صورت امکان وصول سندر اهدار مفت فرصت شکر گزارے است و غنیمت اوقاف
سپاسدار و الاضایع نفس اماره با اعلان حقیقت حال می بودند تا آزاد از محصول
تمت جرم فضول بر صدق این جرعه کش جام ذہول نخبند و تشریف قدم بعضی از منتسبان
خاص آئینه واریگانے سابقه اسلاف است و حقیقت آرا یار فروشت های این سر اسراف
و لذات جبهه التفات چین تغافل مبینا و سرات معنی نما الطاف رنگ کدورت مجنبا و
رقع ۸۹ برادر عزیز مہربان با تمیز سرمایہ فوت گنجینه مروت ہدم غمگسار شیخ
فرید الدین صاحب سلمہ اللہ الغفار بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعای اعتلای اعلام
ارتفاع نام و از دہاد توفیق انصرام مہام احبا خلوص التیام اعلام ضمیر نیر صفا پیام باد
کہ درین ایام بنزدیکی دوسہ روز منشی صاحب رزیدنت دوم از اہتمام سفارش نامہ
کلاہ پوش خویش عریضہ درخواست خدمت افتا این مقام براجہ صاحب فرخندہ منبر جام
لذرائد و از طرف بہمن لہوی حجاج کورٹ نیر و ناصواب دہا ضرورت یکے مفتی کاغذ پرورٹ
ارتنام کنائید نہ و ہنوز هیچ جواب باصواب نیا فتمہ اند و ز نام ہمت از انسجام کلام نریتا فتمہ

انظام امر این مستدام صبح و شام سو قوف انعام خالق النوار و ظلام و رازق جمیع انام است
 نظر بر اقدام تدبیر انجاء مرام مسوده مطلوبه و موعوده محض رنگ ارشام پذیرفته و سمت رسا
 خدمت با احترام امید که بر دو قطعه قرطاس انتقاش افلام تطف انضمام و بر هر دو اسامی شهود
 کرام نقش ارقام گیر و درودی بالا کلام آن هر دو یکے بعد دیگرے بدون انضمام اعنی اخر پس
 از استطلاع وصول اولی ابلاغ کرم ایام پیش من گننام و التزام ثنیت از بر انیکه میجو استنظام
 رواج استقام صدر آن صدارت از گلشن شهادت خدام مفتیان مدبره و تهرنگ و چنگل بیبه
 و علما اعلام و خواص و عوام بدو مدراس هم بنایم پس کی را احتیاطا نگاہ داشته از سبیل تزییل
 دیگرے و انتظام استشهاد عظام هر مقام بتعطیر شام آرزو مرام خود میسر لازم و اگر این
 محض خیال خام ماند و کوشش بد لگام طالع زبون رام نیاید همین حسام از نیام اعتصام
 رب علام برآورده صورت اتمام کار بسیارم زیاده چه بر برادر عزیزان عزیز و نور چشمان
 سلام و دعا دوام عمر و دولت و مزید توفیق کسب سعادت مهتاباد **رقع ۹۰** مولوی **حسب**
 فضیلت مناصب اشفاق مناقب اخلاق مراتب مولوی مفتی سید علی نجش صاحب کلمه الله الوداد
 بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و مننگ دوام صحبت مسرت سر انجام که مافوق التقریر و الاقام
 و از مکام انعام رب علام مستبعد و غریب و واضح و لایح رای ضیا پیراے گرداند
 که بعد و رد و محرم رب و دود و حبت فتح باب مسدود که مرکز خاطر خطر رموز بود تمامه عیان
 این مکان آگاه گذارش عنوضه درخواست نصب یک مفتی و فی الحال لایقت سر بر آه آن خدمت
 و دود و دود من شے بود محض نمود و بمبالغه کامله نسبت باین بنده بے سود دست و گریبان

تخلیف طلب بند مثبت قابلیت از اہل علم فضل معدودہ اند داعیہ الفت قدیم بانی مہالی
جرأت ارسال کا فہم فوفہ رقمہ ہذا و مجوز صلاح تزیینش بہ ثبت مہر کرامت بہر از بہر عزت
و دترو ثبوت سربت و قدرہ سبے بہر سراسر سہرست امید کہ عجلت قبول عاجل بہر
وصول ز اہل فاضل آید و انتظار و رود جواب بشکج اضطراب نفسا یہ قلت فرصت و شد
منورت ہمین مسئلت مانع و راجع الطناب کتاب از دیگر ابواب بعد وصول جواب بسیار
از باب خطاب و جواب بمثل یاد باقی صحبت باقی باقی زیادہ چہ تحریر نماید جزا بکہ توسن
لطفت اتم ہمیدان کرم گرم جولان باد بجمہ دالہ الامجاد۔ **رقعہ ۹۱** الطان مظہر نقہ گستر
تلطف فرا عطف پیر ادام کرمہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ تا قلم برداشتم و اندیشہ
برگذاشتم کہ حرفے چند از شکایت زمانہ پیر بہانہ بر نویسم و بسبیل تحفہ مجاہدہ و ہدیہ دوستانہ
بان استانہ کرم آشیانہ در فرستم مضمونی جز شکوہ سبے سہرے آن یار عزیز در گشت
و مسنے غیور گلہ سبے التفانی آن سرحلۃ ارباب تہذیب و خاطر نگذشت تا ملی کہ تا ساقی چرخ
نا فرجام بادہ سزا و بجام آرزو کمتر میر بخت چہ قدر عہود و مواثیق مراعات بر احوال دین سیا
میشہند و اندیشہ کہ تا طیب و زکار سبے مہر دار و تلخ عسرت و اضلاع بپارچہ طلال و
اکمال در کاسہ مذاق می بخت بر چہ مایہ گرمے ہنگامہ دوستی و محبت نظر بہت می گشتند
آنہون کہ فہم سعادت آنا فانا و از تقاسم و کوکب شرف یونا فیو تا و اعتلا فرصت و
غنیمت نہ استن از براسے صحبت و برالیا و عہدہ خود کمر نہ بستن با غرامی کیست کہ نمیدانند
کہ دنا سبے علی سبے بنیاد است و آئانی شناسند کہ دولت سربہر مشقت نہ قابل امتنا

ازین رو که بکیارگی دل از من برگرفتند و جواب خطوط مرا هم با سخنی شایسته نگفتند
 خیل دل مرا شکستند و بسیر خاطر مرا خستند آخر ترجمی کنند که بنایت در مانده ام و پیش
 ازین در انتظارم پسندند که از خود شرمند ام بفت حالتی ناگفته بهت که قلب ستم را
 کلفت ده است آخر مقال همین که آنچه مکر و باطن کرم موطن باشد از هست و نیست چه
 ظهور کشاید تا شدت امتداد انتظار جان و دل زار و زار را در شکنجه الم نفرساید زیاده چه
 رقص ۹۲ عزیز بگانه فریه فرزند و حید زمانه شیخ فریدالدین صاحب سلمه سبحانه بعد از
 سلام شتافانه و دعا مخلصانه نگارش الفت پستانه اینکه از در دوست چلویم چه عنوان
 رفتم به همه شوق آمده بودم همه حرمان فرستم به حرمان بخت تا این مدت در نزد مردم
 سخت گرفته بود از نرم روی تدبیر در برابر گرم غوی تقدیر غیر از سردی دل و افسردگی
 ضمیر کار می کشود و در فکر چاشت بودم و خود نزدیک تر رسیده که یکباره مرگ را بجا آمد
 شام که در شام غریبه روز جمعه ریح تهنیت بر سر بے سری من و آورو اکنون دست
 و پاشکسته جز تسلیم در ضامن سر نمی دارم مگر با اهل و عیال خود چند س نفسی خوش
 برآرم بعد از آن به بیم که شتر بر کدام پهلوی میخوابد و از درون آون درون چه بیرون می تریابد
 نخلت هم آوا قرض آن عزیز و لها دیده حیا بر پشت پا نهفته که عمر بے برگردد الا که
 حسب کتاب صواب خطاب و آن کان قد عسرة فتنرة الى ميسرة مهلت فرصت آن محد
 مروت دل ده وید و گرد و اگر زندگی باقی است در حین عزیمت را توفیق صمدیت ساسی
 پس رسیدنش یقین و انند و تا ساغر ازل از باده اجل لبالب شد محل گردش را زکوة

زبان کن یا بفکر سود باش یا ای ز فرصت بختبرد هر چه باشی زود باش ، اها ابتلای دین
 و بدۀ که باین شین کشیده لایطوخ المؤمن من حجرو احد مرتین سے چوبارے قتادے
 نگہدار پاسے ہے کہ تا بار دیگر مغرور جاے ، در بارہ فقہ خط محمولہ کے ازان خود
 تغافل علامہ چہ استعجاب استغراب تغراب استعجاب براصیاط زیر جامہ اگر آید باید ابہام
 طی مدرج آن ذی معارج بخصوص انگریزے داروے و دیگر علم و ہنر و دستاورد شاعر
 تلامذہ مدرسہ کہ قبل از مدتے ستادی منظون مستقر الوقوع بود و شیوع مژدہ ورود
 حکم ریاست نواب عظیم جاہ و معادوت بانصرت حیدر جنگ بہادر از ولایت و آگاہی
 برناسازی مزاج و ہیام تنہائی بر خور و اسر سید لطیف الدین صعوبت فرین مٹمراستخار
 و موسس اساس تطلوع و مکدر طبع کہ رافتناع و تائکید بلینج و تائکید وی تان دلدارے آبدار
 ز نندار غماض و اغراض بکار نبرد سے ہر کہ باشد ز حال ما پرسان ، یک بیک سلام ما برین
 عدم حصول جواب مطلوب رجاء و حصول بطرز مرغوب در ارسال جواب باعث تعویق و مال
 خال احساس بایں بغیریت اخبار اختیار جرأت و تمیق افتاد محمول ذہول کہول نشواد
 مطالعہ نامہ آن بر خور و از رشتی خط و سیاہی انکی و سبک و سی خاصہ و پاشانی الفاظ
 و اشتباک حروف مبادی سطور محرفہ با سطور منقہ زحمت بسیار میدہد باید کہ دیگر بار از مینا
 بشیاد دخیلدار باشد و جواب این رقبہ و رقیم آئینہ بعجت عاجلہ می نگاشتمہ باشد کہ
 الانتظار اشد الموت واقع است۔ **رقعہ ۹۴** برادر عزیز القبر گرامی ترا ز جان
 برادران چشم و چراغ مردمان جادمتند جاودان لاله میان سلمہ الرحمن۔ بعد از دعا

خیریت دین و دنیا و سلام سنت سنیه خیر الوزی واضح و لایح طبع سعادت انتسابا و کرمیه
 الفت ضمیمه مورخه ۲۶ شوال بغیر ماه حال چهره و در و دمنود و دل بیتاب را از اخبار
 اندوه بار مافی الهاب کباب آتش بے دو دجان برادر خدا را زما نزل من القدر و در
 حوصله بشیر گز بهرگز مقدر نشده و مقوله معروفه السفر و سبیله الظفر فی زماننا مرجئه
 السفر قطعه من السفر محسوسه و در که و مجریه این سر اسیمه غیر گردیده ع بهر دیار که
 رفتیم آسمان پیدا است و حیرت بر حیرت از زیادت قرض آن فطانت عرض که با دوا
 ارتکاب احتیاط و التزام اجتناب از فراط و مصارف معارف کلیات و جزئیات و استخفاف
 اسراف کثرت موعظت و رشخند من ستمند و لغرض استجاب استعادت و عدم امکان جور
 بعد الکور بتحرض استجاب استعادت لزوم اسعان و طور غفور و وجود زمام نخستین
 قبض بسط هر کار و رکعت اقتدا ضبط و ربط کار گزار کار گزار نوبت کار کار و با سخنان
 چسان توان رسیدن زخم کار سنان زبان و لیوان در سینه سوزان و دل بریان
 ناسوری نکرده که جزم هم کافور فضل زیوان صورت اندمال آن نمایان گردد و یاران نفاق
 توان این کفرستان با بهیلا و گدازات خلاف عباد از صفات ادا و استطراف و استکنا
 نموده بعضی تماشا کنان بر کران نشسته اند و جمعی در ظاهر مدد معاون بود و باطن حسد
 موطن بر شکست من بیست میان جان بسته اند نمیدانم که بر سرم چه نوشته اند مگر خاک
 من از تر و ندم سرشته اند نشسته ناسور جگر نابود و مجبور از فقدان و فوزان مکاتیب
 تشقت اسالیب این ممحن محن زمانه موسوم به عبدالعزیز از بهوش و خرد بگمانه و درو خانیه

در خود سری بچانه که گیاه کامل هم برین منوال در شرف انقراض است و روح و روان
 با نقصان از جسم ناتوان ذی ارتیاض و تلفت انقباض اخبار وصول خطوط کلفت منوط
 در حاشیه رقیه آن براد صفا مظهر بعد العزیز ممکن بود نامساعدت بخت و شومی عالم
 و بر اقدام اقلام سعادت نظام وی برین مرام اهتمام تمام ننمود ابهام انصرام مدام این
 مقام با انضمام هایم ادا و ام برین ستمام حالتی طاری وار که بلا مبالغه عذاب نزع روان
 از گریبان آن سر بر سر آر و ازین مملکه راه گریز و راه گزیر و راه معاوضه مشا هره
 و فروخت خانه کعبت کاشانه بیدیه سببصار پدیدار و آشکارا نمی شود تا از اهل الامین
 و فانی بن و ثنائی اشنین صورت گذر و مقرر شر و شین بر سبیل تجارت یا زراعت پیدا
 آید ازین هر دو هر چه ممکن الحصول باشد بمن فصول باخول سرسهر کبد اعمار و دعو عرض دل
 بر ساعد دست راست تا ایندت از مجلت کتابت همت میکاست اکنون که قبل از سه
 چهار روز سر و اگر تخفیف در دتر قیم جواب رقیه سعادت ضمیمه را انشا کرد و زودتر
 بخوابل سر اسر صراط راستی دهند و بخوشد امن و اطمینان و نور و بدگان خود بندگی
 و دعا و دیده بوسه رسانند - **رقعه ۹۵** بر خور و نور الابصار بطالت شمار
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز بعد از دعا سه خیریت و عافیت دنیا و عقبی الما
 انکه نمی پندارم از حالت پرطالت چه برنگارم بجز یک کار ساز حقیقه و یک چاره پرواز
 مجاز که رادین عالم بکیسه ندارم یا ران گرم جوش از جوش و خروشش پیش
 از پیش پیش خاموش گشته اند و هنوز از چانه زینها سه خولیش در نگذشته کلاه پوش

لم یهوش باد یوان دیوان خصال از حال مفتی این محال قیل و قال و سوال نمود و از خطا
 اجتناب نصاب و جرات نصاب سده آن باب از مدت محمد بعلت عدم ضرورت شنود
 و باظهار این گفتار اندیشه و تلواست مر از یک هزار افزود اگر زنار و از نابکار راه اجابت
 با جابت می پیمود و برآمد کار و اسعاف حاجت شایسته شجعت نبود و مخفیه که لاجب است
 بر مضغفه نزع فایق است علاوه در دسبه و در دسبه در مان فقدان فوزان
 خبر آن نخت جگر و نور و دیدگان و فقدان و فوزان خطوط مسله این پریشان یکاه
 کامل است که دلم مرغ نیم بسمل است چه کم میشد که در خطر مرغوب عمومی شما که هم مکتوب است
 نیکوے شما بود و طرد اللباب ازان باب چنبرے بر بسمل ایجاد و اختصار رقم میشد
 احساس اساس یاس هوش و حواس این هیچ نشناس را از جابرد و بر ارتکاب اخترا
 ازین مزلیه کفر ایاب باے جرات همت افشرد باید دریا بند که از سعا و ضمه پیشین
 اشال با مردم سید میهند یا تا حال آن در مراد و در بند السند است و خریدار خانه نامر
 ناشاد بر سر استبداد یا استطا و تا بعد ازین هر چه در دل غمگین صورت نما شود از کیفیت
 و حقیقت آن نور دیده بصیرت و نور حدیقه خبرت ایما شود و بغیر ازین از من پیمان
 پرسان سلام شوق و دعا فرادان رسانند و تا وصول جواب این کتاب نعل در آتش
 دانند **رقعه ۹۶** مولوی صاحب فضیلت مناصب اشفاق مناقب مولوے
 سید بخش صاحب مفتی ضلع چنگل بیٹہ سلمہ اللہ الواہب گلہ سہ سلام شکوہ پیام
 کہ بنفایح روایح خلوص و تبلی و خصوص معنی مشام صفا انتقام احبا و دماغ کرم

ایام اصداق را معطر و عنبر سازد و در طبق ورق پودینه محض انس و تخم جملیس قیس نموده باطلا
 مدعای پردازد که مجبور از زندگی نفور در بلده ترو انکور قریب دارالاماره بخانه است محمود
 میرمنشی مخاطب بسید منور رقم خانصاحب سلمه الله للفقور فروکش دارد امید که دست مروت
 برست جهت وصول سر دست بر سر لفافه نامه بهر بهیوست داغ همان سراغ برنگار و در نیم
 ماه گذشته این وارسته خاطر خسته رقیه شکسته بسته موسومه آن جیره بند لعلی شکسته
 نوشته تا این عرصه منتظر جواب نشسته عدم تلفظ بر مدعا مستطیل نابود و خبر شمر استعجاب
 و اگر شکسته اگر ذره منفذ ضرر در اجابت سئلت مقرر معتبر نموده معامله بایار شاطر بوده نه
 بار خاطر مله خاطر اندر مخلصان یاور از تکلف و تصنف و در تر نفس الامر خیر و ضیاع و شر
 سر شرمچه رگبند و اشکاف و صاف و صاف محرز نبوده نبوده نبوده نبوده از بود و نبود این
 بود و کبایه بود با نمود تفاوته در بود و حسب دود نبوده اکنون چون با این ناموزون
 از زبان موزون و عده موکده بوده مقتضی مسئله مسئله بوده که در ماده جوالش راه این
 اگر اه بجای نبوده که بست بیدسته فتا و ای نبوده ملفوف این رقیه شده عبارت مسئله از
 کتاب بلانقاب حجاب برآورده مع حواله بعینه بنوک قلم صواب نصاب سپرده از میشتاب
 پیش واسعه و داد انصاف و در افتاده فرستاده زیاده بر زیاده منت بحساب بر سر
 و دوش مصداقیت کوش مخالفت ایاب بهنند بصا جزاده بلند پایه و زین العاجلین صاب
 سلمه الله الواب سلام شوق رسانند و فعل در آتش نهاده انتظار جواب دانند زیاده از این
 زیاده بر زیاده است - **رفع ۹۷** مولوی صاحب فضیلت منافی مشفق مهربان سرایه

روح و روان مولوی سید غلام رسول صاحب سلمه الرحمن بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام
و متناک مواصلاست بجهت سرانجام بارقام ما هو المرام می پردازد که مجبور محضیت توام در بلده
نروندرم مقصلا دارالاماره راجه بیکان فشی کلان سید منور رقم خان صاحب سلمه الله الواسعه
اقامت دارد و اموال که جهت وصول کرم نامه تطفن شمول همین سراغ ابلاغ بر لقا فانه نامه
توجه ابلاغ داغ ارتسام پذیرد قبل ازین بتاریخ ۹ شعبان یک قطعه رقیبه اخلاص عنوان
در خدمت ملازمان صفا توامان سمت ارسال یافته جواب آن تا حال از صواب ناصواب هیچ
منوال چهره ورود بر تافته باعث استعجاب عظیم و شغراب جسم انخلق کریم و ارتباط قدیم
میباشد اگر قبول مسؤل نوسه غازه استقبال بروی صلاح داشته از بهر ایضاح جواب
صاف خود چه مانع می تراشد که بلا خلاف و عتساف معامله بایر شاطر بوده نه بار خاطر
بیقین متین دانسته آید که داعی صمیمی را محض الفت معنوی و محبت قلبی از خود می رباید
و بغرض نفسان و توقع متع و نیوسه فانی زحمت و اذیت اعزده جانی نمی خواهد
میخواهد که از جان کا به ناد بگیرد رنج نیاید کعبه داند که رنجی نرساند اکنون مشکله
در پیش این دلریش است و کوشش کتایشش بیش از پیش است راه سجا نیست که اینجا
ملکن الحصول فتاوائی نیست مدعا بسبیل استقفا ملفوف صحیفه هداست از لطف و کرم
امید اتم که صورت مسئله از کتاب برآورده مفصلا در رقیبه جواب این منقیه مندرج کرده
رهن سنت عجلت ارسالش گردانند و بصا جزاوه بلند پایه و غلام زمین العابدین صاحب
سلام سنون الاسلام بهشتیاق تمام رسانند **۹۸** بر غرور و ابر نور الابصار و شاد

فرخنده کردار محمد عبدالعزیز طالع عمره و زید قدره - بعد از دعوات و اقیات زیارت
 عمر و اقبال و ترقی درجات و توفیقات و سعادت کسب علم و هنر و مزید فضل و کرم مرقوم
 میگردد که وثیقه الرشاد تحریر پذیرفته به ۲۰ ماه رمضان به ۲۶ آن پس از ارسال یک قطعه
 نامه به واسطه اشغال که جواب خطوط موصوله سابق و طالب العلمانه آئینه دخل تئیمه موروده لاحق
 بود فی الحال علی الاتصال بفاصله آن واحد از سر بیاد و بی نحوای حقیقت انتهای القلب
 یهدی الی القلب پرده کشای سعادت مندی و جلوه نمای بخت بلندی آن بر خور و استود
 کردار و زبانه فزای شعله جلال آرزوای دیدار شد جواب عرضیه گذراننده مردم اینجا
 بر ارج که بالفعل مصدوق علیه ضرب المثل آن دفتر را گاو خور و توان دانست بعد چند
 بهمان نزدیکی با خبر منشی مرے بهین قدر استماع افتاد که بر تجویز رزیڈنٹ
 محصور است قلت فرصت راجع بتعید مفرط ضمیمه مشغله امور موفور دولت و عدم شد
 حاجت در نقد ملازمت بعقل صائب منشی صاحب لی لقب بل خود پیش این مسکین
 سر اسرغب با غماض و اعراض سعی و در خورد و در خورد کین ایجاد لطیفه با عنقه جلوه مقصود
 اصلا بالتزام صبر و شکیبائی مجبورے و مجبور مقررے درین مجبور مجبور الحال
 و فور مر و مهلت و دوری با همه نزدیک و نزدیک دوری کو شش نزدیک و کسی جستجوی
 مطلوب قلبی آمده قابو طلب فرصت ملاقات ثانیم از وصول خطوط منشی سید غلام علی صاحب
 بر رزیڈنٹ اثرے و خبرے احساس اصفا من نشده چه از خارج و چه عند
 الملاقات از زبان خود شش چه بقرائن اگر فی الواقع کرده اند و از ایشان بهین توقع

بل منزله تکلمه هم بحسب کتاب و توان ذمه ایشان است امعان در احسان اغراق اطلاق
 ابواب کتاب از سلاست عبارت و در بعضی مواقع تشامح مواضع بسبیل امتحان جهت مزین
 زبان و درایت آن هایلون طالع رشاد تو امان میشود در صورت وقوع مشبهت از وقت
 و مناسبت انابت استخانت به مولوی محمد مرتضی صاحب فی سعادت نماید و باطلاع کیفیت
 و حقیقت تسلط طبیعت بهوس طویت بخشد هر که باشد ز حال ما برسان به یک بیک
 سلام ما برسان به **رقعه ۹۹** خالص صاحب اخلاق مناقب فضایل مناصب شفق مهربان
 سراپا احسان جان جهان خان صاحب سلمه الله الوهیب بعد از اعظام و اکرام سلام سنون الاسلام
 بار قیام و انعام ما بهو المرام می پردازد که اصاحت بضاعت اوقات شرافت سمات و رعایت
 صناعت فقرات لطافت نکات از توضیح لواحق اشتیاق و تشریح مناہج افتراق که سجیه
 نارضیه مترسلان سبب حقیقت و مترسمان کم صداقت است بمشاهده ابتذال و فرسودگی
 و معاند اشتغال نا کارگی دل بے غل و خاطر ترار و گرداب غرقاب تفکر و منفردی اندازد
 عطف عنان ازین میدان و صرف جهان ازین جولان شایان بیمار هجران به تیمار احسان
 نگران است و انعام اکرام و ایصال انصاف نامہ و خامه را از اصابع شفقت توابع رحمت تو امان
 خوا مان بوالعجب صد بوالعجب از بدل بدل فضل سابق باین نحو ز بهر و سهو لاحق و برارت
 اجابت کتابت صدیق حقیق صادق با تجدد تعد و تود و نمایان در صورت مطرد بیت خطا
 نا صواب نامهم سورت ممنوعیت جواب اصابت ایاب چرا مضی ماضی جبرمی ما جرے
 از اجفای سابق از ونگا بے خطا با عطا و لکشی با الحق منتهای متغاسته متغای اینجا مبتدا

مبتلائی اولی است و مبتدای مبتلای اولی منتهای مبتغای آخری اعنی گذارش سفارش
 ثانی و گذارش این نگارش از مبالغه بالغه التبا مبالغه بالغه التبا در مکاتبه مفاوضه
 بلا معاوضه نه معارضه مسامحه و مداهنه معامله معامله بایار شاطر افتاده نه بایار خاطر ^{مناظر}
 عکایه سلام بر سر **رقعه** بر خوردار با تمیز محمد عبود العزیز طالع عمر و زال
 و عره - بعد از دعا اعتلا کواهی مدارج توفیق و ارتقای اقصا معارج تحقیق مزید عمر و قبال
 در تحصیل علم و کسب کمال معلوم نماید که در دالین هجر و مرد آئین صبر حسب اتفاق و هر دیرتر
 با جو به خطوط آن در دگریش در دمنده و تلخی چشش ستمند و پای بنده اول مرقومه چهارم
 شعبان بعظم موصوله است کلم دوم محرره دوم رمضان المکرم موروده هفتم سوم محضر
 مرسله سوم نایز گردیده هشتم چهارم مرقومه چهارم بدست رسیده نهم می پردازد و با سخی از
 هر کتابی بهر بابی و هر خطابی می طرازد در باره فکر زهر هجر صبر صبر چشیدن فی نفس
 رد ارضا پاکشیدن است تخصیصا انگاه که آن نکو قسمت روبراه از سیرت جلت به
 طبیعت من رو سباه بوده باشد قلت فرصت خویش باعث فرحت سینه ریش داند و اضا
 بضاغت گنج روان عمر گذران سرسایر احزان جان ثلوان ضیق لهنس مردم خانه بضیق لهنس
 من ریج و الم نشانه نشانه شاخ نشانه زنانه ستم نشانه چاکه باین تیر جفا نشانه نمی کند
 تکرار خلف تکلیف و گذارش سفارش با احساس اساس استوای که رخنه نامو خوش دار
 و مظنه تنگ بیمه کار بود حیث و فور شعور آن بر خوردار سعادت و ثمری نمود بایار شاطر
 که با خاطر استقامت اسبابی رزیدنت یا دیوان بحصر بقصر من همچون سیادین

بیابان کو ہستان کہ غیر از جنس بے فصل حیوان مصدوق حد انسان پہنچ مکان نمایان
 نیست چیت الاستعلاج طبیب کا مل از مریض جاہل یا استخدام قوی صحیح الاعضاء از ضعیف
 نحیف مغلوب بدست و پا جواب سائل از جانب مجیب عاقل سپر از تعظیم سلام و تقدیم کرام
 امر ماوربہ حسب ارقام اگر از ان مقام مشکل است درین محل مشکل ترست و اگر در ان مقر
 مشکل ترست درین موطن نامکن منت میسورہ مقدورہ ذات سامی از ماضی تا حال تلزم
 سپاس حال دستقبال عاصی و شکورے موقوف رؤف شکوری فرط بذل فضل اگر
 باخذ سفارش اربت نہ بنام راجہ مکمل قاطف بے اندازہ و علاوہ ارتہان بے پایان
 این از پافادہ گردد و چہ مستجد ابیات پسندیدہ مولوی حافظ عبدالحکیم صاحب انوار سہیل
 محفوظ حافظہ این محفوظ حافظ حقیقی است طلب محضر از اول امر نظر نمایش راجہ و مرم
 اینجا بودہ نہ گذارش پیش رزیدنت کہ خصوص عموم این فریق بسجیہ مرقومہ نامہ خصوص
 طریق قبل ازین تحقیق حسب التعمیق تصدیق کردہ ام ورود رزیدنت از کوچی نہم این
 و ملاقات من با او بفصلہ سہ روز بخوبی و شایستگی و گذارش خط سفارش و عین
 مکالمہ مطالعہ اش بتکرار و اطہار مدعاس پس از استکشاف او و استعفا جواب ترد و نصا
 ادکاپاسخ بعد تحقیق و تفتیش از دیوان و تالکید ارقام بسیار بسیار سلام بصمصام الدولہ بہا
 رنگ اتفاق گرفت و اخبار این بزدہ کار روز دیگر از ماجراے امر من و عن دیوان نیز
 نقش صورت پذیرفت بایہ احوال مقال و پیغام سلام بہ بباد مرغز الیہ کہا ہی حالی گردد
 و در طرقت استماع البقلہ استشفاع و استعفا جرم فضول اتناع و التبع و دیگر شرف

و اغراق مبالغه در تغزو مکان و عدم امکان وجدان عدیل آن از اولویت محل و مکان و سنگ
دشت و خوبی اسباب چوبینه و حسن ترکیب استحکام بنیه و سازش با میسنری منطقه که
قیمتش تا بمقدار مقصود خاطر رسد بلکه از آن هم منزه اید گردد و حاصل لغتار گذار کار حکمت
عملی است به حکمت حل مشکل توان کرد به حکمت کام دل حاصل توان کرد به صورت
عدم پیش رفت هیچگونه تدبیر رضا بقضاده و شکر بر تقدیر نموده کما بیش معامله از پیش
باید برد که الوقت سیف و الوقت حیف استفسار خرج روز مردام بالمره بحیرت مستولیه
نمونه آئینه کرد که چه لک تغایر ابلاغ سید لطیف الدین طالع عمره زرقه و ضدین گفته او
چه مانع و مضائقه داشته و طرفه طرفه که رقمیه قیمه خودش باری اجابته و ایجابا اعلامیه
که تا اینجا پانزده ام خود را لا علاج و ناگزیر در مصرف و مطعم و مشرب بدست سید منور رقم
منشی ولی لقب داده ام نزد ایشان بضر المثل حیوانم مانند آئینه در خود حیرانم و همچو مار
بر خود چپا نم بهر صورت و شکر و سپاس پردازم مگر از فقدان برج خوب و تمنا کوی تنه
دیگ آسا جو شام و قلیان صفت نالانم بر تقدیر وجود شالی سکد اس بهتر از سعی
تلاش وافر یک بسته پر بار یا بهر مقدار که دست دهد همراه بر خور دار سید لطیف الدین
در وقت غزیت اوسبت این دیار اگر صورت وصول پذیرد اینجا بکشت و کار رفیع
معدومی آن جعفر خوشگوار و دفع محرومی این غریب الدیار ناچار رنگ قرار گیر و مدینه
مهره است و چرخ و پیله از نزد غلام حسین صاحب خسر لویه منشی سید غلام علی صاحب و در
دیره نیلور صد رو پیله و برنج بار یک کاف فی بی سبوس پنجاه پژی از نزد شیخ فرید الدین صاحب

دلیل نابینا می شتی فرض گرفته ام باید معلوم آن برخوردار باشد که حیات مستعار اعتبار
 را نشاید ناخوش مزاجی عارضی بعدم اشتهاد فساد مواد اعتد و احتساب نه اشته مجوز اطمینان
 کتاب و التهاب قلب سعادت نصاب گشت بعد ازین هرگز هرگز و سهام جزوی از سرگشت
 نخواهم گشت استفهام کیفیت استحصالی رضا با استدکات اینجا بعد انقضای میعاد و کرة
 بعد اولی قبل ازین مرقوم شد و جواب نامعلوم باید ضرورتی املایا به و به برخوردار رسید بطیف الدین
 بعد از و ما آنها که حقیقت غلا کثیمت علاج و اجرت خالی تیاری چوب دستی ازان اعلان خدمت
 خیر الدین خان کند و در صورت زیادت خواهش و رضا خاطر عاظرشان آگاه نماید تا عذرا لانتها
 همراه گرفت آید **رقعه ۱۰** خان صاحب شفاق مناقب اخلاق مناصب المنن والاحسان
 جان جهان خان سلمه الله المنان سلامی چو اخلاق نو مشکبوی بسلامی چو افلاک
 نو در نشان بآن سر حلقه اولو الفضل والاعسان میرساند ویرست که این حقیر بر تشویر
 خاطر کسیر از عدم تیسیر التفات نامر با توقیر آن دستگیر بنظیر مضطر و دلگیر است با عرض تقصیر
 تحریر تکثیر و توقیر اسعاف امور بر نادر و دیگر مباد احوال ملال مالا مال من پریشان بال
 اکلال شمال تا حال شمالی روز اول قشال شمالی همان آتش و دوشینه در کاسه است به
 تلافی دیوان باوصف گذارش سفارشش آن سرمایه جان جان جهان که بر بان قاطع بهروز
 من در مائده روزی بود بقطع تسلسل دور مگاید زمان نقطه داری هم بخط تلافی مگاید
 غموم و احزان میلان تجاوز نمود و تکیه و رد و رقیه ثانیه بشرط صواب به سامی منظره که فی الحال
 موسس اساس تشدید مبانی لطف نامیده شش شود اگر نامه سفارش تلخیص نامورار بگشت

کمشنر سائر مدارس که وجاهت و جبهه پیش راجه و عادت مراسله و مکاتبه هم دارد و دستیاب
 شدن نقش امکان بند از مغتنات وقت دانسته آید چون ازان شفیق تحقیق لایالی
 وصول جواب خطاب بر اضطرار این محول آشنای زانویه شکسته بالی و پریشان حالی مشکل
 دل قوی ضعیف مضجیل چپ سان بغوزان این مطلب تعب طلب با همه قوت منعوت قوت جرات
 کتابت گیر داما بمثل آرزو عیب نمی باشد از حفظ انجیب آن محسن بے عیب در باب این کتابت
 نیز حتی المقدور ریب نیست توسن کرم بمیدان نطفه اتم کرم جولان باد بمجد و آلہ الامجاد
 رقم ۱۰۲ بر خوردار نور الابصار بخت یار فرخنده کردار طالع عسکره بعد از دعا
 خیریت دین و دنیا بر اندک نامه جگر خراش آن بر خوردار در عین انتظار چهره ورود نمود و آه سرد
 از سینه پرورد و اشک گرم از چشم ترازم کشود ای فرزند جگر بند مشکلی نیست که آسان
 نشود؛ مرد باید که هراسان نشود؛ در هر زمان و مکان مردانه باید بود و قدم اثبات افشود
 اینم از جان مغزیه و بجای نگردید که کار موقوف بوقت است که چون وقت رسید؛
 خواسته از بندرمانید که گمان را به ملاقات من براجعه که از اول غازه و شواری بر روبرو شد
 و غایت چند گاه حسب مابیت الایم ثم الایم بتقدیم لازم تردد و روبرو کردن اصل معادرت
 بتولین و نقولین از نشا اهل و عدم امتناع و شامخ منشی صاحب کرم مناقب بانضمام در و اقام
 عبادت اصنام که علاوه و دام ارتیاض و تعبد و شغف تعمدش در امور موفور ملکی و ششت
 باطن و ظواهر از عزل ذهاب رز بیزنت قدیم و نصب و ایاب جدید نظر برنا معلومست کیفیت
 طبعیت و موافقت او بوده بوده بشتم ماه گذشته بعد پنج ساعت روز بوجه خاطر خواه جلوه

نمودند و زیر ابروان چرخ بود قلمون و کل امر بر قوت مرهون و باوصف تنگی وقت بشود
 سوار خلافت آئین خویش پیش این دلریش استوار و باب خطاب و جواب برکشاد و خلق را با
 بجا آورد و در آخر مغز است که در که حال وقت سواری من نزد یک رسید شمار باید دیگر نوبت
 بوقت فرستم زحمت قدم رنج کشید الحاد از ملاقات راجه باذل محفوظ گردیدم که اورا خلق
 مجسم دیدم عرض از خلق آدمی خلق است ای خورشاد خلق کاوی خلق است ای پروردگار
 عالم با این همه خبر به اشرف اسلامش عطا فرماید اما عیب شدیدی هم دارد که در صحبت بر اتم
 ملاعنه بر ثبات دستقلال ملت باطله خود قدم می افشارد و گل بلا خاگر کجای کجای کجا
 دادن یک بومون در عقیده اش موجب عطا و به بر من است و همین رهنم است که عموم
 اکرام و انعام او مخصوص اهل اسلام کمتر است و بهر دایره فرستیم آسمان پیدا است
 نوزان مطلب جهان این ناتوان موقوف گذارش خط سفارش موصول و گذارش خط موقوف
 مراجعت رزیدنت از بند کوچی که قریب یکماه میطلابد و اراده دیوان این بلد در تفویض عده
 مذکور و تخصیص کسی مفهوم میگردد که از زبان سیواری و اردوی و انگریزی بهره و اتمیه گرفته
 و در مرافعه مقدمه کورث بلا مداخله ترجمه بخوبی قادر و توانا می فیصله بوده باشد و از راجه اسان
 کفایت سرکاری در باب فتح باب سدوده چندین سال خدمت افتابا همه داعیه ضرورت
 کامله رضامندی به همان گشتم دور واک هیچ شهر و دیار نیافتم که نرسند بخت در بازار
 مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ زنده بفرقم و گوید که مان سری میخار با این خواهش و
 کوشش آنرا عاید اهل اسلام باین در مانده مستدام امید بنا کار ساز نبی نیاز چه میکند و شتر برده ام

پہلو میخواست مدعی قوی که منشی رز ٹینٹ دومی است و استعداد عربی بهم دارد و در علم فرائض
 مهارت کلی و از نوشت و خواندن انگریزی و زبان اردی ملیو کار نیز واقف و آگاه و مورد
 فرط التفات کلاه پوش خویش جهت آن خدمت بگذارش در خواست دندان طبع تیز کرده مگر
 اکابر این بقعه با اتفاق همه از وی راضی نیستند و از من ستمند خو سندن چون نین و تفرز مفتی
 محض از برای خاطر مسلمانان است به بیم که تا کردگار جهان با درین آشکارا چه دارد دنیا
 بفعل محضه دارم کنی تو انم بزنگارم رضا بقضا در داده ام و دل بر تو کل نماده ام و من تو کل
 علی الله فحسبید دیگر اگر چه معلوم است که النصیب یصیب و بے مگس هرگز نماند عکبت
 رزق را روزی رسان پر سید هد به اما چون هنگام حصول مرام بعلم علام رازق الانام است
 جزم بر محبت و رود و بهبود ایام به روزی و انصرام آلام فرصت نمود روزی چنان توان
 و چگونه شایسته و شایان عقل خردمندان تواند بود هرگز هرگز اندیشه نخل همیشه در باب
 اغتراب آن سعادت نصایب اجازت جرأت منیه ه که ولا تقوا ابا یدیکم الی التملکة
 چه دانا همچو نادان گشته غرق است به زوالش تا بنادانی چه فرق است به
 اینجا که شهر ناپرسان است همه شیا از ماکل و مالمس بس گران است جنس بے تمیزی
 و متاع بے دینی از زان است رشوت خوار بے بعلائیگی پیش هر یک از ادانی و عالی
 چه در بار و چه باز اگر خیل آسان است از صغیر تا کبیر و از فقیر تا امیر هر هر واحد در ایم
 و دنانیر را خواهان است غریب بے زر و در مرم خویش از مرم طبع ابن جمیع ستم کیش
 حیران و سرگردان است زر دار اگر چه از زوال ثبوت جرم بشمار مانند زال لا عسر

و زار و زار باشد و در معرکه کارزار از پیش برون کارستم و شان است کار کار زار و اران است
 و کار بے زار بے سامان است مضمون صدق مشون بے ای زر تو خدائی و لیکن بخدا
 سنا عیوب و قاضی الحاجاتی بآب الحاصه درین شهر غایت بهر پیدا و نمایان است اکثر شرفا
 و نجبا بانفاق اتفان دارند و از اتفان نفاق گمانی معنوی آن سوئے آشیانه عنقا
 و آشنائی ظاهری ابن الغرضی از جل الوری اقرب به لباس همگونی مفلک سایه شرف برگ
 دران دیار که طوطی کم از زغن باشد از خود سر بیا سر یکله اینجا کشیده ام چپا که ندیده ام
 بے تکلف آهوی رسن بریده بودم اکنون صید دست و پا بسته ام طایر بر هوا پریده بودم
 الحال مرغ بال و پر شکسته ام و هر انتقام آن کشت اکنون زمین که داشت به آسوده
 چند روز به پشت پدر مرا به اگر چه تسلیم بانگ بل من مزید در اظهار اطوار نامردمان این
 بیابان میزند اما مخافت طالت اطالت دستور و بر سینه کتابت می نند سه مردمانیکه
 اندرین حین اند به بدتر از زمره شیاطین اند به با همین مردمان باید ساخت به
 چه توان کرد مردمان این اند به ای سورد و سرور سینه رنجورای نوز دیده بے نورای ^{مادر} الله
 ای شیفته پیرای غم داده غمیده ای بر یک پا استاده در دو دیده ای پاکیزه رو سخن
 شنوای باطاعت امر من در گرداگرد روز امتحان حوصله فراخ آن سرایه جان است
 کاخ و باغ خود را از خیالات فاسد پرداز و تا چند روز با سوز هاجرت می سازد در خصوص
 خور و پوشش باختیار قناعت میکوشد مطلب گرتو گری خواهی به جز قناعت
 که دوسله نیست همنی به کز بزرگان شنیده ام بسیار به صبر درویش به زبند غنی به

مردم خانه اگر همان نوازی مردانه و گذارند در همان محیط مستمره ماهیانه که محبت
 روزی سان یگانه بتصرفیات زمانه ستم نشانه دستیابی شود از نان و نمک گذران
 میتوان کرد هست بر مردم عالی گهر بخل ز اسراف پسندیده تر؛ گرچه عطا
 در همه جا دلکش است؛ هر چه بهنجار بود آن خوشش است؛ درین جزو زمان خوشیا
 و دوستان چیزهای جز خسارت و نقصان متصور نیست دوری و رزیدن به که نزدیکی
 گزیدن همه یار تو از بهر ترا شدند؛ پی لقمه هوا دار تو باشند؛ چو مالک کاه
 از مهر تو کا هستند؛ زیانت بهر سود و خویش خواهند؛ ازین مشت رفیقان یابی
 بریدن بهتر است از آشنائی؛ مظنه که عریضه درخواست در اواخر ماه صفر گذرانیده ام
 و در اواخر ماه ذیحجه مدت رخصت تمام میشود ظاهر ا در اوایل ماه رمضان تحریک سلاسل
 گیر و دار کار و بار من گم کرده روزگار بر سر کار خواهد آمد و مدت گذار روزگار در انتظار
 گریختنی نقش کار بعلم پروردگار از محب علیخان صاحب اختیار و عدم اختیار استحصا
 رخصت سه چهار ماه ازین جایگاه و طریقه و قاعده رو برآه منتفسار کن و مرا از ان
 واقف و خبر دار زیاده بجز دعا چه دعا **قصه** مشفق شفیق مکرمت طریق
 لطف حقیق سید منور رحم خان صاحب کلمه الله الوهاب السلام علیکم و قلبی بین
 یدیکم بنین لواح اشتیاق و توضیح دواهی فراق که آشنای مذاق تکلف اتفاق
 منرسمان آفاق اگر چه حراق باطن اخلاص نطق از انفاق سائیر مترسلان ستمبری
 الوفاق طاق اشتراک این طایفه منتسبه النفاق بس بر دل مشتاق شاق قطع نظر

از اغراق مبالغه لاطایل انعکاس قلب سراسر با اشتقاق قابل مقصد یقین شایید که بعدا اگر آئیده آید
 اگر چه شره طبع مسلول الخراق استنشاق رائحه بل من مصیطر دارد بل کوس لمن الملك الیم
 می نواز و مانند کند نداند که نواز آید دنیا مدیک و ان بصدمشاق ضیاق در سیهشاق سکلان
 رب خلاق در سجا اشتقاق آن مجمع الاخلاق تا به هره بهره در تمام با قلام بهر اعلام
 هنگام قرب وصال بغضیه غور شید اشتراق مکرمات انطباق است رزاق ارزاق اعتناق
 اعتناق از بند جدا سزای روزی گرداند انشار اسد العی از تر ناولی هم در آن
 سراسر اشتقاق ابلاغ می یابد اخلاق ابواب فرصت فرصت اطالت اشتقاق نداد **قصه ۱۰۴**
 شفیق با تحقیق حقایق طریق معارف حقیق غوث نواز جنگ بهادر و ام تطف السلام علیکم
 و قلبی بین یدیکم خط خیریت آمد و ملال انتظار رفت منزله قرب مواصلت داد و کلفت بعد
 مباحثت از دلها کناره گرفت سرور موفور آورد و غم دیرینه را بر دغبار کدورت فرو
 دلو آغشته در فحمت سراسر طبیعت برخاست سرامتخار و البستگان بر آسمان است و جبین افتخار
 و در دستان بر زمین و جوب شکر واجب بر عطا شفا ملازمان زبان خاموش گو یا کرد
 و دست پست کوتاه و دستان در دعا حضرت یزدان بلند انون منتظر قدم نشسته ایم
 و آماده خدمت بپایستاده تکلف کثرت سپاس دار با وصف ظهور قلت خدمتگذاری
 قامت راست از بارندامت خم کرد و آبروی الفت پرستی در ربلود و عرق خجالت بر روی
 بے آب آورد و گندمی حواس در رمضان شریف بیشتر میباشد و میل خاطر بطون امور دیگر
 بس کمتر بروننگ پاسخ خنده نگیرند و اجمال تحریر بر تفصیل منفع کبیر و اسپرند باقی همه اینجا

صحت باست و عافیت آنجا همواره اخص مطلب و اجل مدعا - **قوله** ۱۰۵ شفیق
 با تحقیق من مولوی سید محمد صاحب مودودی دام لطفه - بعد از سلام اخلاص پیام با هو
 المرام ارتقام اینکه احساس اساس نبل فضل لازم و عازم لقا و لکشا و سابق سابق عرصه
 حذرش کرباستانه تفقد کاشانه شده خذلان حرمان در خورد و در خورد گذارنش و نگارش
 آمده که استحقاق اختصاص امد و میان صاحب بزیادت عنایت خاص کلفت کثرت عیال
 وجودت و عجلت استمنا و استغراق محنت از ایشان در خدمت محسوس طبع الفت مالو
 ملازمان عدو مال میشود در مجموع زیر مشا بهره که از سر کار مقرر گشته نقص و تکمیل و تقریب و افراط
 مخصوص اسم هر کس اصغارا و استقامت موقوف و منحصر بر تدبیر و تجویز آن ذات با توفیر است
 حق پیشینه و تذکره اینکس را با والد ماجد مرحوم آن مخدوم زاده کریم نفیس بوده جرات گستاخی
 سپرد که در صورت صدق این خبر مشا بهره صاحب موصوف بملاحظه اینکه یک تنه کار چهار نفر
 تواند کرد اگر نسبت مردم دیگر زیاده تر مقرر فرمایند و در از مرحمت و بصفت متصور بشا
 و منت بے غایت برین صداقت مرتبت توقع لطف و کرم بمرتبه اتم دارم **قوله** ۱۰۶ عزیزین
 شکست چینی دل هم آواز شکست چینی و دعیت آن قهقخان معذرت بر نیاروده که جز
 گوش کران یگانگی الفت بشنیدنش توان پرداخت و آن همه طوفان عرق فحمت که جز
 همان رومال مطلوب بسر دست حسرت از رخ ندامت پاک توان ساخت و درین صورت
 گم گشته که هوش این خود را موش بران همه اثر کرده نگارند بعد ازین ارسال هر شسته
 نسبت این خاکی نماد لاشی مدظرف گله مناسب پندارند در بطریقه انفاقیه نیز در زمان

آینده بیک کینه خرقه از کار فرشته مربوط تر شناسند و درین ضمن قماش سبب تکلفی در کارگاه
 یلچینی بلام می یافته باشند و السلام علیکم وعلی اخیکم **رقعه ۱۰۶** مشفق شفیق معارف
 طریق حقایق حقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب غوث نواز جلالت بیاد در دام کرم
 السلام علیکم وعلیکم وعلیکم بن یکم قبل ازین بهمن نزدیکی عریفه نور چشمی موسوم اسم سام
 عرض پریشانی نگرانی و گذارش تپش کوشش و کشش آرزو مندی عاصی ناچیز نیز در
 نویلش میل گذارش و نگارش داشت ایندم غلش و خار خار قلم الفت رقم بغوث ای تلواست
 دل ترو در منزل علم تا سبیل ساسن تا کید غور و فکر تان سر حلقه اهل فکر و ذکر برافراشت **رقعه ۱۰۷**
 شریف بدین روضه لطیف ازان منزله کسب براتکای رزاقیت رازق لطیف و قناعت
 و التماس کد مرغیف خفیف درویده غمنا و دیده این ضعیف خفیف که همچو آن حریف
 منیف رنجنا کشیده و زهرنا چشیده شخص است که لال قمره بعین قره امین از دید وادید قره
 امین دست دهد و درین ضمن تدبیر و تدبیر کار خیر تحت جگر با حساس بصیر از طوابع حالات
 کار و بار مرد و خواستگار و رفیق نظر در رذایل و فضایل شمایل مکارم و ذمایم و قیام و مکان
 باطن و دیده و فهمیده شود و سعت سمیعت محض ثبوت اسید مزید از واسع حمید تخصیصا
 بهر مسلمانان و زین شهر ناپرسان که باوصف عدم وجود سود و بهبود لطف و احسان هزاران
 جان بلب آید گان بلب آید نمان رسیده اند و اینجا ابا و جداد دولت و عزت را نام و نشان
 نیافته اند اینجا ملازم و دروازه دانست آوازه خود و دیده اند سیمایا که بعد بجا نشت
 آرزو مندیم؛ الحاصل فکر بضعف کامل که فی الحال بحال آن عزیز باذل باذل شامل است

اینچنین پیوند وصلت و عقل ناقص این ناقص بس ضمیمت می نماید توقف برود و محمود دارد
 ترک و توقف این امر مسعود و مظنه که نام محمود و منتج تلمیذ و تاسف خواهد بود و صورت عزیمت
 نصبت که هر آنکه عجلت مفراطی طلبد اسناد و وثایق نایب زمان سابق از طرف با شرف
 نواب مغفرت آب اگر چه تقویم پارینه بیش نیست پیش خلیش نگا دارند و عیب فرد نگذارند
 که گفته اند و داشته آید بکار، اگر چه بود زهر بار، **قعر ۸۰** تخلیذ گلشن
 فیض رسانی میراب روضه قدس و ابر طیر کام بخشی و کامرانی نواب قاسم الدوله به ساد
 نصرت یاب جنگ دست نیکار نه ارجع المثانی طوطی نهادن شکرستان شیرین به
 بشکر شکر حد یقه پیرانی عذب اللسان حسن تقریر اند که چاشنی قند و نبات کلام خوش
 نظام بکام و دبان حقایق طینتان معارف ترجمان انباشته و ببل نوابان چنستان
 فرخ قالی بغمه نعت شاهیدی صلی الله علیه و سلم است افزود است میرابی گلشن خیر که نال آقا
 ذابغه دهن شین در ریختان طابع هوا پرستان بستان سر اسحق و یقین گاشته
 طوطی زبان و قفس زبان از ترانه سنجی حد آن چمن طراز کون و مکان لال است و عند لیب
 رنگین صد قلم را مدیا سخنستان کاغذ بشا خسار انامل در آهنگ تحریر نعت آن نخل نشا
 ملت کامل صغیر صریح مجز کمال اما بعد تحفه بے بضاعت میوه چین باغستان خلوص و دواد
 در مذاق عذوبت اتفاق خاطر لذت چشان محفل حلاوت ایجاد مقبول و پذیرا بود گلدهسته سلام
 شکر که که سحاب خط الغیب آن قاسم سیر ریاض دولت که با مروریافت حقایق میرا بے
 حدایق نصرت از اسم مسمی نصارت دود لال ازار معرکه جنگ اند در چمن محفل عشرت منزل

سکندر عالمی مرد مک طینتی خسرو شوقی که معاصی اسم کرم رسمش از مهر انور روشن ترست
 و مجمع بے سرو پای شیدار با وصف نقصان بفیض عیم آستان ارم نشانش بهارستان صفان
 کام جان و نظر از اوج فلک عنایت بارش سفارش فرمود و درخت بے برگ و برشوره بوم بچو
 را بر سر سبزی و شادابی رشک سدره و طوبی و المنود و همین که ابر مطهر افضال بمثال رنگ
 تراوش بر روی کار آورد نسیم عنبر شمیم این بشارت طرب بشارت که نخلبند لطف بے غایت
 طلبه اشت با کوره نامه مولوی قدرت غنی صاحب مغفور موسومہ این غوره چین بسا تین چند
 سطور منشور کرده از مہب اخبار برادرم بتا بر برقی برق آسا ارسال آنرا بر ذاک بیرنگ
 رنگ ربیع فوز عظیم نصرت و فیروزی جسیم بحر حریف خریف عسرت و تغیر حال مستقیم شمرده
 خار خار فقدان خبر فوز آن آن خار غلطان دامن خاطر نگران است و گلخن ساز گلشن جان
 و دل مضطرب و پریشان از آنجا که در موسم برگ ریز مکروبات خارستان جهان دور از گل
 جمعیت چون غنچه پژمرده افسردہ نشسته و برگ و برار ارم و قرار رنجسته و شاخ و بن شکیب
 و اصل بار کی شکرسته و بلبل کردار بغفس در ماندگی زار و زار و در زیر بال فکر چارہ کا
 گرفتار و ناچار میخوابد کہ از صدمہ رعد ناله و فریاد و برق نایرہ آہ و تپش نیم بسلانہ
 دل خویشی بند بند آن پنجرہ کہ عاین و مانع طیران است از ہم گسسته در هوا بوستان
 آستان مکرست نشان بال پرواز کشاید تا خود ہم از حصہ و بہرہ گلبرگے بہ صغیرے
 مرغان خوش الحان گلستان در دولت نعمہ محبت و ثنائی لطف و عطا بے غایت مہربان
 زیادہ مزرعہ نفییدہ و بے آب آرزو ہا منتہسان جناب مرحمت قباب پیوستہ خرم و شادابی

و کشت انانی و آمل اعمادی از سموم هجوم هجوم و غموم مدام خوشید و به آب رقعه ۱۰۹
 جواهر زواهر تسلیمات و لای تمکالی کور نشات بدست ارادت در طبع فزونی چیده پیش کش
 صیر فیان آستان فلک نشان می سازد و بنظم فراید منشوره ماجر ادرشته جزات عرض مدعا میبرد
 که قبل ازین جوهر شناس لطف مملو قدرت غنی صاحب مرحوم بطلب هر خطاب الود وجود
 این فدوی بامود باندازه اینکه شاید از شست و شوی واقعی الشاک ملازمت سرکار
 جلای آب و تاب افنی بر روی کار آورده شایسته تعبیه فلاحه تا بید امور موجود خود توان
 پرداخته بود و همدان نزدیکی باندک فرصت طلبی غش پیکر هیولا ایشان در بونه دست
 تعاضل الارواح بگذارش مشغول اجل نخیته قالب حد شد فدوی با حاسن یاس کلی با قوت
 میذاب خون دل مضحک بعضی رقیبه موسوم قاسم الدوله بهادر متضمنه حادثه و متکشفه
 کیفیت جلوه گری می باشد مطلوب قلبی بجلل و حللی صورت پذیر می ناخن بندی در داد مشتری
 روز ما بزار تفقد ایشان از دوکان رعایت حفظ الغیب با شتر نقد قلب این کم ارز
 راعب مستلزم ابلاغ جواب فوید نصاب ارسال فرمیده نامه دست خاص مولوی صاحب
 مغفور پیشتر و تهمینه روانگی فدوی هم برود و هر چه پیشتر از پیشتر گردیده و مستوجب
 ترسیلش بر سبیل انجیل ادلا و میل فوز عظیم سعادت غزمت این محل ثانیاً آمده بعد و رد
 و نزول این شهر حلقه گوش عبودیت بهر از انبر نیز نگ و هر به بیج و تاب اطلاع این امر
 رسید که واسطه العقد نامه مرسله بدست بر و نقدان دولت فلاحه گردن جریده و مول
 ندید الحال حصول اموال اشته بنده پرورد و غر با فواید سرکار فیض آثار است ۵

اقبال بر کسیکه یاد کرد و به بخشش بدر فیض تو رهبر گردد و به السیر و از جود و عطای
 چه عجب به کاین پاره مسطرکه احمر گردد و آفتاب عمر و دولت خدا بگمان برو نطق افزا
 معادن فیض و احسان و نوزاد فروزی دیده عالمیان جادوان تابان و درخشان باد
 بمحمد و آلۀ الامجاد **رقعه** ۱۱ مشفق شفیق عواطف طریق من شسته محمد صدیق صاحب
 دامت مکارمه بعد از سلام اشتیاق پیام ابرام طبع طراز زمان عالمی مقام اینکه فقیر ظاہر
 و باطن کسیر صدق و ارادت تخمیر به تحقیق و تصدیق صفات ملکی سمات آن صدیق عالم
 توفیق از تہ دل صدیق کامل و باستعداد خدمت ذی کرامت طالب مایل و حش و
 تشوین مشفق حاجی رحیم اللہ خالص صاحب سلمہ اللہ الواہب بتقریر تذکرہ تذکرہ اینہ
 بے بہرہ تربیت افاضل افاضت منزل فلک مشاکل محرک آن سلاسل و بجرات استطلاع
 اجازت حضور فردا و استطلاع وقت فرصت و رسالت این یک دو کلمہ غلصہ مشتاقان
 عازم و شاغل شروع گرفت قبول افتد زہی عز و شرف ہے۔ **رقعه** ۱۲ ہر بخور و اراک مکار
 سعادت و شاد اقبال آثار سید لطیف الدین طالع عمر کہ بعد از دعا خلوص آلتناہ مخصوص
 انتباہ آن رموز الفت آگاہ سعادت و ستگاہ یاد کہ الحمد للہ جاری حالات این پر گناہ
 رو سیاہ بصحت بدن و عدم کلفت تن ظاہر خاطر خواہست و شام و بچاہ و گاہ و بچاہ
 عافیت صورت و جمعیت معنوی آن محبت پناہ بلا اشتباہ دعوت و مسکت و حضرت آزاد است
 قبل ازین خطہ از سرنجاک دل منحل بے اختیارانہ بان کم ادراک چچاک زمانہ رود گزشتہ
 ہر آنہ تر نیم و نگارش نامحاذہ موجب شورش باطن مروانہ شدہ باشد اکنون واقفیت

و شعور بر کیفیت مکنون مستور از روایت و حکایت شیخ نور که حضورش در اینجا
 بر یافت راجه آنجا صورت ظهور گرفته باعث اثبات معذرت و برادری ذمت آن
 سرمایه سور و سرور و لذت و خجالت این رنج و مجور و کتابت یک رسالت و یک کاف
 زلت مذکور موسوم و والد ماجد آن راحت صدور صداقت محمود متضمن اقدام سعی موفور
 در باره تقویض خدمت بنام فرخ فرجام آن سعادت گنجور گردیده البته که ملاحظه مصلحت باقی
 مطالعه مدافعه غصه و ملالت لاحق خواهد کرد مظنه که الحال عدم اعتماد موافقت و الفتیاد
 مستقبل آن ناز پرورده از منته ماضیه سبیل احتمال و طبعیت و احمه طوبی ایشان مانع
 نامزد گردانیدن عهده مفوضه خویش باسم سعادت رسم آن مرهم سینۀ ریش میکند طور
 سلوک طریق پیش گیرند که از فهمیده خود نخاشی و رزندگان را کشاید و مدعا بر آید زیاده
 چه ترقیم باید **رقعه ۲۲** بدخوردارین رباعی عمرت دراز باد براحت هزار سال به
 توفیق یاورت بسعادت هزار سال به سالی هزار ماهی و ماهی هزار روز به روزی هزار
 ساعت و ساعت هزار سال به طول مقال در اتمال قدر عجز بجز امر صبر صبر مرصفا
 بقضا مفت عجز بندگی هم درنگ و رو سعادت ناسم هم به هم نامرادی جدائی اضافه
 اندیشه و دغدغه بمرادی جدائی بادی وادی این هم و بال هم هم نفس خمین حاصی نکال
 آه انشائی آمده حقیقت سادات سابقه الهم اجمع شملنا وارفع حلقنا تسویش فقدان خبرت
 خیرت حیرت زده رلود حیرت محصل خیرت سبیل بر گار که قرار فرار کرده و اصطفا
 و باضطر آورده رو یاد مقوله که مگویش اختیار مغبونی خود بر محزون بی مربی بوده

شتاب و شورش منظومه شبانه اجتناب آن سعادت نصیب از اذعان خطایا ده کتاب
 نموده خطی از مدراس اصل شد و مخصوص مطالعہ آن نور دیده درین صحیفہ داخل طول زمان
 وصول شاپور رسالہ تا این دم محرک سلسلہ تفتیش حال از محمد قاسم آمدہ ابرام تال
 موکدہ الار قاش اینکہ فرنگی غالباً از کسے شنیدہ و تقرضاً از من پرسیدہ کہ منشی رخصت
 مدراس گفتم بہمت بمبی رفتہ گفتم مگر از ان حدود سوارہ بہل و خانی رو بہ نزل مقصود
 خواهند نمود زیادہ سوای اینکہ خارالم بدامانم و از تب غم سپند آسا سوزان چہ اطلانایم
 ماجرا و گفتگو موبو بزرگوار و بیش ازین نعل در آتشم مدار **رقعہ ۳۳** غور طلب بی حفاظ حسن
 ادب و تذاکر تلافی واجب بجناب مولو علی عباس صاحب زالت محبتہ دی مہر سامی مناسبت
 سرپرست زیر دستان دام مضنہ بعد از تبلیغ سلام باخص مد عارض املہ ہویہ لاری شود
 مشت خاکم چہیخ نادانستہ صیدم کردہ است ہای حیا آہم مکن از تنک صیادم سپر
 احساس بے قیاس غضبان سرپرست اخضر الناسد اداساس در حق این ہوا خواہ خلق
 اللہ چارہ ناچار چارہ جوئے نگارش عریضہ بجناب نواب میر مجلس از وثوق و جاے
 گذارش آن سرمایہ نوازش تبلیغ این رقیہ صداقت صمیمہ گردیدہ تا اگر از غصب
 خود نتوانند اعراض کرد بارے عریضہ ملفوفہ را بداعیہ ضرورت البستہ کہ ارسال
 خواهند داشت فضیلت سادہ من احسن کما احسن اللہ الیک تاوان کمال توبہ
 برگردن من افتادہ غیر از اجابت چارہ ندارم شہ مسارم بچشم کیم سزاوارم زیادہ
 ازین زیادہ است **رقعہ ۳۴** مخدوم سراپا احسان مولوی حکیم محمد خیر الدین خان

راست مکار که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انفعال ناکسیها انقدر عرق خجلت بر رو
 کار نیاروده که غبار کلفت اوضاع تکلف از چهره خاکسارے نشوید و بشرم الطوار
 بی استیلا همتا آنند راه عجز بی زبانی سر نکرده که قلم صداقت رقم قدم از سر ساخته جاده
 تحریر مدعا بنویزد اگر بعضی سراسیمگی خاطر از کشاکش قرض خوابان که بواقعه ناگزیر خیر و خوف
 داغ ناسور جلگر گریخته گام فراغ زند وسعت بسط زمین از دایره چشم موزنگ تر است
 تا بکاغذ پاره چرسد اگر بطول مقال آشفتنی دل از معانیه حال تندرست کشان که غنیمت
 فرصت وقت دانسته کار دباستخوان رسانیده اند و فتر شکایت باز کند عرصه ازل تا به
 از طرفه العین کمتر نفس عدیم البقا چگونگی و فانیانچه از عالم غیب بجایگاه ظهور سپهر بند داغ
 فروزش عبرت بی اختیار است و آئینه دار صبر و تحمل اضطرابی چاره کار از چاره گذشتن
 دست و سر پا که پس در چشم رنانشکستن اما فکر آب و دانکه در هوای اطفای نایره شکم
 خاک مذلت بر فرق انسانیت می پزد و مجبور شکنجه فرسایشها رنج و غمی نمایان کوشات قدم
 تا بکنج قناعت با فشر و با طریق توکل سپرد خاصه نفقه عیال در مانده که در هیچ و تابش
 وجوع آنا آب رخ شکیبی ریزد و معذور شراندا ز بها پیرا هن دل جان کجا توفیق رضا
 یزدان تا از گریبان تسلیم سر برآرد و با مقام صلح کل قدم گذارد و اشک ندامت که گوشه
 آستین عنایت میخوابد و زخم خجالت که مرهم کافور التفات می طلبد اینکه وجه مشاهیر مدت
 سابقه ملازمت که فقیر و باره استقراش از ابتدا کار ابا و انکار داشت و همت عالی
 نمت بر عطا آن خواهی نخواهی امارت بشمار آنچه در سر کار مکرمت نثار باقی است و تا نفس

واپسین مجفل ادعایش شرم ادب ساقی اگر درین وقت صعب ادا و ایفا آن از سر مرهم
 مریمانه یکدست یا از روی تفارین ادا نماید دل مضطرب منی از کلفت پریشانی بر آید
 بزبان اخلاص بیان دلم و ضرر شکر و سپاس احسان کشاید یارب که فرصت قبول بر عت
 حصول ممول دامن نبیفتانند و محرومی طالع لفظ معنی این مکتوب را بمطالعۀ نگاه استغنا
 و غنیان قاطع نرساند **تقریه** سحر کز انفعال ناکسی بیدست و یارنتم به عرق
 گل کرد وین سیلاب نمیدم ز جافتم به سر شک افشا نیایم خانه انفعال سرشت اگر آتازه
 بر رو کار آب اندر خجکیده گان زاویه اختیار نمی آورد و تر و امنان عالم احتیاج بهو اگر می حفظ
 مراتب پاس انفس ستر یا بزرگ آب می که اختند و بیچ و تاب و کشیدها مکتوب تحیر اسلوب اگر
 کفاره عجز بمقدار بنیامی نفس سوختگان بادیه هوا نمیکردید جگر تفسید گان رگید و ان سحر
 خاموشی را بر شحات زلال کدام جرأت حسن ادب سیراب سر چشمه توقع میا خند اکنون که
 آب رو خجالت و در صورت اشک ندامت از مژگان قلم رنگ چکیدن ریخته و غبار کدورت با
 و خشت و لباس خطوط طلسم خاک پیریه یکا عرض مطلب انگیزه از باعث اینکه چون فقیر حقیر
 باندیشه عجلت مراجعت خود از مکه معظمه زا و قلیل مسافت اندازه کفایت دیده و التزام استد
 مراقت جناب ارشاد آب مولود واجب بانصرات اصل سرمایه و عود و قروض تاسی زده ربا
 کشیده عنایت مریمانه که قبل ازین بدو چون چھولی جلوه انعام از زانی داشت گرانبار یکا
 بدو فی تخفیف ادا سته ریال منی گردن جرأت سبکباری افزاشت الحال بقای
 ده ریالی ملاوه و بال عجز تمیدستی است و استعجال روانگی حضرت مدفوع داغ فروش عالم

بے طاقتی و در صورت صدف کردار بکشایش دست التجا ناچار بست و ذات معلی بدعادت نیست و
 بنوازش لطف و عطا خود مختار **رقعه ۶** بحمدت سید منور رقم خلاص صاحب نشی و القاب
 سلمه الله الرب سلام شکوه پیا سیکه از ته دل تائب دمان در خون جراحت سینه بریان غلط
 گذرد تا دست و گریبان آن عزیز سر اباریو و رنگ رنگ و رنگی از ابتکار زمان آموخته را منور
 دامن دهن رنگ تعریف برین عود حال عجوبگی تمثال سیریز و تفصیل اجمال مقال بزرگان
 فوزانی دولت وصال و اسبگذار که طبع تحمل نفع فرصت کمین وقت در بانگ و نغی و ناله و فریاد
 بے هیچکام لعظم مثل چوب و چاق غائبانه ناقصانه بے خردانه صرفه انتقام عظامیم نظام
 آن شاد و الوفا می تنجب الترحم سک و مار از حسام ایام بوم گرفته بود اطن محبت موطن
 عزیزان از با افسانه را سر بر سر بخون غلطان نمی بیند الیچ سلاح خانه سینه الم گنجینه
 از نیر و تبر و تیغ و خنجر و خدنگ و تفنگ مضامین خون جوش و عبارات پر خروش و کلمات
 حرقت آغوش و سخاوت جراحت فروش آمده و طلب و گزند خامه و مضمار نامه از رخسار
 ذهن ذکا هنگامه بجولان جنون اعلان همیز خیر ضبط کشش و کوشش الان احسن و اولی
 که اگر غایب عنان الامور که ایجاز تبیان مدعا که قیسه عذر رنگ ضمیمه با علم حقایق سانس و این نلیه
 عمومًا و خصوصًا از نمایان و داد و نایب سابقه و لاحق سیمادین و نزدیک زمانه موسوم بخرار
 سعادت کاشانه کمر همت چست کن کمر باخته دل و جگر گداز خسته متحن جریخ پر بهانه و نتیجه غما
 از تیغ پیدائی سفارش بنام دیوان آن نزاع آمده بدست و پارسیها فکر جان گزای زانو
 و راحله و بعضی سوغات شش و سعه الامکان سیرة الوجدان سر اسیمه و پریشان دارد بهر حالت

در صورت صورت نماے امنیت بعلت قلت بضاعت بر زیادت مدت ملک واقاست بمحض افتتاح
 خط سفارش مذکور راجع و مختارست و عند العزیزین تحریر حقیقت و تعیین زمان رخصت باهتر
 و رخصت زمینی سعادت بر ذمت اہم منقصت طویت با التزام فرصت وقت خواب و بچمید
 لطفکم مزید بر باب المجید **رقعہ** گلبن گلشن و داد و حفظ حمایت رب جواد شیرین کام باشند
 بعد از سلام سر بسر اتحاد مکشوف ضمیر شفقت ایجاد باد و درینو لاطالم بیک درو کہ بشکل انعامش
 مذاق جان را حلاوت است و بدیدار دل شکارش دیدہ تمنار انصارت اصلش مرکب است
 از دو جزو آسمش مبتنی بر دو لفظ اولش شنائی و ثنائیش ثلثائی ثنائیش منشعب بش حزن
 و ثلاثیش منفرع بہ ثلث اعداد اولین پنجاہ بل یکصد و ہفتاد و دو و دومین یکصد و پنجاہ و چہا
 بل صد و ست و دو و ثلثاً اولی گلستان و مثبت اخری نیستان ہم تاب و توان جسم و
 جان و ہم مایہ کام کام و زبان سے اول اگر کل کنند نالہ ببل شود؛ و زائرہ گیرے
 نقل بی کل شود؛ گاہ ز شکر خدا یاد و ہر بے خطا؛ گاہ نماہد لقا غنچہ دل گل شود؛
 نیمہ کا کل نگر طرہ کشاید اگر؛ یاد و از خنجر رستم زابل شود؛ فاش کنم نام او گل فست
 از جام او؛ صورت ارتقام او بسته جو کا کل شود؛ از پس و پیش نقطہ ہم ساز و غلطہ
 طبع رسازین منظر بتامل شود؛ اگرچہ مجال طول مقال و وقت خیال در عالم تامل و سمیت
 کمال دارد و اما فی الحال اختلال احوال و ملال بالی بر سر امتثال مثال واجب الامتثال و نیگونہ
 قبیل و قال نمی گذارد شاید کہ منبعد در صورت جمعیت صورت نماید اگر بقدر دو شربت ارسال
 دارند باعث ممنونی حال و در استقبال این کلال بالا مال سپارند زیادہ زیادہ **رقعہ**

ملازمان معارف ترجمان می پرواز و سعاد عای دل اخلاص منزل بعرض اختصاص لطافت
 کامل حل میسازد که حقیقت مشتعل درین محل تدبیر تحصیل جسته پریشان خاطر و محفل شده که
 هم مفروض است و هم مرکب اصلش ثلاثی و فرغش سباعی اگر هر حرف را مانند موالید ثلثه خلاصه
 موجودات انگارم بجاست و یا لبسان کو اکتب سبوع واسطه نظام کائنات پندارم سزا
 چون اعضا کریمه شده کام در لذت حیات جسمانی بگذارد و بزرگ هفت ایام در بهر هفت تسامه
 هفت اقلیم شمرده زمانه روح پرور راحت افزا طرب بستر تعب فرسا انیسی که مجلس بزم عشرت
 و مستی است و رفیق که بدرقه طریق گفت و گو رب حرف اولش شکل چاه زمزم محض حلقه
 نور مجسم یابد بیده اسحاق ثانی چشمه حیوان سرمایه هر جاودان ثانی بعین آب و تاب
 طرحدار نموده تیغ بر خصم غم و الم آله نصرت و فیروز سندانث صورت هلال ماه شوال عنوان
 جریده رفع اندوه و هلال طرزه لباعات حکا که غنط منزلت را از و سربسته است و غایت
 نشاط و سرور و سوغور را با دس پای بندی هم افعال مهوشان را جان دوزیایی و هم طرح
 و روش گلرخان را سر حلقه طرار و رعنائی عطا کب نمته از دیدار کنت بابرش بیای کار
 می آید و طراز بے از لطف اصدقا صورت زیبای آن مستدین محفل چاه و تکمین را بر صغیر
 کف دست می آراید هر قدر که ممکن باشد اگر نقش مرحمت بند و بسیل ره آورد و در خدمت
 راجه ذریعه نریزید حرمت خویش و نسبت بوی واسطه خوشنود پیش از پیش کند زیاده
 آفتاب عطا کب نهایت آغاز خشنودگی ما فوق الحد نماید و طرزه مقرض ناظومه منت
 ملازم اتصافیت نفع اهل رسوخیت آید۔ **رقعه ۱۲۱** لوا صاحب الامتاق ذی شان

منبع لطف احسان معدن فضل بے پایان صمصام الدولہ بہادر ناظم جنگ راست فیوضہ
 سلام استعلا و رحمۃ و برکاتہ علیکم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً از حالت پرطالت خود چہ شرح دہد
 کہ کار باستخوان رسید و کار بجان + راہ بجایے نیرسد + و وعدہ ہو فائے + منا بابتلا
 و رجا بالتجا + النجای رجا بانتمانی کشد + و ابتلائے منا باعتنای والا + دل بریان در
 خون تمید + و تن ناتوان باشک لالہ گون + نبض انجراح مرام بست اعانت و امداد منی تید +
 و قلب تلطف نہاد در سینہ کرم خزینہ ترجم ایجاد + خار محنت در پا جان خلید + و سنان
 کربت در پہلو روان + خار خار لحاظ حفاظد عوی در دامن خاطر عاطر بے پروا منی خلد +
 و پیکان خار گذار سرعت وفادر دیدہ استولیع اسعاف مدعا + تیر قامت از بار زحمت
 چون کمان خمید + و الف ہست قامت از گزشت زمان مانند دال دوران ابروے عنایت و عطا
 نمایان منی خدمد و کلاہ گوشہ منت و احسان بکیران + ذوق ہوا مشاع جلا بقدر جان خرید +
 و شوق بے سرو پا کالا ابتلا بنرخ روان + صیر فی لطف بے قصور گو ہر گران ہکا بزل
 فضل مقدور بجوے منی خرد + و نقاد جواد جود بے فتور کنز شایگان اجر موفور باندگی
 انا سخی با بست اعتنا جہر سکا + سجد املا پزید + و خمبارہ قطرہ بے اندازہ از صہبا
 پویہ متصلہ قدم فرسا + دینا قلب مہر ضیا از انصببتہ اب عولطف انضال منی پرد + و قوج
 مستوجب الفرح حال پر ملال از بادہ سرور مادہ النشراح حال مار سیاہ اختیار غربت و محن
 بکا قرار و سکونت وطن گزید + و عقرب جزارہ اضطراب نصفت بیانشہ اصطبار و اقامت
 مولہ و سکن + افی نضا و امضا از عالم سما بکا در رنگ نجات مہتفا گئے گزند + و مورچہ خلد

و فانی عاجله و عده و افقه بدست مکرمت و مرحمت سیما و حرایبی هوی نفس نابکار از صدمات
 آفات و رخا بن این دیار خزید + و موش کلم هوش طبع نادرست طبع جمع نفع درست
 در بحر سوسمار دستم ندل بے پروا به نقب کان احسان جان فزانی خزد + و گنجور خزین من
 و عطا در مخزن ذخرا جزا منتها عشق بے ادب از خال عذار عذرای طلب آب خطل تعبیه
 و شوق مافوق از لب لیلیا ابتلا سے ذوق تلخی ستم مکتسب مذاق مکارم اخلاق از سیوه
 نور سیده و فاق شیریه نبل اشتقاق نمی مکده + و رغبت طبیعت مکرمت طوبت از خساره
 بوس اندازده رحمت بے اندازده شربت غایت حلاوت اتفاق + مرغ هوش از دماغ پر
 و از چشم تر بے نور چراغ + رنگ رخ هوس نپس پرد + و طایر ذی بال حصول کام از نقص
 ببر شک حسرت از دیده چکیده + و عرق سعی از جبهه + باد مرام بیالایش است اهتمام
 بجام انصرام نمی چکده + و قطره و رشح از ان بجام بجام زهر آشام ناکام + دست جنون
 گریبان سکون دریده + و مهابت از حد افزون دیون سینه پر خون + سینه پر کینه
 سخت شور نمی درو + و گریبان بے سامان عواین امور + کام آرزو از غفلت وارو است
 زهر مقامات چشمید + و خلق اسید از صبر صبر تلخی آفات مذاق اتفاق از حقیق توفیق
 لذت فلاح نمی چشمید + و کام ناکام از شکرستان مرام شربت نجاج + شام خلعت از غلغله
 الفت رایحه کلفت شمشید + و دماغ صداع ایام بوس کباب دماغ از مجره سینه چر
 دلی هوا املا از بهوب نسیم متغارا رایحه قناعت نمی شمد + و اندیشه هوس پر از کلین
 تسلیم در ضابطی نابت + از کثرت امتداد ایام انتظار خار بن اضطرار در سرزمین

خاطر زار و نزار و سید + و قصور و فتور طالع نابکار و زشت و دیار سوز و سر و نفخه صورت او باد
 فقر حصول کام از نخل و حصول مرام نمی دهد + و نفخه حصول مرام از گلستان حصول کام + خنجر
 زهر آب سرد مهر بیای زمانه سیر گرسنه تر دوات روزانه و شبانه ببرد + و دوشنه
 خون تشنه تسویفات چرخ پر بهانه گردن جرأت محبت اتمام بے توز کانه کم خردانه + شسته
 طول ایل به تیغ بے دریغ خلل نمی برد و وطن بهوس بے محل بقطع سیف لبست و نعل +
 عنکبوت خیال لعاب کلفت ایاب بصید ذباب آمال تنید + و جولا به شره تا و دود قطره
 و کارگاه اعمال + لکس مامول از جاذبه مقسوم بام حصول نمی تند + و مشتری و موصول
 از ناسا عدت طالع محروم بر سر دوکان غمور + و خنجر اسیر و سنگیر بنا و پیر از سر بهت و نیت
 کبیر بیکبارگی رسیده + و بند گسته از قید شدید آن حوالی باطراف و اکثاف ابن همصر حاکم
 و برار و صید رسن بر بده تقدیر از مضیق تقصیر بوسعت گاه توفیر نمی دهد + و از تنگنا
 جان گزای تفسیر بخت بیدار و گشتای تیسیر + ز لوک سوز سلوک روزگار نابکار خون نا
 تاب و اصطبار مزید + و دم بے دم دمبدم مانند ماهی بے آب بدم آب پرا حنطه را +
 طفل شیر خواره مقصود در عالم وجود انگشت بیبوسه و دغنی مزید + و مولود طالع ناجم و
 از سر محمدی مورد و پستان مادر نموده سود + صرصر مکاید مکاید چرخ مشعب برگ بریز
 نهال حال کلال اشتغال درید + و تند باد از دبا و مکاره زمانه پر بهانه بشکست اغصان
 نوانان بال طلال الاکمال نسیم عنبر شمیم طالع شاد گام از محب انصاف نخست ایام کسیر
 گلشن خاطر تخمیر نه زرد + و صبا جانفزای مساعت قیمت از انقضای مدت انقباض

گفت عسرت بنضارت روضه قلب تکسیر + مور بے زور تدبیر تطمیر بر دم حسام بے نیام
 ہم و غم لواعث و حوادث تقدیر جلدیہ + و پا آبد فرسای مقاسات آفات در خارستان نجات
 صحرائ ابتلائی پنج دغنا تفسیر + بدرقه شفیق توفیق نار فنیق بر طریق مساعدت و مساعدت
 ہوش از سر باخته سر از پاشناخته بادیه یابیدہ در ماندگی نمی جلد + در ہر خود سر فضل لم یزل
 بدستگیرے و چارہ گری از بافتادہ دل بملاک ندادہ دشت جان گداز بے چارگی + حسد
 برق تاز عزم جزم در ہما از آبان از طی فیانی نیاز افتقار تکبید + و کر نک شنگ ہیبت
 از مطنزہ شترہ متشدہ بقطع مواقع خمول و استتار و جولان میدان حصول اعمت بار +
 لوسن بے عنان طالع نا کام از حرونی مستودعہ جبلے بمقرستوسہ فوزان مقصد
 و مرام نمی تگد + و کرہ نافرمان بخت نگوئے فرجام از سر کشی محمڑہ ذاتی بفمار ہموار انجام
 و انصرام کام + غزال بے عقل طبعیت منقصت طوبیت در رمعی امنیت بے دفع فلاحن ظن
 حرمان چرید + وقوع لوج مزاج عجبت امتزاج در سبزہ زار برادر کار بے تذکرہ و اندیشہ
 آزار نقصان + چارہ چار از بقعہ اختیار بطفرہ امتداد در مرتعہ گیر و دار روزگار نمی چرد +
 و شاة التفات بہ فوزی از مقام فیض عام دل افزوی در چراگاہ خصم کاہ پیروزی و زکا
 دانہ دل مضطر و آخر خراسن بخت ناسر اماند گندم دلید + و سراب وجود بے بود و امان
 حبوب غلہ در خمس انجم آسیا چرخ ناہموار دانہ رغیف مفسوم نمی دلد + و گردون فلک
 کجہ فارقہ رزق معلوم + از تیغ و نیزہ ہشت غریت سینہ بر شتہ کفنیہ + و از سنان و خنجر
 صعوبت ہیبت دل الم سر شتہ + بطن حوص و آرنی کفد + و فرق امنیت گردن دراز +

احساس وسعت معاش سلسلہ تلاش از قبضہ انقباض بطول انقباض غایت ارتیاض در صحرا می عن
 ہلیدہ و قماشای نقشا انشراح سر رشته کاغذ باوی استفتاح باندا پر واز مرغ آزاد ہوا
 استخلا از دست بہت اموج گرا + اساک بخت سخت پنچہ پنچہ رنجہ توفیق کار از پنچہ سر پنچہ
 مضیق ادبار بنی ہلدہ و گرفت دست زبون دست طالع زبون ریمان دست اعتبار از پیچک
 ادراک مصالح کار و بارہ و در ذعان فرمان بسر و گردن دودیدہ و از گلستان مطن نجارستان
 این گلشن + توسن اعطاف بے اکناف در ضمائر اسعادت امانی نمی دود + و ابر عطیہ لطف بی نظیر
 بہمت کشت کاہر + اقتتال مثال یقین متین اتصاف آمال از ہوا خواہ رسوخ اکتناہ سیریدہ
 و پاشتاپ پیش پا احتساب از سر دست کم تجرگی بزنجیر سخت گیر این جایگاہ + خرچک نہج
 سرعت و فابریز رنگ تلخ مہلت اودار تغیر تقصیر تسويف دوران نمی مسزد + وامتداد
 غفلت مغروران این مدت در مطلق عموم احسان و خصوص مکارم شایان + دل سوزان از بر حمت
 ورود و الم بسان مرغ بستان نوید + و بعد مدت آن مانند بید اغصان و زرقان + بان
 خان و رد نشان از ہبوط نسیم رحم بیکران نمی نور + و بلبل خوش الحان لطف بی پایان
 برگلبن فضل نمایان + رزیدنت جدید در زرتہ نگدہ لغد عمدہ محمود چمید + و گلزار دیدار
 و ملاقات او با راجہ صاحب بفضالت محمود + نہال بال پریشان حال بطراوت نمود بہبود
 نمی چید + و ریاض خاطر فاتر بسر سبزی بخت مسعود + صباغ قضا عبا در ض سارا از
 وضیا رزیدہ + و قباے مدعا ہر ادنی داعی بطرز دلخواہ رعنا + لباس طالع وارو نے
 اساس این احقر الناس بجز رنگ لایاس نے رزد + و خلعت بہت این سر ایا بشکر و سپاس

روی کون آشتی ناس + وحشی طبع از نفع مستوسعه ملع نفع جمید + و غزال ملع جمع
 این بقعه و قطعه در مریض دفع و منع - صید بے قید فید امید باید آن ملع نمی جدد و ضرفا
 اکرام و انعام از انجام اعظام بر رخ این منع و دفع + اگر حال هم معشوق رعنا ی خلق شایان
 و کجاستان و قاعد و پیمان تفرج کنان بیا کطف بے پایان نوید + و سر و زیبا ی فضل بکرا
 در کنار جود نثار احسان بهوای اعلان بذل و عطا نمایان + نهال بابل ضعف تمثال از سر
 هفتقال شکست حال نمی نوید + و پاپے ثبات اقامت این جبات بار کتاب افترا بدگر
 محال + بسکه آواز و مکارم فضایل گرامی از نثری تا با فلاح خنید + و مظنیر ارامات حقوق
 اشتنا و اقدام لوازم حق پرستی از سک تا سماک + در کاخ و داغ کلفت سراغ آواز
 و را و ثوق رجائی خند + و کجاستان استخوان بے مغز صد غیر از اقیان حصول ماعا
 زیاده قافیه تنگ و بر شیشه دل سنگ و خنک ظلم پای لنگ و آئینه فرنگ صفحہ صحیفه
 از دود و داو در چنگ تنگ رنگ برنگ جنگ رنگ و رنگ با تیغ و تفنگ ایکنه
 جنگ و عابچنگ التجا کر که آهنگ هست رقص ۱۶۲ مولوی صاحب فضیلت مناصب شفاق
 مناقب اخلاق مراتب مولوی سید علی بخش صاحب لیل الله الواهب سلام الله تعالی و رحمته وبرکاته
 حکیم اولاد و آخر او ظاهر و باطنا انقسام طبع ز اهل در سر انجام چند مشاغل بایل عظمت
 از تمام رسائل اعلام و مستحکم حایت شواغل با احساس اساس انضمام ارتسام عوام کالانعام
 آمد مساحت خدمت باستان بایر است طلب جواب کتاب بخطاب اینها کیفیت انصبا با و جاد
 نوید برده کلفت اوقات سمینت سمات اندیشیده ملاقات مولوی صاحب بشل همان آتش در کا

کاسه لیس محفل فاد را علوی تسلط تو اسه بکاسه نکرد و شنبه لب زلال طمانینه را
 جز غبار تذبذب و ترو در پیش نیاورد با آنکه حبیب الایا حسن عقیدت و تولا ملازمان شما
 بر کرسی بیان نشست کرسی نشیبه اجابیه سکت از تعدد نفس نفیس خدمت ایشان صورت
 نه بست و در ذیاب و ایاب من خلوص نصاب لبان استخوان آن احسان قیاب طایفه
 متصل بعد ازین رضا بقضاء و سماع اتباع طبع کثیر النفع آن ذات گرامی هم بلا انفضال
 متصل شمع باب مد عابر خدا از طرف این طویل الاصل و از اهل خانه هم بذات حمیده صفات
 و هم بدو التیانه الفت کاشانه سلام سنون الاسلام و بنور دیدگان دعا مهمل اباد **رقعه**
 مولو یصاحب فضیلت مناقب مشفق مهربان سرمایه روح و روان موکوسید فلام سوال
 مفتی ضلع نگر سکه الرحمن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و وصول رقیه الفت شمول
 مورخه ۲۴ شوال سنه ۱۲۸۴ م موجب سرور و جود اتم مجود ملاحظه لغافه و باعث اتم و غم
 و الم باطلاع اینها بعد از مطالعه و اجرا کلمه استرجاع از ته دل خلوص انتفاع بر سر زبان صداقت ترجا
 گردید هم ثبات و تغیرات و انتفاعات حالات کمونات که از بدیهیات و مرآت انبیاات و تصدیقات یقینا
 اهل تحقیقات و مشاهدات آیات بنیان است چه محسوسات و چه معقولات و غیر نشویات توجهات
 مفازات مبداء فیوضات و تسویفات مکایات و انما کات این نشأ من خرفات ازاد رکات خاطر
 عاطف و کاسه اقتباسا اشارات حقایق آیات و مدخرات الما و تاقین نکات انابت حضرت ربوبیت و اید
 چه قسم تبعه دسته آید دسته آید اطال کتابت بتوصیت مصابرت جرات ارادت شمیمه در اضاحت
 مشعله تواند استحضار حدیثی که در تعزیت معادین جبل ارسید رسل منشور مکمل مرسل شد

و مرقوم بختم این رقوم مخنوم که لایحیطقن جز ملک اجرک اغیرها الله عن الزلل و ثبت اقداسنا
 بحسن العمل جعلها الله لکم اجراً و فرخا و فی القیامه شافعه و شفقه و رسول محضر مطلوب بلف مکتوب
 مرغوب و موجب و سباسب محسوب بر تمان امتنان مراعات حفظ انفسیان محبوب قلوب
 و دافع کروب اندیشه و تر و د خاطر فائز و مکفر کافی مقصور جواب ششم سئواله داعی عامی گردید
 غنای هنر استفتا آخری دیگر بار از خود نار و قود و خاصمه متشده و استقار و معامله بر صال
 رابع و مانع اجترار صدام راس الفت شعاع به توضیح و تصریح المالی اجمال احوال امید که هم
 منوال فیما بین در زمان استقبال از اقبال مقال و کردا پاسخ سوال ضنت و امثال و مثل
 و مجال نیاید بصا جزاده بلند اقبال و مشفق محمد زین العابدین صاحب حمیده خصال اسلام
 مسنون الاسلام بهشتیاق تام برسد **رقعه ۲۲** بر خور و در نیک کرد و سعادت و ثناء
 سید لطیف الدین طالع عمره بعد از دعا معلوم باد که حال من پریشان حال از مقال بخور
 ستوده خصال لایح و واضح خواهد شد اینجا بست بند بست تا از انجا سفارش دست چست نکرده
 چست نکرده دست بست دست بست دست به دست با شکست دست از چ دست
 دست بالادست به شکست باد دست بست کند الا که دست بدست دست به
 شکست دست بالادست بدست بست به دست با شکست دست و به اکنون که
 دست بست به دست دست نمائے دست سفارش نمائے لچمن شئی و البست
 دست بالادست جان جملان خان منوده است و بدست نمائے دست احسان دست
 التجا کشوده دست نمائے دست سبی آن بر خور و از هم اگر سر دست بدست نمائے

صواب و سهولت دست و ده البتہ کہ دست دست قلبی جو شش ہست دست دست
 کوتاہی سے کہ شش نشود دست دعا بلند و فریاد التجا گردون کند و سرعت اجابت
 پائی بند و طبیعت منفعت طوبیعت عجلت پیوندا عوذ باشد لیسع اعلم من الشیطان الرحیم
رقعہ بر خور دلر با شمار اقسام احکام بر خور دار بر خور دار باشد و بعد از دعا باند
 کہ اعلام و استعلام عافیت دست فرسود متاع علم اطلاق عموم ابلاغ و انفاق البتہ
 بسندہ و منفی نفسیہ خصوص انتفاع کذا اغراق احراق منیہ لقا و مثبت فراق قلوب شکستہ
 مستند حال و فراق نکال احتیال زلال احدیہما از کفر البیس اشتر معنی ابام بے نتیجہ مرا
 بشل زہر بیشتر ناسور جگر کو سر امرے دیگر الاکہ محویت مغولہ کہ کف کو کہ کف آن محل
 بفرط مصرت و قطط خل لکسیا نشنت نامعلومیت مشغلہ روزینہ و تعلق دل تعقل
 عقاب تامل آن سور و سر و سببہ ضم الم ظن ہیام تمنائی و ناعو نے بعزم جلا دخی
 علاوہ علاوہ حال ہیام حال مال ملکہ البال اولہ مجال مقال در امثالی امین کج دار و مرزبجا
 حال در خط مصمام الدولہ بہادر نہ مبتغانہ معا اہتمام استعجال ارسال لازمہ سعادت
 وجود و رد و بر خور داری رادع اطالت کتابت سابقا در قیمیہ موسومہ جان جهان خان
 اسخان ارتقام شفاعت ثانیہ بدیوان امین ناحیہ از جانب لہمن ششی باہ متصلح سپاہ
 بارگاہ الہی بودہ عدم وصول جواب بجا اساس تا کید اسخان حصول خطاب بان مایہ
 جان نمود زیادہ زیادہ بر زیادہ فرمایش و کالشش فرمایش از سید منور رقم خان صاحب
 دل خواہش آفرایش ہمیش و ہشش آن بر خور و بر خور و بر خور و بر خور صاحب ہش

علم
 از سید منور رقم خان

گذارش نمایش پریش این نگارش شد **رقعه ۱۲۶** بر خوردار بر خور داری بر خوردار خود
 خیریت و دعا را بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 و الفت اول را بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 جبلت بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 که بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 انما بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 تا در خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 فیکر با بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 انما لاش در خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 در خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری بر خور داری
 مولوی علی عباس صاحب دامت برکاته و زالت عشرته - السلام علیکم و امره بنیدیکم
 و در دوردور کاس یاس پائین ناس دورند در دوردور دوردور دوردور دوردور
 رویت رویت کار نمی کار وائی کار وائی بدیواری از مطلوب در گذشت
 در گذشت وقت اندیش کار کار گذار کار گذار سوز و ساز بود و ساز نصیب کار ساز
 یک تاز تاز تاز ساز نواز کار گذار اتفاق وفق کار نمود تا توفیق وفق و قوت
 وقوف وقوف آهنگان موافقت معلوم اعلام مستغنی تحمیل ثقیل انقال
 مستدرجات غوامض علوم اضلاع و بسنده احضار کار بر بر فرموده از بے نظیر

نظر گذشته آن بانظر بانظر یا گشته بانظر بانظر استاده بی نظیر نظر باشد و الجواب عمده -

قوله ۱۲۸ مولوی صاحب فضیلت مناقب عالی مناصب است برکات - بعد از اقدام سلام

صدقت پیام اخلاص نظام ابرام طبع اکرام نفع خدام ذوی الاحترام اینکه دیر روز فقیر

حقیر دلگیر خاطر کسیر در شکنج هموم چرخ پیراسیر ناگزیر بندیر با صفای اخبار تصدیق

حقیق یک از اخبار اخبار خیر اختیار اختیار بے اختیار مختار انگار اختیار و اہم زاعمہ

جازمہ کبر و متغلب بے نسبت انانیت ضعف الخلیف لاشی فی الحقیقت در غلت نرد و لب

تحقق جلب اندیشہ مجسم شیت و مخافت آفت نسبت مستکبر بہ طبعیت مستجدة

المجبلت نامحسوس احد من البریۃ و امر و زبده دل آویز دل صفا منزل برداشت

از باطل و سوا پس مضرت اساس اسارت اقتباس سایر الناس و برارت ایما ذمت رخصت

نہمت مصافحت ہمت و در تسوید نیتۃ الوداد و تجنب جوایں تحاشی گوی گوی غدر غدر

نہمت و سبکت از الٰہی حالت بالود و حالت مستقیم الحال کہ ضمیمہ الحال عقیبت البتہ رتبت

شہمت ملالت و حالت مواجہت مگر فی الحقیقت امتثال مثال عدیم المثال واجب الامتنان

کلفت اقبال اقبال سلیم عبودیت باشد باشد کہ اجازت باشد تا باشد دیگر تسلیم خدمت

تسلیم خدمت مرتبت بیج مرتبت بیج مرتبت کردیدہ کردیدہ اگر جواب صواب نصیب

تسلیم بخشش لب میباب کردیدہ کردیدہ و گرنہ ع از دامن تو دست ندارم ہرگز ہا -

خاتمة الطبع

شیرازہ بندے مجموعہ کلمات بستائش و نیایش مصنف نسخہ کائنات و کاتبانثا سے
مخلوقات است کہ صفحات سما کو را با بیات بروج و نشر انجم آراسته و قطعات ارضی را بنظم
افراد مردم پیراسته ای حمد تو آراسته گلزار سخن ما به لبریز زبان ساخته چون
غنچه دهن ما به درنگ آئینری نگارستان سخن به لغت مطلع دیوان موجودات و شاه بیت
قصیدہ کائنات کہ فاشخہ کتاب فرمایش بذات والا لیش سر فرزمی گرفته و خاتمہ نسخہ
رسالت بنام نامیش عز امتیاز پذیرفته محمد شهنشاه خیل رسل کہ خردند پیش
چہ جزو و چہ کل اما بعد بر ضمیر منیر گل چینا گلستان معانی و چمن پیرایان بوستان نکتہ
دانی منفعت و پوشیدہ مباد کہ این مجموعہ چندین مکتوبات رنگین و گلداسته مفاد و مناسبت
متین کارنامه تعمق و تمییز مہمی به انشای مہم فیض کہ ہر ورقش مانند اوراق مرتع
محبوبان گنجینہ رنگارنگ معانی و ہر صفحہ اش ہموچہ صفحہ رخسار معرویان مستعد است
ہر سطرش بسان زلف مشکین مویان و مکش و دلفریب و ہر لفظش چون غنچہ دہان شکر لبان
پراز زینت و زیبہ ہر حرفش برنگ خط سبز خطان بس رنگین و خوشنما و ہر نقطہ اش
مثل خال لالہ رخان لوشین و دلربا ہر حرفش چہ آراگی گلستان ہر سطرش
رونما سے سنبستان ہر معانی در سواد مثل آشکارہ ہر بدگونہ کہ اندر شب ستارہ
چہ لفظ و معنیش آرم بخاطر ہر ہمان معنی بو صفش بندم آخر ہر بالیقین از استہام
الفاظ مشکینش مشام عالی طبعان معطر گرد و دواز طیب معانی فیض آگینش دماغ جان

طراوت گیرد + حدیقه خاطر از نفخ نسیم اصطلاحات آن تازه رویی یابد + و روضه دل از رشحه
 استعارات آن رنگ بوی پذیرد + طبعیت نابینا از افاضه انوار مضامین روشن شود +
 دول آرزو مند از ستاده مطالب بهره وافی اندوزد + رقم زده کلک والا و انگیزه فکر رسا
 بهار پیر + دانش حین آرای بنیش + گوهر کان فصاحت و بلاغت + حلال مشکلات فهم و فراست +
 بر دبار گران سنگ + والا طبعیت عالی فرنگ گو بای نجش زبان سخن + سخن آفرین نادرفن +
 نگین خاتم جادو طراز + سلطان اقلیم نکته پروازی + مقبول بارگاه قادر قیوم + مدرسل
 فارسی دارالعلوم + جناب مستطاب لانا مولوی حاجی غلام زین العابدین صاحب مرحوم
 که در فضیلت خوش خلقی و انکسار کاشمش فی نصف النهار شتار در هر دیار داشتند +
 و اکثر طلبا ببرکت صحبت و فیض تربیت آن والا حضرت تمت به شمار برداشتند + وصف
 نضالیش که چه بحر نیست بیکران + انگیزه رخت عقل بگرداب حیرت است + نور مدح او هر آنچه
 تصور کند خرد + برتر از ان بیان کمال فضیلت است + چون بمطالعۀ این خوشه چین خرم
 هنر در آن نکته بین در رسید + نظر بر خوبی مضامین فیض آگین و کثرت طالبین شائقین
 تخم هموس و آرزوی طبع آن در مزرع دل ارادت منزل خود پاشید + لاجرم با جازت و تصحیح
 خلعت اصدق حضرت مبرور کالات گجوراعنی بهار پیر + چمن انشا + رونق افزای گلین سخن و لکشا
 شاد + بیاض حدیقه احسان و مروت + نضارت پرواز روضه امتنان و وفات + سر پای تمیز جانا
 مدرس محمد عبدالعزیز که نشر و انشا را با فکر عالیشان چنانکه مشک با بوسه و بوسه را با مشام
 و نور را با شمع و شمع را با انجمن موافقت است + و چنانکه باغ را با شمیم و شمیم را با دماغ و رنگ را

با گل و گل را بگلشن بناسبت و در وصف فضل او چه نصف کند کس؟ مرآت آفتاب چه محتاج
 صیقل است؟ در مطبع متین خود واقع محله فضل گنیم بلده حیدرآباد و کن بمانند الله تعالی عن الآفات
 والفتن بتاریخ یازدهم ماه رجب المرجب ۱۲۸۵ هجری بقاب طبع درآورده دیده شایقان را نصرت
 آموذ نمودم و چشم نظار گریان را بصارت نامحدود افزودم و نظر بکمال اغلاق بعض مکاتبات
 اخیره تحشیه و توضیح ضروریه بمقامات دقیقه مشکله نیز از جناب موصوف لازم و ستم انگاشتم +
 و شاه حسن معنی را تشریف و حله صور سی احسن و ستم نپذیرشتم هر چند عذرهای می نمودند
 و میفرمودند که من گزشتۀ بادیۀ نادانے و کوچگرد شهرستان بیچمدانی را بفحوا می این بیت
 بمثل من نیست در جهان ثانی؛ حرف خوانی ز لوح نادانی؛ چه قابلیت و کلام قیامت
 که بحاشیه نویسی این چنین متن متین همت بر گمارم و خود را از جمله نکسته
 شناسان دسم فم و فراست در شمارم + اما بپاس خاطر این احقر الانام باوصف
 عدم تحقیق از مصنف عظام و فاضل تمام منظور ساختند و بتشریح و توضیح بعض
 رفعات پرداختند + تا مطبوع طبایع ناظرین بر تمکین دستفیدین این گلدسته
 نگارین شود و در استنباط مطالب مضامین فراخ و استطاعت و ادراک معنشی
 محمد و معین بود و مرجع و متوقع آنکه رباب عقل و کیاست در صورت پسند طبع شکل پسند آنرا بر جا و سلم
 دارند و الا همت شریف بر غفوه و تحریف بر گمارند بر عنوان مطبع آئینه بیوفای امانت!

تقریظ چکیده قلم فصاحت قلم شاعرانی نظیر نثر عطار و تذکره استلیم
سمنور را مالک جناب مرزا قربان علی بیگ صاحب المتخلصین سالک

قطعه

وقت است که در چشم بصیرت آید	وقت است که چون غنچه دلم بکشايد
وقت است که گلستان پیشم آید	کز دیدن او سودا من افزايد

ترجمی بهار گلستان سخن که اگر بفرض محال اردی بهشت و فروردین خرمی و تازگی خویش را از خویش زایل نماید
و برگ بزی می و میوم خیزی بهمن حاصل سازد باغ همه را غرور و دامن مهر و من شود گیاه بصورت
گاه بر آید و عند لب نغمه سنج بنوچه گراید همانا از شاخسار طراوت آثارش برگی نریزد و از سخن
نضا آگینش گردی بر نخیزد و حتی انجمن این فن که اگر قاضی فلک نا هید را از انتشار سوره و سرود
باز دارد و معتشب شهر بهنگامها خمنا نه طرب بر عالمیان بر هم سازد و معاکها همه از حلق
بر خاک افتاده سرشار و مینار اگر درون شکسته و ساغر را جگر افکار بینی هر آینه از باران ماه اش
یک پر پروانه کم نگرود و از کیفیت سرستان بی باده مستش هیچ نکاهد آری بر صفحه که نقش
خرا بهیا خزان بر نگین او ای صورت ارتسام گیر و الا نظران دریا بند که اینجا سموم را بر
غنچه های خاطر نگرندگان همان اثری است که نسیم را در شگفتانیدن از بار بوده است و بر ورقه
کیفیت بر شکستیها بنم به شیوا بیانی رقم نریزد از باب مذاق از سبکها و از ثون و ساغر
شکسته باد که نایب در کشنده در کوثر و نیم نتوان یافت شمیم عطر افشان این چنین از دل
بشام میرسد و روشنی این انجمن از بصیرت در بصره آید تا شایب را چنین معانی اهل نظر را جاودان

ارزانیست و جلوه چراغان روشن باین ارباب بصر همیشه حاصل این گوهریت تابناک
 که اگر آفتاب را مقابل آن ننهد آشکارا تابد که هر چه کسب ضیائی ماه روزانه ازان می کاهد ازین گوهر
 بگدیه می برد و این خزینه است که اگر خزان سبزه پرویز و دقایق قارون یکجا فراهم آرند
 و در برابر آن انبساط ندمثال کوه و تل ظاهر آید اما کور سولمان ظاهر بین را چه علاج که ناروغن
 در چرخ نمی کنند و فتیله دران روشن نمی سازند فرقی در روشنی روز و تیرگی شب توانند کرد
 و تا دودی ازان بر دماغ نمی خورند بوسه بر نمی گیرند مگر بے خبر از آنند که این نور بے رخن
 و فتیله چراغ الکی را فروخته نمیکنند و کوته نظران بے بصیر را چه چاره که با وجود شنا سبویان
 حوادث فکله نمایی همی نشانند و از پرورش آن هوا در سردارند تا گل و ثمر آرد و ازان
 بر خورند مگر نماند و آنند که این خیابان بے سعی کدیور و آب ریزه سحاب خرم است فراوان
 شربابی پیش رس میدار و بیایند و دیده دل یکشایند تا آنهمه را درین انشا تماشا کنند
 و بمضمون ۵ فوج فوج است معافی بدم در پرواز ۴ همچو مرغان او لے اجحه در باغ نعیم ۳
 و از سنده و ار سنده که این هدایت نامه است گمراهان طریق شیوا بیانی را در همنام
 و دستور العملی است نا آگمان و مقرر کرده معانی را کار کشا عبارتش همه و کسب و مضامینش
 همه بی غش از اجمالش تفصیل نمود و از تفصیلش اجمال آشکارا گلش را گلزار میتوان شمرد
 و خاصش را شاخسار ۵ حتما خرمی تازه بهار معنی ۴ فراخ ریت زیمنده نگار معنی ۳
 واد نشان ۱ نکته پرور و انصاف گنشان ۲ که گستره یکو میداند که سالک هرزه گفتار
 خامه خام نگار است و سودن اینچنین مجبوسه و بلندیر از بس دشوار و چگونہ نباشد که چلیقه

قلم بهی رتم جناب مولوی حاجی غلام زرین العابدین مرحوم و مغفور است آنکه اگر باعتبار
 عرفش سلطان قلم و محنی خوانم و هست و آنکه اگر بنظر آموزگارشین همین آموزگار جانیان دهم
 بجاست آنکه بمثالش میگویی گویند که مثالش در عالم خیال یافتن و شوارست و آنکه بمعینش
 میسریندنی سریند که حدیش در جهان و هم و تصور و دیدن و دراز کار است اگر سخن را اقلیمی فرض
 کنند آنرا کار فرما و استن واجب اگر سعانی را ملکی شمرند آنرا کار کیا شمرند لازم اگر این سخن است
 آن صدر آراست اگر این چنین است آن چنین پیر است پهلوری اگر بطورش حسد و چه کند
 و نظیری اگر بنظرش بر خود نبالد چه سگالد و روز له زبانه نشود الا با بود فضل و کرم
 و جللا با و فیض یزیز علم آفاق با و هب و طبری و ابن اسحاق با منکه ستایشگر اویم
 اگر این شرا نثری نثار خوانم و صاحب نثر را شعر بشمارم از من با و در دارند و از دیگران
 بگویند تا از هر لای شوق حسین بر نیزه و از هر زبانه صدای آفرین راست از کاست بهر سو
 نمودار آید و حق از باطل هر جانب آشکارا تا به آنوقت اگر خود بهی نگریند و به بتائیش لب نکشایند
 کافی است که گفته مرا هیچ شمارند و دعوی با من مرا غلط نه ندارند یا رب این مطبوع
 مفید انام نام مطبوع طبائع خاص و عام مباد و این قطعه تاریخی را ضمیمه آن کند +

قطعه تاریخ

کتاب که رنگین بود چون نگار
 که می گفت انشای معنی نثار

چه سلطان افسیم معنی نکاشت
 ز سالک شنیدیم تاریخ طبعتش

تمام شد

قطعات تاریخ از طبع مراد شاعر جادو و بیان بلبل ہندوستان و قف
رموز خفی و جلی اعنی جناب محمد سرفراز علی صاحب المخلص بہ وصفی

شدہ طبع در مطبع نو بصد لطف	چو این نثر بے مثل دلچپ و زیبا
پے سال تاریخ و صفی رقم زد	عجایب دور بحر انشاے یکتا

ایضاً منہ

چون کلام پاک زین العابدین	بحر علم و صاحب صدق و صفا
طبع گردیدہ براے فیض عام	از پس مدت برآمد مدعا
لگفتش تاریخ از روی بھار	نثر رنگین و بیان جان فیذا

ایضاً منہ

آن کتابے کہ نظیرش نبود	طبع گردید چو از فضل خدا
و صفی سحر بیان تاریخش	گفت رقعات مجیب و یکتا

ایضاً منہ

شکر شد کہ درین مطبع نو	شدہ مطبوع چو بے مثل کتاب
عیسوی سال رقم زد و صفی	چمن فیض و فصاحت شاید اب

قطعه تاریخ از روشن مزاج نجستہ عنصیل احمد حسین صاحب مایل شاگرد و صفی

وزین ابام رخت طبع پوشید	کلام غریب فیضی و صایب
رقم زد کلام مایل سال اتمام	شدہ مطبوع رقعات عجایب

قطعہ تاریخ زادہ طبع ذکی کامل محمد احمد اللہ صاحب اصل شاگرد وصفی	
غنیہ خاطر برنگ گل شکفت	گشت چون مطبوع رقعات بدیع
طبع شد این نسخہ سنجیدہ گفت	عذیب طبع و اصل بھہ سال
قطعہ تاریخ از فکر نگین اخلاق مآثر میر غوث شید علی صاحب ناصر شاگرد وصفی	
رقم کردہ کتاب منیض آگین	چو زین العابدین نیک سیرت
کلام ناسہ رقعات رنگین	نوشہ ملک ناصر سال طبعش
قطعہ تاریخ از جانب قبلہ گاہ این مالک مطبع متین اعنی جناب	
حاجہ کرتان محمد قاسم صاحب مدظلہ بجاہ سید المرسلین	
نہ تھا ہند میں کوئی انکا مقابل	مصنف تھے لکے بڑے صاحب علم
نہوتے تھے یاد الہی سے غافل	بظاہر تھے مشغول تدریس لکین
کہ آفت میں سبکے ہوئے بتلا دل	دیامرگ نے انکے بھد غم و رنج
نئی طرز کا لطف ہی جس میں حاصل	کلام معیے ہوا انکا مطبوع
چھپی یہ دیکش انشای استاد کامل	لکھا طبع کا سال کرتان نے کیا خوب
من بتایج افکار جالبخش ویدہ شعرو انشا مشفقہ محمد عبد الرحیم صاحب ضیا	
جو انشا میں نادر بہ نسخہ چھپا ہی	خداوند عالی کے فضل و کرم سے
گل گشتان فصاحت فراہ ہے	لکھی اسکی تاریخ کلک ضیا نے
ایضاً منہ	

زین عتبات آن ادیب زمان	کرد تصنیف چون کتاب عجیب
سال طبعش نوشت کلب ضیا	ادب آموز هست نشر ادیب
از ناثرو شاعر اعلیٰ و برتر رسید عبد الله حسین صاحب افسر	
شکر شد مکاتبات مفیض	طبع گشته بسع و اناس
گفت تاریخ طبع آن افسر	طبع گردیده بهتر انشای
از فکر ساسی فروغ افزای چشم بینش محمد اعظم صاحب لیل المتخلص و دانش	
علاقه دار جناب نواب وقار الامر اهاب در دام قباله و زرا و اجلاله	
از افضال خلاق الفاظ و معنی	چو مطبوع شد نشر بے مثل فاضل
سن طبع آن کلب انش رقم زد	بلاشک بود رشک انشای بیدل
ایضا من	
طبع شد چون نشر زین العابدین	رشک سلک گوهر و دلچسپ و نیک
کرد انشائش فکرم سنش	ناجیات بهتر و دلچسپ و نیک
از افکار گزینش شاعر شیرین بیان شکرین گفتار از همه رموز مورخی و	
سخنوری اقص مشفق و مکرخی محمد عبد الحی صاحب صف سیره جناب و اصف	
نشر شد که ابر و دے معنی	هر سطر شده است جو بے معنی
هر لفظ گلے است کاید از دے	هر دم بمشام ابو بے معنی
یکدانه دزدی است بے بالیک	این نسخه بچار سوزے معنی

ہر ہفتہ طراز روئے معنی

ہنگامہ و صف سال طبعش

ایضاً منہ

کمل کردہ از و بہار معنی
آشفستہ اوہ زار معنی
گلگونہ گلزار معنی
کین نثر بود عبار معنی

انثاست کہ لالہ زار معنی
بشگفتہ گلے است حرف حرفش
باشد سر نخ و لغزش
وصف خوشگوئے گفت سالش

فرمودہ صاحب فکر ساناثر یکتا مورخ بے ہمتا بلبل گلزار ذہن
و ذکا جناب حاجی حافظ سید محمد علی صاحب المتخلص نوا

باطر زیلع و وضع اولے
انثاے نفیس و خوب دلے

انثاے نفیض شد چو مطبوع
بشنوز نوا نواے تاریخ

ایضاً منہ

رزین العابدین ذو مکارم
بجمع و طبع آن دلکش رقایم
بود این طبع مطبوع اعلاظم

پریشان بود چون رقعات رنگین
منودہ سعی سہر زہر زہریش
نوا تاریخ طبعش سے سراپہ

ایضاً منہ

بود چو حسن صبح دلکش
خطوط عمیدہ فصیح دلکش

نفیض انشا کہ طبع گشتہ
شعم نوا سنج سال فصلے

ایضامنه

بود چو بود افضل انیس دفتر
بیان پائے نفیس و خوشتر

بطالبان این عجیب انشا
نواسن طبع عیسوی گفت

ایضامنه

کجا باشد ازین باغ ارم خوب
فصاحت باره با گلهای مرغوب
گل سبے خار آسایست سیوب
پر در رنگ سمن هم رنگ محبوب
رزین العابدین فیض اسلوب
شد این گلزار در آوان محبوب
برآمد هندو سے تاریخ مطلوب

ز سه انشا که باغ به خزان است
چو گلبن نشر رنگین در بلاغت
نضارت بخش چشم اهل بینش
صفائی جو شد از صفات انشا
بود میرا پیش مانند رضوان
مطرا از حجاب طبع مطبوع
مبارک گلشن رنگین مضامین

از کلام فصاحت آمیز صاحب پرمتیز جناب محمد عبدالغفر
سَلَّمَ اللّٰهُ الْعَفْوُ خَلْفَ لَصَدَقَ مُصَنَّفُ مَبْرُور

گشت تلف اکثر از ان یادگار
مانده ز اصرار من خاکسار
طبع شد آن نهنه گوهر نثار
معجز رنگین و فصاحت بهار

قبله گم آنچه رقم کرده بود
لیک قیلے که درین چند گاه
در دکن از بهمت کرتان ما
گفت سنش ببل طبع عزیز

ایضاً منہ

چوتھ طبع از لطیف مطبوع کرتان	خطوط طرازیدہ قبلہ گاہے
عزیزم بگفتا دوائیہ سالش	۹۳ کہ سازیش مطبوع خاصان الہی
انیکختہ طبع موزون محمد عبد الملک صاحب فرزند مصنف علیہ الرحمۃ من اللہ الوالی	
نشر نگین قبلہ گاہ من	باخط دلکش شدہ مطبوع
سال طبعش ہستم نمود ملک	۹۳ نسخہ جانفرا شدہ مطبوع

ایضاً منہ

منشآتیکہ کہ کرد زیب رستم	قبلہ گاہ ہم سر آمد فصحاہ
سال طبعش بگفت طبع ملک	۹۳ منشآت نفیس روح فہرذا
از بابل خوشنوا بی باغستان فصاحت لیاقت گل سرب بہارستان ذکاوت	
وقابلت مروت و اہلیت محمود سید مصطفیٰ منا خلف الرشید جناب مسرت مغفور	
چو مطبوع گردید انشائے فہین	بطرز امین و دلاویز و دلچسپ
سروش خرد سال طبعش ہفتم	۹۳ خطوط مستقیم و دلاویز و دلچسپ

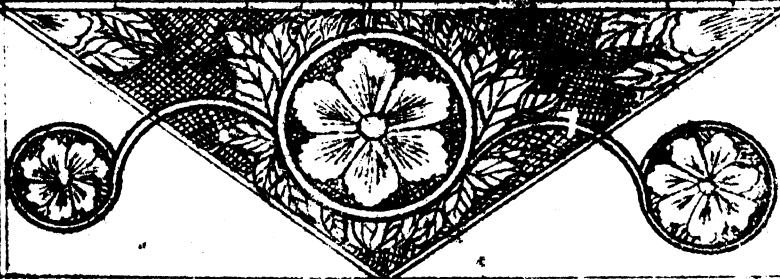
ایضاً منہ

چودر آوان فرخ گشت مطبوع	کتاب مستطاب و نشر فایق
سن مطبوع طبعش گشت طبعم	۹۳ بود انشائے مطبوع خلائیق
از فکر صاب موزن معنی پرور گرامتقد جناب سید احمد حسین صاحب منشی مجلس افتخار	

مفید انشا چو گشت مطبوع نوشت تاریخ کلک احمد	بلفظ زیبا و معنی خوش کلام محمود نشر و لکاش
ایضاً منہ	
گروید مطبوع با طرز و لکش منشی طبعم سالش رقم زد	چون نامجات استاد یکتا اوسه و برتر از جمله انشا
ایضاً منہ	
رقعات بدیع فاضل عصر نکس سن آن بطبع آمد	شد طبع بطرز نیک مطبوع انشاء فصیح خوب مطبوع
ایضاً منہ	
چو این پر فیض نسخه نثر زیبا سن آن عیسوی گشته روان بخش	شده مطبوع در آوان محمود کتاب مستطاب فیض آلود
ایضاً منہ	
نقاب از رخ کشید انشای مطبوع بگفت اطن احمد ہندوی سن	فلکندہ پر توے چون روی محبوب بیان نادر و انشاء مرغوب
ایضاً منہ محتوی برین چار گانہ اعنی ہندوی و عیسوی و فصلی و ہجری	
ریشک ہر انشا چو از صنعت گری شد ز ہر مصرع سن مقبول طبع	طبع پیش واضح ز ہر شایقان ہے گمان مطبوع طبع فانیلان

تصحیح اغلاط

صحیح	غلط	۲	۱	صحیح	غلط	۲	۱
باصواب ناصواب	باصواب	۱۷	۱۰۸	سلطان مینا صابین	سلطان مینا صابین	۲	۸
وکیرونی وکیرونی	وکیرونی وکیرونی	۱۳	۱۱۲	انتظار	انتظار است	۱۶	۱۹
طبیعت	طبیعت	۱۲	۱۴۱	شده	می شده	۲۰	۲۰
ایضا	ایضا	۱۷	۱۲۶	برده اند	پیشش برده اند	۱۳	۲۷
خدانه	خدائی	۲	۱۲۹	نگردد	نگیرد	۱۵	۳۰
تردست	است افزود است	۱۰	۱۳۴	اندو میان	فاده میان	۲	۳۳
طبیعت	طبیعت	۷	۱۳۸	شمع	شمع	۴	۵۹
یاد	روداد	۱۷	۱۴۱	بسیود	بی افزود است	۲	۶۹
عقال	عقل	۱۰	۱۴۹	نشیند	می نشیند	۱۲	۷۲
متوسعه	متوسعه	۱	۱۵۱	نیز	نیز و ناصواب	۱۶	۱۰۸



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

